



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

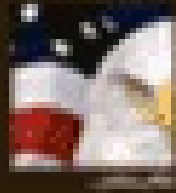
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۸، طبقه اول، تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸

موسسه الفکر

شماره ۴۹

ماهنامه

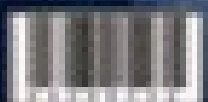


موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۸، طبقه اول، تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸



موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۸، طبقه اول، تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸

آغاز امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۴۹

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۴۹
۶	مشخصات کتاب
۶	شماره ۴۹ - آذر و دی ۱۳۸۳
۶	هنگامه بیداری
۸	غربت در غرب
۱۱	مرزداران حریم تفکر شیعی
۱۵	چراغ آستان حق
۱۷	ضرورت انس با موعود(ع)
۲۰	نظریه اختیاری بودن ظهور-۲
۲۵	عمر با برکت
۳۰	ضرورت بازنگری معارف مهدوی
۳۴	بهشت زمینی
۳۹	آینده نزدیک-۱
۴۳	نکته
۴۴	در انتظار عنایت
۵۰	حکایت نیکبختان
۵۲	تاریخ پس از ظهور-۳
۵۷	پرسش شما، پاسخ موعود
۵۸	او سلیمان وجود است...
۶۰	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۴۹

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۳ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۴۹ - آذر و دی ۱۳۸۳ / ماهنامه موعود. ناشر چاپی: ماهنامه موعود
مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۴۹ - آذر و دی ۱۳۸۳

هنگامه بیداری

اسماعیل شفیعی سروستانی - به گزارش بی.بی.سی، در ادامه حملات به مراکز مسلمانان در هلند یک مسجد دیگر دستخوش آتش سوزی شد... تا کنون بیش از بیست مرکز متعلق به مسلمانان این کشور مورد تعرض و خرابکاری قرار گرفته و تعدادی از آنها به آتش کشیده شده است. - ثبت ۳۴۴ مورد اعمال خشونت آمیز علیه مسلمانان در انگلیس طی دو سال اخیر... - در آمریکا بیش از ۷۵ میلیارد دلار صرف گسترش و هابیت در مقابل اندیشه انقلاب اسلامی ایران شده است. - توهین روزنامه سویسی به اسلام. - تکفیر شیعیان در گفت و گو با کانال الجزیره قطر. - تدریس تورات و انجیل در دانشگاه‌های تونس. - جناح افراطی راست گرای سوئیس حمله تبلیغاتی شدیدی را علیه مسلمانان آغاز کرده است. - حضور پوششی مأموران یهودی در مناطق شیعه نشین افغانستان. - تلاش آمریکا برای حذف آیات جهادی از میان کتب آموزشی عربستان و کویت. - فعالیت ۶۰۰ سایت اینترنتی علیه شیعیان. - توزیع بیش از یک میلیون کتاب مقدس در عراق. - چاپ کتاب ضد شیعی در مصر. - تأسیس کلیسای انجیلی مسیحیان صهیونیست در کویت. مراجعه به آرشیو خبرگزاریها و کندوکاوی ابتدایی ما را مواجه با صدها خبر از نوع اخبار یادشده می کند. پیش از این دربارهٔ حمله جدید و سازمان یافته غرب علیه مسلمین و به ویژه شیعیان با عنوان «جنگ صلیبی جدید» سخن گفته ایم. لشکرکشی غرب صلیبی به سرزمینهای اسلامی و داعیه ایجاد امنیت برای اسرائیل (و به عبارت دیگر تصرف تمام بیت المقدس) و تعرض به تمامی ساحتهای خاکی و فرهنگی آنان با استفاده از انواع سلاحهای نظامی و تبلیغاتی هر ناظر آگاهی را متذکر جنگ دوپست ساله‌ای می شود که با عنوان «جنگهای صلیبی» غرب مسیحی علیه مسلمین اتفاق افتاد. چنانکه رئیس جمهور آمریکا (بوش) - که خود از پیروان «کلیسای انجیلی» (مسیحیان صهیونیست) است و تیم همراه خود را نیز از میان همین پیروان انتخاب کرده - بارها از عنوان «جنگ صلیبی» استفاده کرده است. جنگ دوپست ساله صلیبیون و هم پیمان آنها؛ یعنی سپاه وحشی مغول، سرزمینهای فراخ، آباد، متمدن و با فرهنگ مسلمین را مبدل به ویرانه‌ای ساخت که واسپس آن نه تنها هیچگاه مسلمین امکان حضور یکپارچه در صحنه حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را نیافتند بلکه در شرایط انفعالی مهبای تأثیر پذیری از غرب قرون شانزده و هفده (پس از رنسانس) نیز شدند. وضعی که غربزدگی پیچیده‌ای را عارض بر حیات مسلمین ساخت. بیداری جوامع مسلمین واسپس بیش از دو قرن رخوت و سکون - در هنگامه‌ای که غرب پایان تاریخ خود را به تجربه نشسته و سیر نزولی را تا مغاک انحطاط و تباهی و بحران آغاز کرده - و شکل گیری نهضت‌های اسلامی در اقصی نقاط جهان در کنار بروز نوعی احساس نیاز و آمادگی در بشر غربی برای رجوع به حیثیت معنوی و دینی، گردانندگان غرب را - که عموماً متأثر از ادب و ادبیات «عهد عتیق» و آموزه‌های صهیونیستی هستند - بر آن داشته تا قبل از شکل گیری کامل نهضت‌های اسلامی و گسترش آن در اقصی نقاط عالم - که ناگزیر غرب را ناگزیر به انفعال و قبول شکست می سازد - در اقدامی بازدارنده کلیه توان خود را وارد میدان کنند تا شاید با هجمه‌ای وسیع (نظامی، سیاسی، فرهنگی) جلو

این جریان را سد کنند. گفتنی است وزیر امور خارجه آمریکا بارها در سخنرانیهای خود از این اقدام با عنوان «جنگ بازدارنده» یاد کرده است. و در این راستا طرح مباحثی مجعول چون ضرورت آمادگی برای ظهور حضرت عیسی، تأسیس تختگاه آن حضرت در معبدی که به جای مسجدالاقصی ساخته می‌شود و... خود حکایت از احساس خطری بزرگ و فراگیر از ناحیه شرق اسلامی می‌کند و تمسک غرب به آموزه‌های دینی (یهودی) و القای آن میان مسیحیان نیز حکایت از تلاش برای ایجاد انگیزه و آمادگی برای مبارزه مستمر با مسلمانان دارد. موعود طی دو سال اخیر با افشای کلیه جهت‌گیریها و اقدامات این جریان سعی در پرده‌برداری از اهداف و اغراض غرب و آگاهی بخشی به مسلمین و شیعیان برای اتخاذ استراتژی و سیاست هوشمندانه داشته است تا شاید مانع از شکل‌گیری تحلیلهای نه‌چندان درست حاصل از اطلاعات ضعیف و دست‌دوم شود؛ چنانکه بارها متذکر این معنا بوده که لشکرکشی به عراق نه برای تصرف منابع نفتی بلکه برای نیل به هدفی مهم‌تر است. هدفی که غرب امیدوار است با رسیدن به آن مانع از «فروپاشی فرهنگ و تمدن خود» شود، آن‌هم در آستانه تاریخی نو که به نام دین و به نام اسلام حقیقی آغاز شده است. عوامل زیر در جنگهای دو‌یست ساله صلیبی نقش عمده‌ای را در طولانی شدن جنگ و وارد شدن خسارات و تلفات در میان مسلمین ایفا کرد: - تشتت و پراکندگی میان امیران و حاکمان بلاد اسلامی؛ - دم‌غنیمت‌دانی و اشتغال به دنیا در پاره‌ای امیران و در نتیجه از بین رفتن غیرت و حساسیت؛ - غفلت از خصم و فقدان شناسایی کامل آن و دست‌کم گرفتن خصومت صلیبیون؛ - عدم درک و تحلیل درست از موقعیت تاریخی که مسلمین در آن به‌سر می‌بردند؛ - غفلت از عوامل خودی که به شیوه‌های مختلف جذب و همراه با فرماندهان صلیبی شده بودند؛ و... گویا بی‌آنکه بخواهیم در شرایطی قرار گرفته‌ایم که هر لحظه به آشکار شدن رویارویی نهفته و جدال پوشیده مسلمین و غرب استکباری نزدیک می‌شویم. در این معرکه سه عامل بر پیچیدگی و چند لایه بودن رویارویی می‌افزاید: ۱. آگاهی غرب از فرا رسیدن فصل فتور و سقوط در حوزه فرهنگ و تمدن و پایان تاریخ غربی، و اسپس چهارصد سال اعتلاء، در برابر حوزه فرهنگی شرق اسلامی؛ ۲. وابستگی شدید مسلمین در عموم مناسبات و معاملات به غرب و شیفتگی رو به تزاید برای مدرنیته؛ ۳. سردمداری یهود و معرکه‌گیری اولاد اسراییل در میان میدان. اینک جدال با طی مراحل فرهنگی و سیاسی وارد مرحله نظامی شده است؛ چنانکه امروز عراق میدان بزرگ جنگ رویاروست. در چنین موقعیتی «فرصت سوزی» بزرگ‌ترین لطمه را به مسلمین وارد می‌سازد. از همین‌روست که مطالعه و شناسایی «شرایط تاریخی» ویژه‌ای که در آن به‌سر می‌بریم، شرط ضروری استمرار حیات و حفظ سیادت ایران اسلامی است. در این شرایط، توجه به موارد ذیل را مقام یک معلم و نویسنده در حوزه فرهنگ اسلامی لازم و ضروری می‌شناسیم: ۱. احیای غیرت و تعصب دینی و روحیه مجاهده برای حراست از کیان فرهنگی و مواریث مسلمین به‌عنوان امانت الهی؛ ۲. احیای روحیه سلحشوری و قهرمانی برای رویارویی با اجانب و حفظ شرف و دارایی مردم این سرزمین؛ ۳. بازسازی و تجدید بنای اعتماد عمومی مردم از طریق توجه به خواسته‌ها و اعطای مطالبات آنها، تویخ غارتگران بیت‌المال، نواخت مستضعفان و خدمتگزاران، توسعه عدالت (به‌دور از شعار و لفاظی) در همه مناسبات اجتماعی، حذف سلسله مراتب و حشمتناک دسترسی به مسؤولان و احیای شیوه زندگی ساده و بسیط در میان کارگزاران؛ کوتاه کردن دست عوامل شناخته‌شده و مرتبط با برخی افراد شاخص (معروف به آقا زاده‌ها) از قطبها و شریانهای اقتصادی کشور؛ ۴. حذف جدی و بی‌تعارف برخی مدیران ضعیف و ناکارآمد که تنها از طریق ارتباطات قومی و قبیله‌ای و حزبی مجال تصرف مادام‌العمر مناصب فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را یافته‌اند؛ ۵. بریدن بندهای وابستگی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به غرب از طریق تلاش برای خارج ساختن مناسبات اجتماعی از پیچیدگی موجود، تشویق بساطت زندگی، خودکفایی سریع در تهیه مایحتاج عمومی؛ ۶. تلاش برای شناسایی و حذف عوامل وابسته، جاسوس، مرعوب و مجذوب در برابر دشمن غربی در هر هیأت و لباس و میان کلیه سطوح مناسبات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی؛ ۷. بسط فرهنگ مهدوی با اتکاء به مطالعات فرهنگی در سطوح مختلف به‌دور از شعار و سیاست‌زدگی مرسوم و احیای فرهنگ انتظار در میان مسلمین. هر مسلمان با غیرتی در عجب می‌ماند که چرا با

وجود آن‌همه لطمه و آسیب که طی دو‌یست سال اخیر از سوی غربیان متوجه کیان کشورهای اسلامی شده است، هیچ مرکز جدی و فعالی برای «غرب‌شناسی» و «یهودشناسی» در این کشورهای تأسیس و راه‌اندازی نشده و هیچ دانشگاهی دو واحد درسی را - دست کم برای خالی نماندن عریضه - به این مباحث اختصاص نداده است. چنانکه آدمی در عجب می‌ماند از گزیده شدن چندبارهٔ مسلمین از یک روزنهٔ موزی. والسلام

غربت در غرب

گفت‌وگو با دکتر یحیی بونو اشاره: حقیقت اسلام و فرهنگ و تمدن اسلامی، بسیاری از صاحبان بصیرت را از اقصی نقاط عالم مجذوب خود نموده، پروفیسور یحیی بونو نیز یک مسلمان فرانسوی‌الاصیل است که از سیزده سال پیش به ایران آمده و در مشهد مقدس اقامت گزیده است. وی با ترجمه قرآن جایزهٔ ویژه خادم‌القرآن را از آن خود کرده است. بهتر آن دیدیم ضمن گفت‌وگویی با ایشان دربارهٔ «تمدن غرب و احیای اندیشه دینی» نظراتشان را در این خصوص جویا شویم. در ابتدا می‌خواهیم شما را بیشتر بشناسیم، از خودتان برای ما بگویید. بنده ۴۶ سال سن دارم. در حدود بیست و دو سالگی مسلمان و شیعه شدم و الان سیزده سال است که به ایران آمده‌ام و در جوار حضرت رضا(ع) زندگی می‌کنم. در آنجا از محضر آقای سید جلال‌الدین آشتیانی کسب فیض کرده‌ام. پایان‌نامه دکترای الهیاتم را که دربارهٔ آثار فلسفی و عرفانی امام خمینی(ره) بود، در سوربن فرانسه دفاع کردم. در حال حاضر هم مشغول ترجمهٔ قرآن به همراه تفسیر و تحقیق دربارهٔ آیات هستم که جلد اول این مجموعه دو سال پیش چاپ شد و به خاطر آن جایزهٔ ویژه خادم‌القرآن را هم دریافت کردم. البته این کار را من و آقای جواد حدیدی با کمک هم انجام می‌دادیم که متأسفانه ایشان مرحوم شدند ولی ان‌شاءالله خودم این کار را ادامه می‌دهم و سعی می‌کنم هر دو سال یک جلد از این مجموعه را منتشر کنم. علاوه بر این برای برنامه‌های مذهبی رادیو و تلویزیون فرانسه نویسندگی و گویندگی هم می‌کنم و به غیر از ترجمه‌های پراکنده‌ای که هر از چند گاهی پیش می‌آید یک سایت شیعی تأسیس کرده‌ایم که بهترین و معتبرترین پایگاه شیعیان به زبان فرانسوی به‌شمار می‌آید. با توجه به اینکه بیشتر مطالعات و اهتمام شما پیگیری جدی مباحث فلسفی در میان سرزمینهای اسلامی بوده است و به عنوان کسی که در غرب زندگی و در دانشگاه سوربن فرانسه از رساله‌اش دفاع کرده است و با نظر به این که کشور فرانسه هم مبدأ بسیاری از تحولات معاصر غرب بوده است، فکر می‌کنید موضوع محوری و اساسی فرهنگ و تمدن غربی که آن را از مشرق زمین منفک می‌کند چیست؟ تمدن مدرن در «فرد محوری» بیش از «انسان محوری» خلاصه شده است ولی به طور کلی انسان محوری و فرد محوری هر دو در آنجا اصل است؛ در واقع آنها از یک جهان‌بینی خدا محوری که در آن خدا اصل و اساس و هدف بوده به جامعه انسان محوری رسیده‌اند که در آن خود انسان معیار و هدف شده و با گذر از چند تحول به فرد محوری رسیده‌اند. با اتکا به چنین مبنایی است که شاهد تمدن غربی و یا به عبارت بهتر تمدن مدرن هستیم؛ چرا که این تمدن هر چند از غرب شروع شد لیکن الان تمام مرزها را درنوردیده و در همه جا دیده می‌شود. تمدن مدرن هر چند یک استثنا در میان تمامی تمدنها به شمار می‌رود ولی با تمام قوا در مقابل همه آنها ایستاده است و جالب است بدانیم که هر چند غربیان قائل به نسبیّت و نسبی بودن ارزش همه چیز هستند ولیکن در اینجا تنها یک تمدن را قبول دارند و صحبت از تکثر نیست که تمدنهای مختلفی را به حساب بیاورند. برای تمدنهای غیربشری هم چنین تعبیر می‌کنند مثلاً بعضی اقوام در آفریقا در عصر حجر، مانده‌اند و بعضیها مثل مسلمانان، در قرون وسطی و این تنها ما غربیها هستیم که به قرن بیستم رسیده‌ایم و باید به دیگران کمک کنیم تا از آن فضایی که در آن قرار دارند بیرون آمده و قدم به قدم به قرن بیستم بگذارند. اصلاً اینها یک روح و جان واحدی را برای تمدنهای مختلف قبول ندارند که برای آن احترام قایل باشند و زمینه‌های گفت‌وگو میان آنها را فراهم کنند. میان کسانی که طی سالهای اخیر در ایران سعی در مطالعات غرب‌شناسی داشته‌اند، گفت‌وگویی در این باره بوده که آیا تمدن صرفاً یک ظرف است و می‌توانیم در آن هر

چه بخواهیم بریزیم یا این که هر آنچه در صورت آن متجلی می‌شود نشأت گرفته از باطن و ماده اولیه‌اش است و به هیچ وجه این صورت منفک از آن نیست به بیان دیگر آیا میان تمدن که صورت مادی است و مناسبات مردم را سامان می‌دهد با آن فکر و اعتقادی که در ابتدای دوره جدید شکل گرفته، نسبتی وجود دارد یا خیر؟ بله! حتماً نسبتی وجود دارد. یعنی ظواهر مادی و تکنولوژیکی چیزی نیست که به اصل و روح یک فرهنگ ارتباط نداشته باشد. هزاران سال مردم می‌دیدند که آب در دیگ می‌جوشد ولی هیچ کس به فکر ساختن ماشین بخار نیفتاده بود. انقلاب تکنولوژیکی از زمانی شروع می‌شود که انسان شروع به ساختن ماشین می‌کند. غریب‌های آن زمان و از جمله مخترع ماشین بخار به محیط طبیعت و دنیای اطراف خود هرگز به عنوان تجلی خدا و کتابی برای مطالعه و سیر الی‌الله و خلاصه نوعی وحی نگاه نمی‌کردند بلکه سخن از این بود که طبیعت و عالم خارج، معدن استعدادها و قدرتهایی است که باید به دست ما تسخیر شوند. در واقع مقصد تصرف طبیعت و کسب و افزایش قدرت است و به اصطلاح علمی طبیعت بزرگترین مجموعه معادن مختلف انرژی است که می‌بایست از آن تا آنجا که ممکن است و می‌توانیم به نفع خودمان بهره‌برداری کنیم. روحیه مردم آن زمان با روحیه مردم در تمدنهای پیشین یک تفاوت اساسی داشته و آن هم این که، مردم سابقاً به طبیعت به عنوان تجلی خدا و تجسم یک کتاب و کلمات آسمانی و خدایی می‌نگریسته‌اند که می‌بایست از آن در راستای تکامل و تعالی بشریت بهره جست نه این که برای استفاده‌های مادی و بهره‌های نفسانی آن را تسخیر کرد. در حال حاضر دو نوع ابتدال را می‌توانیم در غرب شاهد باشیم: یکی در عرصه تسلط جویی و استکبار ورزی و یا همان امپریالیسم و دیگری ابتدال و انحطاط اخلاقی. آیا این را می‌توانیم فرزند آن فرهنگ و فکر و روحیه بدانیم؟ بدون شک ابتدال و سلطه‌طلبی زاده فرد گرایی‌اند؛ خصوصاً این طرز تفکر که تنها یک فرهنگ و تمدن وجود دارد و باید به خاطر رفاه خود مردم، آن را به زور هم که شده به خورد آنها بدهیم. وقتی آنها معتقدند ما در یک مرتبه و پله بالاتر از دیگر مردم جهان قرار داریم، پس حق داریم که منابع طبیعی آنها را به نفع خودمان استفاده کنیم هر چند برای عوام فریبی، عنوان کمک برای صعود به قرن بیستم را بر آن می‌گذارند؛ لذا استعمار و امپریالیسم مدرن هیچ وجه شبهی حتی با جنگهای صلیبی و یا استعماری که در قرون وسطی در آمریکای لاتین جریان داشته، ندارد. هر چند به ظاهر در جوهری می‌توان اشتراک‌هایی دید، لیکن در زیر بنای نظری حتی مغولها چنین مبنای نظری نداشته‌اند. استعمار و امپریالیسم مدرن طبیعتاً یک زیربنای مدرن دارد که صد در صد با جهان‌بینی آن مرتبط است؛ هر چند برخی عناصر دیگر نظیر سخت‌گیریهای کلیسا بر این امر تأثیر داشته و به‌طور طبیعی باعث چنین واکنشی شده باشد ولی به هر حال مبنای جدید بر این نیست که به تعالی برسیم بلکه بنا بر این است که همه چیز به ماده منتهی شود که غایت این وادی هم صرفاً کسب مذلت هر چه بیشتر و به هر صورت ممکن و مورد تصور است؛ چرا که اگر برای آن قائل به حد و میزان و معیار باشیم باید آن تعریف محدود را از جایی گرفته باشیم. وقتی انسان جای خدا را گرفت و ماده هم تنها واقعیت شناخته شده و مورد پذیرش شد طبیعی است که دیگر هیچ معیار و مقیاسی قابل قبول شخص نباشد. قانون ماده یعنی نزول، آن هم با حداکثر جاذبه و سرعت. اگر بخواهی بگویی، ضعیف هم حق و حقوقی دارد، این مطلب دیگر در زمره قوانین مادی نمی‌گنجد و تنها کسی می‌تواند چنین مطالبی را بر زبان براند که معتقد به یک مبدأ و حیانی و الهی باشد که در واقع چنین مبدأیی، مبدأ ارزشهای اخلاقی غیر مادی به شمار می‌رود. مادی‌گرایایی که چنین حرفهایی می‌زنند در واقع باقی مانده‌هایی از گذشته‌شان را تکرار می‌کنند والا با مبنای و اصول جدید که اصلاً این حرفها قابل قبول نیست. قانون ماده می‌گوید قوی می‌بایست بر ضعیف غلبه پیدا کند، ماشین اقتصاد باید بچرخد و اگر برای این چرخیدن لازم باشد که هفتصد هزار نفر قربانی بشوند، اصلاً مهم نیست. مهم این است که سرعتها زیادتر و کوچکترها و ضعیفها نابود شوند و لذاست که نمی‌توان اخلاقی مبتنی بر نظریات مادی‌گرایانه داشت. به جز ارزشهای قراردادی و توافقی که هر کس می‌تواند هر وقت و هر جا بگوید من آنها را قبول ندارم و می‌خواهم بنابر قوانین قوی‌تر و ضعیف‌تر رفتار کنم. علت اصلی آن هم این است که مبنای الهی ندارد و مبدأش قراردادی است. از دو دهه قبل به این طرف ما در جهان غرب شاهد نوعی احیای اندیشه‌های دینی و گرایش به

مسائل معنوی و دینی هستیم خصوصاً در آمریکا که به تعبیری می‌توان آن را سرآمد تمدن و فرهنگ غرب و الگوی فرهنگی دیگر کشورها دانست و جالب است که این رویکرد روز به روز شکل جدی‌تری به خود گرفته و با شکست بلوک شرق و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی امروز غرب، اسلام را هم‌اورد خویش می‌شمرد. به نظر شما علت این رویکرد جدید چیست؟ به مطلب بسیار مهمی اشاره کردید. ظاهراً اولین کسی که یک تحلیل تئوریزه شده و محکم از این مطلب پیش از وقوعش بیان کرده، «رنه گنون» بوده است؛ البته هم به استناد مطالب ادیان مختلف و هم با تمسک به استدلال‌های عقلی. مادی‌گرایی بشر درهای آسمان را به روی او بست ولی فراموش نکنیم که این محدودیت نمی‌تواند همیشگی باشد و لذا برای استمرار پیدا کردن آن می‌بایست شیطان بیکار ننشیند و به اصطلاح درهای ادیان معکوس و یا ملکوت سفلی را باز کند. مفهوم دجال، همان مادی‌گرایی است که ضد دین است و دین معکوس به همراه دارد و در برابر امام و عدالت به عنوان یک پیامبر معکوس عمل می‌کند. از همین رو مرحله مادی‌گرایی بشر را نمی‌توان آخرین مرحله انحطاط او دانست. مرحله بعدی مادی‌گرایی که رنه گنون مفصلاً به آن پرداخته مرحله گشایش و انفتاح تمام درهای هر چه پایین‌تر بشری است. همانند همان نقشی که علم‌زدگی در مرحله قبلی ایفا کرد. در مرحله انفتاح، گنون معتقد است که هم یاجوج و مأجوج وارد عرصه می‌شوند (البته بر اساس همان تقریر توراتی) و هم ادیان التقاطی زیادی به وجود می‌آید. الان در هزاره سوم (New age) هیچ‌کدام از ادیان التقاطی با همدیگر به جز دو نقطه با هم مطلقاً اشتراکی ندارند؛ یکی آن که بدون تمسک به مسایل شرعی معنویت و علم را جمع کنیم، دوم تناسخ که تقریباً همه آنها قائل به تناسخ هستند. عمده این ادیان که از حیث تعداد در فرانسه و آمریکا هستند به فرا روانشناسی (پاراسایکولوژی) و یا به عبارت دیگر به احضار ارواح و طالع‌بینی و امثال آن مشغولند. اینها حدود دویست مجله و روزنامه در اختیار دارند. خصوصاً در محیط‌های پروتستان که از این دست حرکت‌های شبه دینی و خارج از کلیسا و تشکیلات دینی رسمی سابق دیده می‌شود و چه بسا اینها بیست، سی پیغمبر جدید هم داشته باشند. الان فقط در آمریکا بیست، سی نفر مسیحی هستند که ادعای پیامبری دارند؛ که البته این هم یکی از درهایی است که شیطان برای گمراه کردن مردم باز می‌کند. گروهی هم که به اصطلاح شرق‌گرا شده‌اند، یوگا و آموزه‌های سرخ‌پوستی را با هم به عنوان یک دین جدید مخلوط و عرضه می‌کنند. خلاصه اینکه عمده این دین‌گراییها در ادیان آسمانی ساخته نشده‌اند و حتی کلیساهای سنتی این‌گونه حرکت‌ها را محکوم می‌کنند چه رسد به اسلام. به هر حال این نوع استقبال و اقبال مردم به دین به نظر من اصلاً نوید مطلب خاصی نیست بلکه نشان دهنده رسیدن به همان مرحله جدیدی است که رنه گنون پیشاپیش با استفاده از استدلال‌های عقلی از آن خبر داده بود. یعنی شما گرایش به دین را در ادامه همان اغتشاشات و ابتذالات ناشی از مادی‌گرایی غرب می‌دانید یا این که به عکس آن را یک نقطه برگشت بشریت به دین می‌بینید؟ به نظر من که اصلاً برگشت نیست بلکه نقطه‌ای پایین‌تر از انحطاط و مادی‌گرایی است و در واقع نقطه تلاش و اضمحلال و ذوب شدن در چیزهایی است که پس از مرحله عقل‌بزاری به شمار می‌آیند. خلاصه اصلاً نشانه اعتلا و بالندگی نیست. استدلال شما چیست؟ اولاً که همه این ادیان التقاطی‌اند و هیچ جایی برای تعقل و یا انجام دادن اعمال بر طبق نیت صحیح و مشروع وجود ندارد و صرفاً روی احساسات افراد تکیه می‌شود و هم پیامبران و رؤسای این برنامه‌ها و هم پیروان همگی در مرحله حس باقی می‌مانند و اصلاً به مرتبه تعقل نمی‌رسند چه رسد که بخواهند به مراتب بالاتر سیر کنند. آیا شما این جریان‌ها را به معنی پایان تاریخ غرب نمی‌دانید؟ قطعاً به این سمت سوق پیدا کرده است اما اینکه چقدر از عمر غرب باقی مانده باشد، معلوم نیست؛ چرا که شاید روزی برسد که دین معکوس و مقلوب و دروغین اینها جهان‌شمول هم بشود و پاپ و پیامبر بزرگ متعلق به یکی از این جریان‌ها معکوس و دروغین موفق بشود تمام اینها را تسخیر کند که این مطلب اصلاً بعید نیست. پس در واقع شما این نوع دین‌گرایی جدید را تجلی و ظهور نوعی دجال می‌دانید؟ بله همه اینها دجال‌های کوچکی هستند که برای ظهور دجال بزرگ مقدمه‌چینی می‌کنند. به نظر شما آیا مردم امروز غرب از ماده‌گرایی احساس سرخوردگی نمی‌کنند و از این فضایی که در آن هستند خسته نشده‌اند؟ کاملاً واضح است که مردم غرب دچار نوعی خستگی شده‌اند و به همین جهت

است که این همه دام برای آنها گسترانده‌اند. به عنوان مثال، هیپیها بهترین مردم غرب بودند که بنای انتقاد از آن را گذاشتند و پس از مدتی آنها را اسیر و مبتلای مواد مخدر کردند. پس معتقدید غرب در بن بست قرار گرفته و دچار یک بحران و خلجان جدی شده است؟ در این که شکی نیست. منتها مسئله این است که به افرادی که نیازمند معنویت هستند، معنویت دروغین عرضه می‌کنند و به آنها که طالب روح‌اند، نفس عرضه می‌کنند. آیا فکر می‌کنید این مطلب از جایی هدایت می‌شود؟ مسلماً بله. از کجا؟ از شیطان و ایادی او که همان واسطه‌های بی‌شمارش هستند. در تمام فرهنگهای قدیمی اینطور نبوده که امور را به مادی و غیر مادی تقسیم کنند بلکه به سه دسته مادی، نفسی و روحی دسته‌بندی می‌کردند؛ حال آنکه در دوره جدید پس از مدتی مشغول و منحصر بودن در ماده تشخیص بین نفس و روح از بین رفته و هر چیز غیر مادی مربوط و نامربوط به روح را «معنویت» نام‌گذاری می‌کنند؛ حتی اموری نظیر جادوگری هم طبق تعریف آنها «معنویت» است. اخیراً در آمریکا به شکل فراگیری موضوع آمدن حضرت مسیح و زمینه‌سازی برای آن باب شده است تا جایی که این نگاه را در سیاست‌گزاریه‌ها و رفتارهای حکومتی هم می‌توان مشاهده کرد. همین امروز در یکی از سایتهای خبری آمده بود که شهردار نیویورک به بیت‌المقدس رفته و دیوار ندبه را می‌بوسد. نظر شما راجع به این گونه جریانها و اقداماتی که به دنبال آن انجام می‌دهند، چیست؟ اینها زمینه‌سازی می‌کنند برای آمدن یک دجال که او را به جای مسیح به مردم بقبولانند. و این در واقع ادامه حرکت شیطنت‌آمیز جنگ استکباری است. که با انقلاب فرانسه شروع شد، هر چند که قبل از آن هم ریشه داشت ولی اصل تحول بزرگ و انفجار این قضیه در همان زمان بوده است. البته بدیهی است که هر چند جریان دوم به نحوی فرزند جریان اول به شمار می‌آید لیکن این دو از حیث منشأ دینی با همدیگر کاملاً متفاوتند چرا که فرهنگ دینی حاکم بر جامعه فرانسه، فرهنگ مسیحیت کاتولیک بود و نبرد بسیار تند و حاد و مستقیمی با پروتستانها داشت که نتیجه‌اش هجرت آنها به آمریکا و بنای فرهنگ دینی آمریکا براساس پروتستانتیزم بود؛ از همین روست که نمی‌توان انگیزه‌های دینی این دو را مکمل همدیگر دانست که مثلاً فرانسه خط دهنده آمریکا باشد. اصلاً شکل‌گیری تمدن دینی در آمریکا در واقع نوعی دهن کجی به فرهنگ دینی و حکومت دیکتاتوری کلیسای قرون وسطایی و کاتولیک است. به جهت همین تفاوتها در منشأ دینی این دو جریان است که حتی نگاه آنها به ظهور مجدد حضرت مسیح (ع) با هم متفاوت است؛ یعنی جنبه‌های افراطی گرایانه و بسیار خشنی که در میان پروتستانها دیده می‌شود تا آنها را با تمام قوا به سمت جنگهای جهانی سوق دهد هرگز در میان کاتولیکها جایگاهی ندارد. اینطور نیست که تمام عیبها به کلیسا و نهادهای سنتی آن بازگردد. خود پروتستانتیزم یکی از ابعاد این تحول تمدن مدرن در راستای فردگرایی بود، پروتستانتیزم در واقع یک قیام علیه مرجعیت پاپ بوده است که البته ارتدوکسها هم با اینها در این مشترکند که چرا پاپ باید یکی باشد. همانطور که نوشته‌اند پروتستانتیزم ارتباط بسیار نزدیک و تنگاتنگی با فرهنگ سرمایه‌داری در آلمان و انگلستان دارد. بهتر است کمی بحث را ملموس کنیم. ما در ادبیات پروتستانتیزم و مذهب پروتستان رگه‌ها و ریشه‌هایی از دیانت یهودیان و لاهوت عهد قدیم را به وضوح می‌توانیم مشاهده کنیم. بله! عهد قدیم در نزد پروتستانها جایگاه مهمتری به نسبت کاتولیکها دارد. علتش چیست؟ علتش را نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم که چنین چیزی به طور قابل توجهی وجود دارد به خصوص که بنا بر شواهد و قراینی می‌توان گفت که چنین رویکردی با تمدن مدرن تشدید یافته است. به عنوان مثال در هیچ کدام از ادیان سنتی ثروتمند بودن نشانه مورد نظر خدا بودن و منتخب الهی شدن نیست ولی یهودیان چنین دیدگاهی دارند. در قرآن ضمن جریان طالوت به این روحیه اشاره شده که یهودیان گفتند چطور ممکن است طالوت بی‌پول فرمانروای ما باشد و و خدا هم در جواب به آنها گفت که بنا بر حسن انتخاب و انتخاب احسن بوده و پول معیار برتری نیست. جالب است که بدانیم در میان پروتستانها هم این نظر وجود دارد که هر که فقیر است مغضوب خداوند است و هر که پولدار باشد نشانه این است که مورد عنایت و رحمت الهی است.

ابراهیم شفیعی سروستانی اشاره: با آغاز دوران غیبت و کوتاه شدن دست مردم از دامان پرمهر امامان خویش، علمای شیعه وظیفه سرپرستی و هدایت یتیمان آل محمد(ع) را برعهده گرفتند و در طول قرون متمادی یکی پس از دیگری به بهترین شکل این رسالت و تکلیف الهی را به انجام رساندند. در این میان دفاع از ساحت اعتقادات شیعه، به ویژه اعتقاد به امام غایب و پاسخ به شبهات و پرسشهایی که در این زمینه مطرح بوده همواره وجهه همت عالمان شیعه بوده است. در این مقاله ابتدا نگاهی اجمالی خواهیم داشت به تلاشها و مجاهدتهایی که عالمان شیعه در این راه مبذول داشتند و در ادامه نیز مروری خواهیم داشت بر مهم‌ترین رسالتها و تکالیفی که در عصر حاضر در زمینه دفاع از کیان باور مهدوی بر دوش علما و اندیشمندان شیعه است. علمای شیعه در طول دوران پرفراز و نشیب غیبت کبرا همواره چون مرزدارانی جان بر کف پاسدار حریم مقدس تفکر شیعی، با همه ابعاد آن، اعم از فقه، حدیث، کلام و... بوده‌اند و در هر زمان که احساس کرده‌اند شیاطین جن و انس از روزنه‌ای قصد نفوذ و تجاوز به این حریم مقدس و ایجاد شبهه در اذهان ضعفای شیعه دارند با تمام توش و توان خویش به مقابله با متجاوزان فرهنگی و غارتگران فکری پرداخته‌اند. نکته مهمی که در بررسی آثار علمای گرانقدر شیعه به چشم می‌خورد این است که هرگز اشتغال آنها در عرصه‌هایی همچون فقه و حدیث، مانع از پرداختن به وظیفه اصلی‌شان؛ یعنی دفاع از حریم اعتقادات شیعی و تبیین و ترویج جانمایه تفکر شیعی (اندیشه ولایت) نشده و از همین رو، بسته به مقتضیات زمان و با توجه به شبهاتی که در هر عصر متوجه تفکر ناب شیعی بوده است به تدوین کتابها و رساله‌هایی برای پاسخگویی و رد آن شبهات می‌پرداخته‌اند. مروری بر آثار علمای بزرگواری همچون شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، شیخ مفید (۴۱۳-۳۲۸ ق)، شیخ طوسی (۴۶۰-۳۸۵ ق)، امین‌الاسلام طبرسی (۵۴۸-۴۶۸ ق)، علامه حلی (۷۲۶-۶۴۸ ق)، شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق)، علامه مجلسی (۱۱۱۱-۱۰۳۷ ق) و... درستی مدعای بالا- را اثبات کرده و نشان می‌دهد که این بزرگان، آنی از احوال یتیمان آل محمد(ص) غافل نشده و در هر زمینه که احساس کرده‌اند جامعه شیعه دچار ضعف و ناتوانی است به تألیف کتاب و رساله پرداخته‌اند. سایر علمای شیعه نیز هر یک در عصر خود چونان خورشیدی درخشیده و به طالبان حقیقت، نور و روشنایی و حیات و زندگی بخشیده‌اند. اما در میان موضوعات مختلفی که علمای پیشین بدانها پرداخته‌اند موضوع غیبت امام عصر(ع) از جایگاه خاصی برخوردار بوده است و علمای شیعه عنایتی خاص به این موضوع داشته‌اند، تا جایی که به نقل کتاب‌شناس بزرگ شیعه مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه افزون بر چهل کتاب و رساله با عنوان الغیبه از سوی فقها، متکلمان و محدثان بزرگ شیعه در طی قرون متمادی به رشته تحریر در آمده است ۱ که از جمله این بزرگان می‌توان به ابو محمد فضل بن شاذان (م ۲۶۰ ق)، ابوجعفر محمد بن علی بن العزافر (م ۳۲۳ ق)، ابوبکر محمد بن القاسم البغدادی (م ۳۳۲ ق)، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی (م ۳۶۰ ق)، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)، ابوالقاسم علی بن حسن الموسوی معروف به سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق)، ابوجعفر محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ طوسی و... اشاره کرد. حتی پاره‌ای از بزرگان شیعه به تألیف یک کتاب و رساله اکتفا نکرده و کتابها و رساله‌های متعددی در موضوع غیبت موعود آخرالزمان تألیف کرده‌اند، چنان که شیخ مفید با حدود سیزده رساله ۲ و شیخ صدوق ۳ با حدود ده رساله در صدر این سلسله جلیله قرار دارند. بدون تردید آنچه که همه این بزرگان را به تلاش و مجاهده برای زدودن زنگارهای جهل و خرافه از موضوع غیبت آخرین ذخیره الهی حضرت بقیه‌الله الاعظم(ع) واداشته، شناخت و معرفی بوده است که آنها نسبت به وظیفه خود در قبال موضوع یادشده داشته‌اند؛ وظیفه‌ای که از سوی امامان شیعه(ع) برای علمای این مذهب ترسیم شده و آنها را وا می‌دارد که با تمام توان خود در راه ترویج و تبلیغ این موضوع تلاش کنند. در روایتی که از امام هادی(ع) نقل شده وظیفه علمای شیعه در زمان غیبت بدین گونه تصویر شده است: لولا من یبقی بعد غیبه قائمکم، علیه السلام، من العلماء الداعین الیه و الدالین علیه و الذابین عن دینه بحجج الله و المنقذین لضعفاء عباد الله من

شباک إبلیس و مردته و من فخاخ النواصب لما بقى أحد إلا إرتد عن دين الله عزوجل، و لكنهم الذين يمسكون أزمه قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها، أولئك هم الافضلون عند الله عزوجل. ۴ اگر بعد از غیبت قائم شما نبودند علمایی که مردم را به سوی او می خوانند، و به سوی او راهنمایی می کنند، و با برهانهای الهی از دین او پاسداری می کنند، و بندگان بیچاره خدا را از دامهای ابلیس و پیروان او و همچنین از دامهای دشمنان اهل بیت رهایی می بخشند، هیچ کس بر دین خدا باقی نمی ماند. اما علمای دین دل‌های متزلزل شیعیان ناتوان را حفظ می کنند، هم چنان که کشتیان سکان کشتی را حفظ می کند. این دسته از علما در نزد خداوند دارای مقام و فضیلت بسیاری هستند. و در روایت دیگری نیز که از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است می خوانیم: علماء شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی إبلیس و عفاریته، یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن أن یتسلط علیهم إبلیس و شیعتهم و النواصب ألا فمن انتصب لذلك من شیعتنا کان أفضل ممن جاهد الروم والترك والخزر ألف مرة، لأنه يدفع عن أديان شیعتنا و محبينا و ذلك يدفع عن أبدانهم. ۵ علمای شیعه در مرزهایی که شیطان و ایادی او در پشت آنها کمین کرده اند پاسداری داده و آنها را از اینکه بر شیعیان ناتوان هجوم برند باز می دارند و اجازه نمی دهند که شیطان و پیروان او و دشمنان اهل بیت بر ضعفای شیعه تسلط یابند پس هر کس از شیعیان ما که برای این موضوع نصب شود، از کسانی که با روم و ترک و خزر در جهاندند هزار هزار مرتبه برتر است؛ زیرا او از ادیان شیعیان و دوستان ما دفاع می کند و آن از بدنهای آنها. همچنین در روایتی از امام جواد (ع) وظایف علمای دین به هنگام غیبت امام از جامعه چنین بیان شده است: إن من تكفل بأتمام آل محمد (ص) المنقطعین عن إمامهم، المتحیرین فی جهلهم، الاساری فی أیدی شیاطینهم و فی أیدی النواصب من أعدائنا، فاستنقذهم منهم و أخرجهم من حیرتهم و قهر الشیاطین بردّ و ساوسهم و قهر الناصبین بحجج ربهم و دلائل أئمتهم، لیفضلون عندالله علی العابد بأفضل المواقع، بأكثر من فضل السماء علی الارض و العرش و الكرسي و الحجب علی السماء و فضلهم علی هذا العابد كفضل لیلئ البدر علی أخفی كوكب فی السماء. ۶ کسی که سرپرستی یتیمان آل محمد (ص) را که از امام خود دور افتاده، در نادانی خویش سرگردان مانده و در دستان شیاطین و دشمنان اهل بیت گرفتار آمده اند، به عهده گیرد و آنها را از چنگال دشمنان رهایی بخشد و از حیرت و جهالت خارج سازد و وسوسه های شیاطین را از آنها دور کند، و با دلایل پروردگارش و برهانهای امامانشان دشمنان اهل بیت را مقهور سازد، تا عهد خدا بر بندگانش را به بهترین شکل حفظ نماید، در نزد خداوند بر عابدی که در بهترین مواقع به عبادت پرداخته، برتری دارد؛ بیشتر از آنچه آسمان بر زمین، و عرش و کرسی و حجابها بر آسمان برتری دارند. برتری او بر چنین عابدی مانند برتری ماه شب چهارده بر کوچک ترین ستاره آسمان است. حال باید دید آیا ضرورتی است که استوانه های فقاقت شیعه را به تدوین کتاب و نگارش رساله در زمینه شناخت آخرین حجت حق و دیگر موضوعات مرتبط با غیبت امام عصر (ع) واداشته از بین رفته است یا خیر؟ آیا آن نگرانی که خاطر شیخ صدوق را پریشان ساخت و او را وادار به تألیف کتاب کمال الدین و تمام النعمه نمود، دیگر بر طرف شده و جایی برای نگرانی خاطر باقی نمانده است؟ ۷ آیا آن شبهات و سؤالهای گوناگون درباره غیبت که شیخ مفید را وا می داشت برای پاسخ به آنها رساله های گوناگونی همچون الفصول العشره فی الغیبه ۸، خمس رسائل فی إثبات الحجّه ۹، فی سبب إستتار الحجّه ۱۰ و... را به رشته تحریر در آورد دیگر از بین رفته است؟ آیا آن احساس ضرورتی که شیخ طوسی را وادار می ساخت که با همه اشتغالات علمی و درگیری در عرصه های همچون فقه، تفسیر، حدیث و رجال دست به تألیف کتاب الغیبه بزند، دیگر زمینه ای ندارد؟ آیا دیگر هیچ خطری سرمایه اعتقادی شیعیان آل محمد (ص) را تهدید نمی کند؟ آیا دیگر ضعفای شیعه به چنان اعتقادی دست یافته اند که مرزداران حریم تفکر شیعی بتوانند بی هیچ دغدغه ای به اشتغالات علمی خود بپردازند؟ آیا جوانان و نوجوانان ایران اسلامی که به تعبیر امام راحل (ره) «کشور ائمه هدی و کشور صاحب الزمان (ع) است» به حدی از شناخت نسبت به حجت عصر رسیده اند که علمای شیعه و دعوت کنندگان به سوی قائم بتوانند با خاطری آسوده سر به بالین بگذارند؟ بدون تردید امروز دیگر بسیاری از شبهات و پرسشهایی که پیش از این در مورد امام مهدی (ع) وجود داشتند مطرح نیستند؛ بسیاری از موضوعاتی که

علمای پیشین نسبت به آنها احساس نگرانی می‌کردند جایی برای طرح ندارند و بسیاری از خطراتی که در گذشته کیان اعتقادی شیعه و باور مهدوی را تهدید می‌کردند، از میان رفته‌اند، اما این هرگز بدان معنا نیست که جامعه امروز ما هیچ شبهه و پرسشی در مورد امام زمان خویش ندارد یا هیچ نگرانی در مورد اعتقاد مردم به امام عصر وجود ندارد یا هیچ خطری باور مهدوی و فرهنگ انتظار را تهدید نمی‌کند. به جرأت می‌توان گفت امروزه موعودباوری اسلامی و شیعی بیش از هر زمان دیگر دستخوش تهدیدها و آسیبها قرار گرفته است؛ تهدیدهایی از سوی دشمنان دانا و آسیبهایی از سوی دوستان نادان. اگر به حجم کتابهایی که در سالیان اخیر در رد اعتقادات شیعی، به ویژه موضوع مهدویت و انتظار نوشته شده و از سوی دستگاههای اطلاعاتی کشورهای چون آمریکا و انگلیس، رژیم صهیونیستی و... در شمارگان وسیع منتشر شده‌اند نگاه کنیم؛ اگر به تعداد قابل توجه فیلمهایی که در دو سه دهه گذشته با هدف ترویج و تبلیغ نگرش آخرالزمانی مسیحی - یهودی و تقبیح و تحقیر نگرش آخرالزمانی و موعودباوری اسلامی ساخته شده‌اند، نظر بیفکنیم؛ اگر به شمارگان کتابهای سطحی، نازل، عوام‌پسندانه و مبتنی بر باورهای سست و خرافی که در چند سال اخیر در کشور ما در زمینه موضوع مهدویت نوشته شده‌اند، توجه کنیم؛ اگر به تعداد روزافزون مجالس و محافل که به بهانه ذکر و یاد امام زمان (ع) در گوشه گوشه این سرزمین تشکیل می‌شوند و به جای بارور کردن روحیه امید، سرزندگی، تلاش، تکاپو، در دل جوانان این سرزمین و بالا بردن سطح هشیاری، احساس مسئولیت و آمادگی آنها برای ظهور، بذریع و نومی‌دی، عزت‌گرینی و گوشه‌نشینی، بی‌مسئولیتی و بی‌تفاوتی، سستی و رخوت را در دل آنان می‌کارند، نگاهی اجمالی داشته باشیم؛ و بالاخره اگر قدری سرمان را بالا- بیاوریم و به شبهات و پرسشهایی که امروز در جامعه اسلامی ما در مورد امام زمان (ع) مطرح می‌شود، توجه کنیم، خواهیم پذیرفت که ادعای یادشده بی‌اساس نیست و یتیمان آل محمد (ص) بیش از هر زمان دیگر نیازمند سرپرستی و توجه علمای دین هستند. به نظر می‌رسد در شرایط کنونی مهم‌ترین مسئولیتهایی که متوجه علمای دین و حوزه‌های علمیه است، به شرح زیر است: ۱. تألیف و تدوین کتابها و نشریاتی که با بهره‌گیری از منابع اصیل و متقن شیعی معارف مهدوی را به دور از هرگونه پیرایه، در اختیار گروههای مختلف سنی (کودکان، نوجوانان، جوانان و بزرگسالان) و اقشار مختلف اجتماعی (فرهیختگان، دانشگاهیان، دانشجویان، کارمندان، کارگران، کشاورزان، زنان خانه‌دار و...) قرار دهند و آنها را نسبت به وظایف و تکالیفی که نسبت به امام عصرشان برعهده دارند، آشنا سازند؛ ۲. نشر کتابها و آثاری که پرسشها و شبهات مطرح در حوزه مباحث مهدوی را به صورتی عالمانه و متناسب با ذهن و زبان نسل امروز پاسخ دهد؛ ۳. نظارت مستمر بر کتابها و نشریاتی که در زمینه باور مهدوی و فرهنگ انتظار منتشر می‌شوند و جلوگیری از نشر و پخش آثاری که به عرضه مطالب بی‌محتوا، کم‌محتوا، خرافی، انحرافی، سست و بی‌اساس در جامعه می‌پردازند؛ ۴. رصد دائمی پایگاههای اینترنتی، شبکه‌های ماهواره‌ای، مطبوعات و کتابهای خارجی و فراهم آوردن پاسخهای مناسب برای شبهاتی که از سوی آنها القا می‌شود؛ ۵. انتشار کتابها و نشریاتی که معارف مهدوی را به زبانهای روز دنیا در اختیار همه طالبان و مشتاقان این معارف در سراسر جهان قرار دهد؛ ۶. مقابله با انحرافها، بدعتها، کج‌فهمی‌ها، بدفهمی‌ها و بالاخره افراطها و تفریطهایی که در حوزه مباحث مهدوی در جامعه ما رواج پیدا کرده یا خواهد کرد. قطعاً اگر علمای دین وظیفه و تکلیفی را که در برابر حجت خدا برعهده دارند، چنانکه باید و شاید، عمل کنند و مسئولیت خود در زمینه تبیین، ترویج و تبلیغ باور مهدوی و فرهنگ انتظار، آن‌گونه که شایسته است، به انجام رسانند می‌توان امیدوار بود که جامعه ما در پرتو گسترش و تعمیق این باور و فرهنگ، اولاً- در برابر همه تهدیدها و توطئه‌ها پایداری ورزد و ثانیاً به آمادگی بیشتری برای استقبال از پیک خجسته عدالت و رستگاری دست یابد ۱۱. ماهنامه موعود شماره ۴۹ پی‌نوشتها: ۱. الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۶، ص ۷۵۸۳. ۲. عبدالجبار الرفاعي، معجم ما کتب عن الرسول و أهل البيت، عليهم السلام، ج ۹، ص ۲۴۷-۸۶. ۳. همان، ص ۱۶۲-۲۴۰. ۴. احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاءحتجاج، ج ۱، ص ۹. ۵. همان، ص ۱۳. ۶. همان، ص ۱۵-۱۴. ۷. ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، مقدمه کتاب در بیان انگیزه شیخ

از تألیفات کتاب مزبور. ۸. عبدالجبار الرفاعی، همان، ج ۹، ص ۲۴۷-۸۶. ۹. ر.ک: همان، ص ۱۵۴. ۱۰. ر.ک: همان، ص ۲۲۷. ۱۱. صحیفه نور (مجموعه رهنمودهای امام خمینی، قدس سره،...) ج ۱۴، ص ۹۴.

چراغ آستان حق

سخنرانی آیت‌الله العظمی وحید خراسانی * به مناسبت زادروز خجسته امام رضا(ع) ترجمه: ابوذر یاسری هر چند وقت تنگ است، اما ناگزیر از طرح هر چند مختصر مسایل مربوط به حضرات ائمه(ع) هستیم. ما نسبت به شناخت هر یک از ایشان، خصوصاً، و نسبت به شناخت امامت، عموماً قاصر و مقصریم. عذر انسان قاصر پذیرفته است اما عذر مقصر، قابل قبول نیست و پرداختن به این دو موضوع بر ما و بر تمام مردم، لازم است؛ هر چند ادای حق بحث امامت، به معنای عام یا به معنای خاص آن، در مثل این جلسه ممکن نیست. وجوب شکر منعم، مسأله‌ای عقلی و فطری است و در نیکویی شکر منعم و لزوم آن و هم‌چنین زشتی ناسپاسی در برابر منعم و حرمت آن، تردیدی نیست. منعمی که نعمت عقل، کتاب و سنت را به ما ارزانی داشته، خداوند متعال است و کسی که واسطه میان ما و خداوند تعالی است، حضرت پیامبر اکرم(ص) و پس از ایشان امام معصوم(ع) است. خداوند متعال (خالق) آغاز کننده نعمتها و پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) واسطه‌های [نزول و وصول] آن، هستند. امامت چیست و امام کیست؟ [امامت] دریای معرفتی است که عمق ندارد و منظور از امامت، امامت جماعت نیست بلکه امامت عالم و امامت انسانیت است. پس لازم است عالم و انسانیت را بشناسیم تا بفهمیم که امامت انسانها در این عالم به چه معناست. و تمام بحثها حول این موضوع، به مقدار [فهم] طرح کنندگان و مؤلفان آن - که خداوند به آنان جزای خیر دهد، می‌باشد نه به قدر [شایسته] مطلب تا بتوان پاسخ کاملی به این سؤال داد که: امامت چیست و امام کیست؛ چرا که افق آن بسیار دور است. به هر حال، مولودی که در مثل فردا متولد گردیده است - که صلوات خدا بر او باد - یکی از امامان عظیم الشان عالم است که عقل در [راه شناخت] ایشان متحیر مانده، تحیری نه در مقام قیاس با خطا به بلکه در قیاس با استدلال و برهان! حضرت امام رضا(ع) پانزده لقب دارند که صاحب بحارالانوار، برخی از آنها را ذکر کرده ولی بقیه را بیان نکرده است. اولین عنوانی که ایشان برای آن حضرت ذکر نموده، «سراج الله» است. ۱. سراج‌الله... واژه‌ای است که فقیه ژرف‌اندیش در فقه دین و حکیم کاوشگر در اعماق حکمت را کافی است تا به فکر فرو برد که چه ویژگی خاصی امام رضا(ع) را ممتاز به ملقب «سراج الله فی خلقه» نموده است؟ سراج دو خصوصیت دارد: نور و حرارت و خداوند متعال خورشید را به سراج توصیف نموده و فرموده است: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سَفَرًا جًا وَ قَمَرًا مَفْنِيرًا. ۲ [فرخنده] بزرگوار است آن کسی که در آسمان برجهایی نهاد و در آنها چراغ و ماهی نوربخش قرار داد. هم‌چنین پیامبر اکرم(ص) را نیز به سراج تشبیه نموده و فرموده است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرَسْنَا لَكَ شَاهِدًا وَ مَفْبَسًا فَرًّا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا أَفَلَى اللَّهْفِ بِفَائِدِ نَهْفِ وَ سَفَرًا جًا مَفْنِيرًا. ۳ ای پیامبر ما تو را [به سَفَمَت] گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او چراغی تابناک. همان‌طور که منظومه مادی کاینات دارای چراغی مانند خورشید است که به آن نور و حرارت می‌دهد، منظومه انسانیت و بشریت هم چراغی دارد - حسرت می‌خورم که ما تا کنون به نکات دقیق و لطایف عظیم قرآن نرسیده‌ایم. عمرمان گذشت و چیزی از آن را نفهمیدیم - چقدر رابطه میان چراغ منظومه کاینات و منظومه انسانیت عمیق است و چقدر خداوند متعال، از این طریق، خصایص حضرت سیدالمرسلین(ع) را برای ما تبیین فرموده است! به واسطه نور و حرارتی که خورشید می‌تاباند، طبیعت به مقدار استعداد خود، تغذیه کرده و رشد می‌یابد. هم‌چنین به واسطه اعطای نور و حرارت از سوی نبی اکرم(ص) به معادن [وجودی] بشریت، افراد بشر به مقدار استعداد خود رشد و کمال می‌یابند. [وجود] افراد بشر معادنی است، همانند معادن طلا و نقره و آهن... خورشید نبوی پس از رحلت حضرتش غروب نکرد و تابش آن ادامه یافت... و امام رضا(ع) امتداد نبوت در زمین است و او خورشید زمین است و این خصوصیتی است که خداوند متعال از میان اهل بیت(ع) تنها به آن حضرت اختصاص داده است. و نکته

مهم، اضافه شدن سراج به لفظ جلاله الله از میان اسماء حسناى خداوند متعال است. امام رضا(ع)، چراغ مادى و معنوى منسوب به خداوند متعال است و همین عنوان برای نیل به رفعت مکان و علو جایگاه آن حضرت(ع) کافی است. می‌دانیم که اضافه، گاهی مغلبه [غلبه‌بخش] و گاهی مغیره [تغییر دهنده] است. یک شی تا هنگامی که به چیز دیگری اضافه نشده است در حد خود باقی است و از عنوان خود فراتر نمی‌رود اما هنگامی که اضافه شود، دارای دو حیثیت می‌گردد: یکی ذات مضاف و دیگری آنچه به واسطه اضافه شدن پذیرفته است. حال نوبت به مضاف‌الیه می‌رسد که آن چیست و او کیست؟ مسأله آن است که امام رضا(ع)، خود چراغ است؛ یعنی روح مقدس و نفس قدسی‌اش منبع نور و حرارت است. او آن نفس مقدسه‌ای است که: یَکَادِفُ زَيْتِفَهَا يَفْضِيءُ فِى وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ. ۴ روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. و هنگامی که لفظ جلاله الله جَلَّ جَلَّالَه اضافه و به منبع کن فیکون متصل می‌شود، متصف به صفت: نَفُورٌ عَلَى نَفُورِ، يَهْدِي اللِّهْفَ لِنَفُورِ فَهْفَ مَنْ يَشَاءُ فِى. نوری افزون بر نور دیگر. خداوند هر کس را که بخواهد بدان نور ره می‌نماید. این اضافه شدن، آن نفس قدسی را دارای نسبتی از مضاف‌الیه می‌نماید. مضاف‌الیه در اینجا لفظ «الله» است نه اسم علیم یا رحمن یا وهاب! خصوصیت لفظ «الله» آن است که هزار اسم از اسماء حسناى بارى تعالی در آن جمع است و این چراغ از اشعه آن هزار اسم، اکتساب می‌نماید. [یعنی] از اشعه اسمای علیم، رحمن، رحیم و... و این امری است که عقل را در تفهم و ادراک آن متحیر می‌سازد. ارزش کلام، از خود کلام و از شخصیت گوینده آن آشکار می‌شود. پس در این صورت، ارزش کلامی که از لحاظ مرتبه، بلافاصله پس از کلام خداوند و گوینده آن رسول خدا(ص) می‌باشد، چه مقدار است؟ و آن کلامی است که رسول‌الله(ص) به فرزند بزرگوار خود، حضرت امام موسی بن جعفر(ع) در خصوص فرزند ایشان، حضرت علی بن موسی، امام رضا(ع) فرموده‌اند و ادراک آن احتیاج به تفکری طولانی دارد. ما امیدواریم که از میان این مطالب دقیق چیزی از آن را بفهمیم. امام کاظم(ع) می‌فرماید: رسول خدا(ص) را در خواب به همراه حضرت امیرالمؤمنین(ع) مشاهده کردم در حالی که انگشتر، شمشیر، عصا، کتاب و عمامه‌ای با ایشان بود. به آن حضرت(ص) عرض کردم: اینها چیست؟ فرمودند: عمامه، سلطنت؛ شمشیر، عزت؛ کتاب، نور؛ عصا، قدرت خداوند متعال و انگشتر، شامل تمام این امور است. آنگاه رسول‌الله(ص) فرمودند: آن امر به سوی فرزندت علی خارج می‌شود (به آن حضرت می‌رسد). آنگاه امام کاظم(ع) می‌فرماید: سپس پیامبر خدا(ص) او را اینگونه برایم توصیف فرمودند: علی، فرزند تو، کسی است که به واسطه نورالله می‌نگردد؛ با تفهیم او می‌شنود؛ با حکمت او سخن می‌گوید؛ [همواره] بر راه صواب است و خطا از او سر نمی‌زند؛ داناست و جهل در او راه ندارد و لبریز از علم و حکمت است. چقدر حضور تو در کنار او اندک است؛ آنقدر که چیزی به حساب نمی‌آید. پس همین که از سفر بازگشتی، امورت را به صلاح و آنچه اراده نموده‌ای به انجام رسان که همانا از آن [جایگاه] انتقال خواهی یافت. فرزندان را جمع کن و خدا را میان آنها شاهد بگیر و خداوند برای شهادت کافی است. ۵ هر یک از فرازهای [این سخن] در ذکر صفات حضرت امام رضا(ع) محیرالعقول است. در آن دقت کنید تا معنی سراج‌الله را از آن بفهمید. والا-ترین این صفات، این سخن حضرت(ص) است که: [همواره] بر راه صواب است و خطا از او سر نمی‌زند؛ داناست و جهل در او راه ندارد. در اینجا به ایجاب اکتفا ننموده مگر آنکه نفی را نیز به آن افزوده است. و آن را در نهایت (علو) با این صفت بلیغ به پایان رسانده است که: لبریز از علم و حکمت است. این چه جمله‌ای است که ادراک آن دشوار است؛ زیرا هر کس که با خلقت بشر آشناست می‌داند که انسان [اساساً] هر چه از علم بیاموزد، پر نمی‌شود و هر چه از حکمت و کمالات علمی بیندوزد، لبریز نمی‌گردد. انسان، اندوننده‌ای اشباع‌ناپذیر از علم و طالبی اقیان‌ناپذیر از کمال است؛ بر حسب آنچه برای نفس خود از کمال می‌فهمد. اما آن انسان انباشته از علم که دیگر علمی برای آموختنش وجود ندارد و لبریز گشته‌ای از حکمت که دیگر حکمت و کمالی برای فراگیری‌اش وجود ندارد، آن سراج الله در میان بندگانش علی بن موسی‌الرضا(ع) است. حال چطور تصور کنیم که ما [شأن و مقام] امام رضا(ع) را ادراک کرده‌ایم؟ چطور ادعا کنیم که امام رضا(ع) را شناخته‌ایم. آن کسی که پیامبر اکرم(ص) به شخصی که اسم او را برد، فرمودند: قل:

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، قل: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، قل: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ. بگو: درود خدا بر او؛ بگو: درود خدا بر او؛ بگو: درود خدا بر او. چطور شناخته‌ایم این تربتی را که او در آن مدفون گشته و کیست آنکه در آن آرمیده است؟ و کدام روضه از باغهای بهشت در آن بوستان عظیم نبوی جای گرفته است؟ شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا(ع) نقل کرده است: مردی از صالحان، راجع به آنچه که در حال خواب رسول‌الله(ص) را رؤیت کرده بود، چنین گفت که از آن حضرت(ص) پرسیدم: به زیارت کدام یک از فرزندان شما بروم؟ آن حضرت(ص) فرمودند: بعضی از فرزندان من مسموم و بعضی مقتول به سوی من آمدند! و گفت که به ایشان عرضه داشتیم: ای رسول خدا(ص) به زیارت کدام یک از ایشان بروم در حالی که مزارهای ایشان از هم متفرق و جدا می‌باشد؟ فرمودند: آن که نزدیک تر است و همسایه اش می‌باشی و در سرزمین غربت مدفون گشته است. به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا منظورتان [حضرت] رضا(ع) است؟ فرمودند: بگو صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، و سه بار این جمله را تکرار نمودند. ۶ صلوات خدا بر او باد به تعداد آنچه در علم خدا موجود است، صلواتی ابدی و دایمی تا وقتی فرمانروایی خداوند پایدار است. پی‌نوشتها: *متن عربی سخنرانی برگرفته از: علی، کورانی، ألحق المبین فی معرفه المعصومین(ع)، صص ۴۹۵-۴۸۹ (سخنرانی در تاریخ ۱۰ ذی‌القعده ۱۴۲۱ق مصادف با ۱۶/۱۱/۱۳۷۹ ایراد شده است. ۱. محمد بن جریر طبری شیعی، دلائل الاءمامه، ص ۳۵۹؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب: القاب آن حضرت(ع): سراج‌الله، نورالهدی، قرة عين المؤمنين، مکیده الملحدین، کفوالمملک، کافی الخلق، ربّ السیریر، ربّ التّدبیر، الفاضل، الصّابر، الوفیّ، الصّدیق، الرّضیّ. ۲. سوره فرقان(۲۵)، آیه ۶۱. ۳. سوره احزاب(۳۳)، آیه ۴۶-۴۵. ۴. سوره نور(۲۴)، آیه ۳۶. ۵. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۳۳. ۶. همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

ضرورت انس با موعود(ع)

عزیزالله حیدری برای رشد معنوی، حلقه‌ای از عشق و ارادت به یکی از قدیسان خداوند ایجاد کنید و هر روز این پیوند را قوی‌تر نمایید تا جایی که احساس کنید لحظه‌ای از آن وجود مقدس دور نیستید. ۱ جی‌پی و سوانی عبارت فوق از یک عارف شبه قاره هند در قرن حاضر نشان می‌دهد انسانی که هنوز بهره‌ای از آگاهی بر خویش دارد و دچار بحران هویت نگشته، برای اینکه خویشتن را از هرز رفتن نجات بخشیده و سکویی برای پرش داشته باشد چاره‌ای جز پیوند با یک قدیس ندارد، آیا انسان چنین نیازی ندارد؟ آنچه ما را به این نیاز خویش آگاه می‌کند و عطش شیدایی قدیس بزرگ را زنده نگه می‌دارد همانا داشتن منظر صحیح و بی‌غبار به زندگی و جهان هستی است. این قدم اول است و گام دوم شناسایی آن روح بزرگ و احساس خوبیها و عنایت اوست تا اشتیاق را برانگیزد و شوق پیوند دائم را برافروزد؛ زیرا اینکه من بدانم در بیرون از خانه کسی هست انگیزه‌ای و حرکتی نمی‌آفریند اما اگر بدانم آنکه در می‌زند محبوب من با ویژگیهای دلپسند من است، آنگاه خیز برمی‌دارم و از اینجا رابطه «هست» و «باید» هم به‌طور جدی درک می‌شود. ۲ آدمی که از هویت خویش و هستی غافل است انتظاری ندارد و فقط به تأمین معاش می‌پردازد. انتظار در بینش مترقی شیعی دقیقاً حاصل درک صحیح از انسان و هستی است. انسان منتظر به قدر و ارزش و پیچیدگی وجود خویش و نظم و زیبایی جهان پی‌برده و برای این اساس به دنبال راهبری است که توانایی رهبری او را داشته باشد. آدمی که قدر و ارزش خود را نمی‌داند جاهل است گرچه مسلح به دانش روز باشد. چنانکه امیر مؤمنان علی(ع) فرمود: کفی بالمرء جهلاً أن لا یعرف قدره. ۳ برای نادانی شخص همین بس که قدر و ارزش خود را نشناسد. چنین انسانی به دنبال آداب و نظمی بر رفتار خویش نیست در حالی که انسان خود آگاه منتظر که نظام هستی و تناسب و زیبایی آن ۴ را یافته می‌داند که نمی‌توان بدون هماهنگی با نظم هستی زیست. از همین جاست که منتظران به حالت «اشفاق» ۵ توصیف شده‌اند. اشفاق حالتی مرکب از ترس و بیم و احساس نیاز است. ۶ نتیجه این حالت همان دغدغه‌ای است که برای رهبری صحیح پیدا می‌شود و او کسی جز امام نیست. امام(ع) بنا بر مبانی شیعی دارای مقام عصمت است. عصمت ترکیبی از دو خصلت آگاهی و آزادی است. آگاهی امام(ع) و آزادی او به ویژگی ارجمنندی

می‌پیوندد که دلسوزی تمام نام دارد. او به شدت حتی بیش از خود ما با ما مهربان و شفیق است. چنانکه امام صادق(ع) خطاب به «زید شحام» می‌فرماید: والله یا زید إني أرحم بكم من أنفسكم . ۷ به خدا قسم من از شما به خودتان مهربان‌ترم. نشانی از آگاهی مردی به نام رمیله می‌گوید: در زمان خلافت امیر مؤمنان علی(ع) دچار بیماری شدیدی شدم، اما در روز جمعه‌ای احساس بهبودی نموده و گفتم بهتر است به نماز امام(ع) حاضر شوم، اما هنگامی که نماز خواندم و برای سخنرانی امام(ع) نشستم ناگهان دوباره احساس ناراحتی نمودم، اما صبر کردم تا سخن امام(ع) پایان یافت. هنگام خروج از مسجد، امیرالمؤمنان فرمود: «تو را دیدم که از درد به خود می‌پیچیدی». من داستان خود را باز گفتم. امام(ع) فرمودند: «ای رمیله! هر مؤمنی که بیمار می‌شود، ما با بیماری‌اش رنجور می‌گردیم و با غم او غمگین می‌شویم و دعایی نمی‌کند مگر برایش آمین می‌گوییم و هنگامی که ساکت باشد برایش دعا می‌کنیم». من به ایشان گفتم: «ای امیرمؤمنان! خدا مرا فدایت کند، آیا این توجهات شما برای کسانی است که در حیطه حکومت و نظر شما هستند؟» پاسخ داد: «ای رمیله! هیچ مؤمنی، چه در شرق زمین و چه در غرب زمین از نگاه ما غایب نیست». ۸ و امام زمان(ع) می‌فرماید: فإنا يحيط علمنا بأبائكم. دانش ما به اوضاع و احوال شما احاطه دارد. ۹ چرا چنین نباشد و حال آنکه موعود(ع) به علم ریزان و سرشار توصیف شده است: ألسلام عليك أيها العلم المنصوب و العلم المصوب. ۱۰ سلام بر تو ای پرچم افراشته و علم ریزان و سرشار. نشانی از رهایی و آزادی امام(ع) وابستگی ندارد، وجودی مطهر است ۱۱ که از آدمها پلی برای خود نمی‌سازد. او دست آدمی را گرفته و از خاک به افلاک می‌کشاند. امیرالمؤمنان(ع) به هنگام بیعت مردم با ایشان فرمودند: لیس امری و أمرکم واحد إني أريدكم لله وأنتم تريدونني لأنفسكم. ۱۲ هدف شما با من هماهنگ نیست من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود (اهداف حقیر) می‌خواهید. بنا بر آنچه گذشت امام موعود(ع) احیاگر هویت حقیقی انسان است و چنین است که گسترش عقل انسان که به انتخاب صحیح می‌انجامد از برنامه‌های اصلی امام موعود(ع) است. او دست مهر بر سر انسانها کشیده و عقول را به کمال می‌رساند و انضباط روحی در انسان شکل می‌گیرد. ۱۳ در نتیجه هویت واقعی خویش را می‌یابد و آن وقتی است که از تنزل و تنوع رهیده به تحرک می‌رسد و آن ویژگی انسان منتظر است که به برترین هدف (سبحان ربی الاعلی) روی آورده و در انتظار ابرمردی می‌نشیند که یادآور این مقصد و برپاکننده حاکمیتی در این حد است. در دعای ندبه می‌خوانیم: المذکر بک و بنیک. او یادآور تو و پیامبر توست. آری فاتح دروازه عبودیت و رهایی انسان از عبودیت‌های حقیر و ذلت‌بار اوست. این باب الله الذی منه یوتی. کجاست آن در خدایی که از او وارد می‌شوند. ۱۴ برخی ویژگیهای شوق برانگیز او عبارتند از: عزیز کننده دوستان و خوار کننده دشمنان خدا؛ وسیله پیوند زمین و آسمان (پیوند انسان با خدا)؛ جوینده خون شهید کربلا؛ صدرنشین قله نیکی و پرهیزکاری؛ هماهنگ کننده انسانها براساس تقوی؛ زاده بدرهای درخشان؛ زاده ستاره‌های نورانی؛ زاده دانشهای کامل؛ زاده دلیل‌های آشکار. ۱۵ این است که همه انسانها، نه فقط شیعیان به انتظار اویند بلکه او آرمان هر دل باورمند از مرد و زن است که در فراقش می‌نالند که: بنفسی أنت أمنيۃ شایق یتمنی من مؤمن و مؤمنه ذکرنا فحنا. ۱۶ جانم فدای آنکه آرمان هر مرد و زن مؤمن است که فریادش می‌کنند. فقط اسمها فرق می‌کند یکی او را «مسیح» و دیگری او را «مهدی» می‌نامد. اما همه جان به کف گرفته و برایش فدا می‌کنند. به او که با همه غیبت بیرون از ما نیست (مغیب لم یخل منّا) آن دور از وطنی که کناره از ما نگرفته (من نازح ما نرح عنّا). پس جانم فدای آن بنیاد اصیل که هم‌طرازی ندارد: أثیل مجد لایجاری. ۱۷ نمونه‌هایی کوچک از پاسخ آن میر مهر ۱. آیت‌الله بدلا(ره) از علمای متقی و مدرسان راحل حوزه می‌گوید: روزی با اتوبوس عازم مسجد جمکران شدم، عده زیادی از جوانها در ماشین بودند، با هم به مسجد جمکران می‌رفتیم. بعد از نماز و دعا موقع برگشتن باز با هم همراه شدیم. یکی از جوانها که از نظر اخلاق و ادب و لباس خوب نبود به جوان دیگری گفت: من چهل شب چهارشنبه آمدم چیزی ندیدم. من خیلی ناراحت شدم. گریه‌ام گرفت، گفتم: یا صاحب‌الزمان به من کمک کن یک حرفی بزنم که به دل این جوان اثر کند، یک مرتبه این شعر به دلم افتاد: پاک کن دیده و آنگاه سوی آن پاک‌نگر چشم ناپاک کجا دیدن آن پاک کجا بعد از مدتی آن جوان آمد و گفت:

چشمم را پاک کردم و آن عادت را ترک نمودم و باز چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران رفتم و نتیجه نگرفتم. سؤال کردم: برای چه رفته بودی؟ در پاسخ یک حاجت مبتدلی را ذکر کرد. گفتم دلت را پاک کن و اخلاص داشته باش تا نتیجه بگیری. بعد از مدتی دوباره آمد و گفت: چهل شب دیگر رفتم همانطور که فرموده بودید عمل کردم، با قلب پاک و اخلاص عمل تا الحمدلله از مسجد و عنایت آقا امام زمان (ع) حاجتم را گرفتم. این موارد نشان می‌دهد که دادن حاجت هم بهانه‌ای است. مقصد رشد و هدایت است که با هدف آفرینش هماهنگ است. ۱۸. ۲. نگارنده در اتومبیلی که به سوی جمکران می‌رفت سوار شدم راننده برایم چنین گفت: شبی مسافری پیشنهاد درستی داد و من او را سوار نمودم. هنگام طی مسیر، مسافران کنار خیابان صدا می‌زدند جمکران! و مسافر من می‌گفت سوار کن. چند نفری را سوار کردم ولی به عنوان گلایه گفتم: شما گفتید درست! پاسخ داد نگران نباش کرایه درست را هم بگیر. مسأله مهمی نیست، من آنقدر به این آقا مدیونم که این خرجها ارزشی ندارد. وجودم پرسش شد که می‌شود به ما هم بگویند. نفسی تازه کرد و گفت: مثل همیشه در محل کسب خود که جاذبه تجاری خوبی هم دارد نشسته بودم و گاه با مشتریان به ویژه زنان و دختران خوش و بش می‌کردم. ناگاه دوستی قدیمی وارد شد و با هم مشغول گفت‌وگو شدیم. او از برخوردهای من ناراحت بود؛ حق هم داشت. من تا گلو در فساد و تباهی فرو رفته بودم دوستم با لحنی همراه شماتت و دلسوزی گفت: تا کجا می‌خواهی بروی؟ آخر نمی‌دانی ما امام زمان (ع) داریم و او از حال ما باخبر است؟ گفتم: من معتاد گناهانم! اگر می‌تواند نجات دهد. گفت: آخر تو خودت هم باید کاری کنی... گفتم: مثلاً... گفت: به جمکران بیا. گفتم: اگر کار به یک جمکران درست است خوب، برویم. آن شب چهارشنبه به سوی قم حرکت کردیم. حس غریبی داشتم از یک طرف کشش گناهان و لذتها مرا وسوسه می‌نمود، از طرفی احساس می‌کردم چیزی در حال وقوع است. اما حالا آمده بودم به مسجد رسیدیم وضویی گرفتم. بعد از مدتها غفلت چه حس شادمانه‌ای داشت. به مسجد پا نهادم. مثل جنینی بودم که حرکتهای روز تولد را انجام می‌دهد. نمازها را خواندم و از سجده‌ای که صد صلوات می‌فرستند فارغ شدم دیگر گفت‌وگویی نکردم. دعایی نداشتم؛ زیرا چنان در نشئه شیرینی و لذت این نماز و توسل بودم که خواسته‌ام به نتیجه رسیده بود. دوباره متولد شده بودم اکنون پنجمین هفته است که می‌آیم. یکی از شبها که دوباره به همان بزمها دعوتم کردند. گفتم دیگر نمی‌آیم من لذتی چشیده‌ام که با هیچ چیز عوض نمی‌کنم. آری امام موعود (ع) آن شب همه سلولهای وجودم را تسخیر کرده بود. او ابدیت مرا امضا نمود حالا- این خرجهای کوچک ارزشی دارد؟ شایان ذکر است که این جذبه‌ها از کارهای مقام امامت و به ویژه امام موعود (ع) است چنانکه در قرآن آمده است: وجعلناهم أئمةً یهدون بامرنا. ۱۹ ما آنها را امام قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت می‌کنند. علامه طباطبایی (ره) در ویژگی این نوع هدایت می‌فرماید: از اینگونه آیات استفاده می‌شود که: امام علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و مجرد می‌باشد و به وسیله حقیقت و نورانیت باطن ذاتش در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرف می‌نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب می‌کند. ۲۰ تحول روحی کسانی چون یولی دختر چینی و دکتر صائب اسیر عراقی و... به وسیله حضرت حجت (ع) از این مقوله‌اند و این درخت سبز هر روز میوه می‌دهد. ۳. یکی از دوستان طلبه که دارای صفات خوبی چون تقوی و صداقت و اخلاص نیت است برای نگارنده تعریف نمود: برای مسأله ازدواج اقدام کردم و به نتیجه رسید و روز خرید عروسی تعیین شد. آن روز مدرسه بودم و پولی هم نداشتم که به خانه بروم. دلم گواهی می‌داد که اگر بر سر تکلیف و وظیفه باشیم مولایمان امام مهدی (ع) ما را تنها نمی‌گذارد. بعد از تعطیلی درسها به خانه رفتم. هنگام ورود خواهرم با شتاب پیش آمد فکر کردم می‌خواهد اعتراض کند که چقدر بی‌فکری! اما با آرامش گفت: خوب کردی پول فرستادی باید تا بعد از ظهر خرید می‌کردیم. گفتم پول رسید؟ گفت: آری! دوستان آمد و گفت این پول مال فلانی است. روی آن نوشته بود هدیه امام زمان! دوستان می‌گویند بعد از چند سال هنوز ندانسته‌ام که چه کسی آن پول را آورد. «دل می‌رود ز دستم صاحب زمان خدا را» بیرون خرام از غیب طاقتم نمانده ما را ای کشتی هدایت از غرق ده نجاتم شاید دوباره بینم دیدار آشنا را «ده

روز چرخ گردون افسانه است و افسون» یک لحظه خدمت تو بهتر ز ملک دارا ۲۱ ماهنامه موعود شماره ۴۹ پی‌نوشتها: ۱. جی‌پی و سوانی، با خالق هستی، ترجمه مقدم. ۲. علی صفایی، درس‌هایی از انقلاب، ج اول. ۳. خطبه ۱۶، نهج البلاغه. ۴. ر.ک: سوره نمل (۲۷) آیه ۸۸: «و ترى الجبال جامده و هی تمزّ مرّ السحاب صنع الله الذی اتقن کلّ شیء اِنَّه خبیر بما تفعلون»؛ و کوهها را می‌بینی [و] می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه ابرآسا در حرکتند، [این] صنع‌خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت او به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ۵. ر.ک: سوره شوری (۴۲) آیه ۱۸: «یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها والذین امنوا مشفقون منها و یعلمون انّها الحق...»؛ کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است. ۶. فرهنگ عربی، فارسی، ماده شفق. ۷. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۴۳، ج ۱۹۷. ۸. شیخ عباس قمی، سفینه‌البحار، ج ۳، ص ۴۰۸. ۹. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵. ۱۰. زیارت آل یاسین. ۱۱. سوره احزاب (۳۳) آیه (۳۳): «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیرا»؛ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. ۱۲. نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۶. ۱۳. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثار، ص ۶۰۷، به نقل از امام باقر(ع): «إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤس العباد فجمع بها عقولهم و کملت بها أحلامهم»؛ هنگامی که قائم ما به پا خیزد، خداوند دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و بدین وسیله عقلهای آنها افزایش یافته و خرده‌های آنها به کمال می‌رسد. ۱۴. دعای ندبه. ۱۵. همان. ۱۶. همان. ۱۷. همان. ۱۸. میر عظیمی، مسجد جمکران تجلیگاه صاحب‌الزمان(ع)، ص ۸۰. ۱۹. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۳. ۲۰. سیدمحمد حسینی طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۲۶۰. ۲۱. فیض کاشانی.

نظریهٔ اختیاری بودن ظهور-۲

قسمت دوم علیرضا نودهی ۳. دلایل نظریه ۱-۳. دلایل کلامی - نقلی ظهور یعنی آشکار شدن بعد از غیبت کردن و مخفی شدن ۱. به عبارتی دیگر ما وقتی می‌گوییم فلانی ظهور پیدا کرد یعنی قبلا آن شخص حضور داشته ولی مانعی باعث شده که ایشان مخفی شوند. همانطور که در فصل قبل اشاره کردیم، وجود امام و حضور ایشان در زمین ضروری است، نصب و آفریدن امام لطفی واجب بر خداوند و حضور امام(ع) تکلیفی واجب بر ایشان است. لذا اصل بر حضور امام(ع) است؛ یعنی تا وقتی که مانعی از حضور امام نباشد، باید امام حضور داشته باشند. پس غیبت و عدم حضور امام(ع) حاکی از مانعی است که بر سر راه حضور امام قرار گرفته و آن مانع ایشان را از حضور داشتن، معذور کرده است. حال اگر آن مانع برداشته شود بلافاصله ظهور تحقق می‌یابد؛ چرا که حضور امام(ع) ضروری و واجب است. علت و سبب غیبت چیزی جز مانع حضور امام(ع) نیست و با رفع این مانع، غیبت امام(ع) بدون دلیل و بی‌حکمت خواهد شد. بلکه دلیل، بر حضور امام(ع) دلالت خواهد کرد. پس اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آنرا از موانع حضور امام(ع) و به تعبیری دیگر از علل غیبت، سراغ بگیریم؛ چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقق خواهد یافت. بنابراین، رفع علت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق‌تر می‌توان گفت با رفع علت غیبت، دلیل حضور امام که همان لطف و جویی از طرف خداوند است موجود است و مانع حضور نیز مفقود می‌باشد و از این رو ظهور فوراً و وجوباً تحقق خواهد یافت. خلاصه اینکه اسباب ظهور رابطه عکس با علل غیبت دارند. یعنی نبودن علت غیبت، سبب ظهور خواهد شد و هر چه علل غیبت کم‌رنگ‌تر شوند، اسباب ظهور پررنگ‌تر خواهد شد. حال برای بررسی کردن نقش اراده و اختیار شیعیان در تعجیل و تحقق ظهور باید به علل غیبت بپردازیم. به بیان دیگر برای اثبات اختیاری بودن ظهور باید ثابت کنیم که غیبت امام ناشی از سوء انتخاب مردم بوده است و مردم با جبران رفتارشان می‌توانند به ظهور دست یابند. علماء سه علت عمده برای غیبت ذکر کرده‌اند که به آن می‌پردازیم. الف) غیبت، پناهگاهی برای حفظ جان مبارکشان امام صادق(ع) فرمودند: ای زراره! امام مهدی(ع) چاره‌ای جز غیبت نخواهد داشت. زراره سؤال کرد: دلیل غیبتش چیست؟ امام(ع) در حالی که با انگشت به بدن مبارکشان اشاره می‌کردند

فرمودند: ترس از جان‌ش» ۲. از امام معصوم نقل شده است که: در زندگی صاحب الامر (ع) سنتی از حضرت موسی (ع) است. سؤال شد چه سنتی؟ فرمودند: همیشگی خوف و غیبت او از حکومتها، تا این که خداوند به یاری کردن او اذن دهد و به همین دلیل رسول اکرم (ص) یکبار در شعب و بار دیگر در غار مخفی شدند و به همین دلیل امیر المؤمنین (ع) خانه نشین شد و از مطالبه حق خویش صرف نظر کرد. ۳ امام موسی بن جعفر (ع) می فرمایند: غیبت در زندگی امام مهدی (ع) دقیقاً مانند سنت انبیاء (ع) اتفاق می افتد. ۴ انبیاء (ع) با تهدید جدی به قتل از امت خود جدا می شدند و در مکانی دور از چشم ستمگران مخفی می شدند؛ چرا که در تمام شرایع الهی، حفظ جان واجب است خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة. ۵ خویشان را به دست خویش به هلاکت میندازید. لذا خودکشی حرام است. البته وقتی که افرادی با سلاح قصد کشتن فردی را داشتند و او بدون هیچ سلاح دفاعی فرار نکند تا اینکه او را بکشند، این چیزی جز خودکشی نیست. تقیه یکی از واجبات شرعی است و به خصوص در شیعه زیاد به آن سفارش شده است. یعنی وقتی کسی جان‌ش به خاطر مذهبش به خطر افتاد باید مذهب خویش را مخفی کند. البته تقیه نباید طوری باشد که اساس معنویت در زمین نابود شود. در شرایع سه چیز به طور رتبی حرمت دارد: اول دین؛ دوم جان؛ سوم مال. یعنی در درجه اول دین حرمت دارد و در درجه دوم جان و بعد مال باید حفظ شود. برای بیان دین و حفظ معنویت هیچ گاه زمین خالی از حجت و اولیای الهی نبوده است. پیامبران زیادی برای تبلیغ دین، آمده‌اند و در این راه خیلی از اذیت و آزارها را تحمل کرده‌اند و حتی شهید شده‌اند. چون اگر دین به طوری در خطر باشد که اثری از آن در زمین نماند و جای حق و باطل عوض شود و مردم نتوانند حتی به صورت مخفیانه دیندار باشند، آنگاه جان مباح می شود و برای حفظ اساس دین باید جان‌فشانی کرد. در صورت خطر نابود شدن دین، نمی توان حفظ جان کرد. ولی اگر معنویت و دین را می توان ترسیم کرد و حق و باطل را بیان کرد ولی اقامه دین به خاطر ستمگران مشکل باشد در این صورت بدون هیچ سلاح دفاعی نمی توانیم جان خویش را به خطر بیندازیم. و به عبارتی ابلاغ دین و رساندن آن به مردم که لطفی واجب بر خداوند و تکلیفی بر پیامبران و اولیا (ع) می باشد، حتی در صورت نیاز به جانفشانی باید صورت بگیرد. و در این مرتبه تقیه معنا ندارد ولی بعد از تبلیغ دین و رسیدن آن به مردم و انفکاک حق از باطل است که تقیه معنا پیدا می کند؛ یعنی برای اقامه دین که در حوزه افعال و اختیار مردم است، باید به سلاح دفاعی مجهز شد در صورت نبودن سلاح، باید حفظ جان کرد و مخفیانه دینداری کرد. البته ما در عناوین بعدی به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت. ائمه اطهار (ع) برای فهمیدن غیبت امام عصر (ع) ما را به سنت انبیا ارجاع داده‌اند. شیخ صدوق کتاب مفصلی در غیبت امام زمان (ع) تألیف کرده است. ایشان درباره انگیزه تألیف این کتاب می فرماید که در عالم خواب به حضور امام عصر (ع) رسیده است و چنین توضیح می دهد: به او سلام کردم و او جواب سلام گفت و بعد فرمودند که چرا درباره غیبت کتابی تألیف نمی کنی تا اندوه دلت را ببرد، عرض کردم یا بن رسول الله (ص) درباره غیبت تألیفاتی دارم، فرمودند: آنها به گونه ای که من دستور می دهم تألیف نشده‌اند، اکنون مستقلاً کتابی درباره غیبت تألیف کن و غیبت پیغمبران را در آن درج کن. ۶ بنابراین کلید معمای غیبت را باید از سنت پیامبران سراغ گرفت. برای روشن شدن این مطلب به ناچار به سنت پیامبران نگاهی گذرا می اندازیم: ۷ ادریس پیامبر (ع) در زمان پادشاه ستمگری با تقیه زندگی می کرد تا اینکه یکی از شیعیان ایشان به دست پادشاه کشته شد و زمین او غصب شد. حضرت ادریس (ع) از طرف خداوند به پادشاه وعده عذاب داد. پادشاه که از این وعید عصبانی شده بود چهل نفر را در تعقیب آن حضرت فرستاد تا او را بکشند. آن حضرت بعد از اطلاع به بیرون از شهر گریخت و در کوهی بلند در درون غار مخفی گردید. یعنی وقتی حضرت ادریس یقین کرد که در صورت حضور در بین امت لحظاتی بعد کشته خواهد شد، از بین امت خویش غیبت کرد؛ چرا که فرار نکردن ایشان مساوی با خودکشی بود. حضرت ابراهیم (ع) در زمان نمرودیان به دنیا آمد. وعده تولد ابراهیم توسط پیامبران به مؤمنان داده شده بود و این خبر را نمرودیان می دانستند. لذا حضرت ابراهیم مخفیانه به دنیا آمد. و مادرش مخفیانه ایشان را بزرگ کرد تا اینکه حضرت ابراهیم بزرگ شد و برای انجام رسالت تبلیغ دین دعوتش را علنی کرد، اما بعد از ماجرای زنده ماندن در

درون آتش دوباره غیبت کرد، چون آن حضرت را از شهر بیرون کردند. قبل از تولد حضرت موسی، همه در انتظار تولد چنین مولودی بودند؛ زیرا همه این وعده الهی را می‌دانستند که به دست ایشان کاخ فرعونیان نابود می‌شود و مؤمنان به فرج خواهند رسید. حضرت موسی (ع) مخفیانه به دنیا آمد و مادرش از ترس اینکه فرزندش به دست فرعونیان کشته شود با الهام الهی وی را درون تابوتی گذاشت و در رود نیل رها کرد. آسیه زن فرعون در کنار رود به تفریح مشغول بود. تابوت را پیدا کرد و موسی را به دامان گرفت و محبت آن حضرت (ع) در دل آسیه افتاد و او فرعون را متقاعد ساخت که حضرت را به فرزندگی قبول کند. موسی (ع) به دست فرعونیان بزرگ شد و مخفیانه به انجام رسالت و تبلیغ دین مشغول بود تا اینکه روزی به دفاع از یکی از شیعیانش یک مرد فرعون را کشت و فرعون دستور قتل ایشان را صادر کرد و سربازانش را در تعقیب وی فرستاد. موسی (ع) که از این ماجرا با خبر شد از آن سرزمین فرار کرد و از امت خویش غایب شد؛ چرا که اگر لحظه‌ای بیش تر در آنجا می‌ماند به دست سربازان فرعون کشته می‌شد و این چیزی جز خودکشی نبود. امام صادق (ع) فرمودند: در قائم (ع) سنتی از موسی بن عمران هست. عرض کردم: چه سنتی؟ فرمودند: پنهانی ولادت او و غیبت او ... ۸ بعد از حضرت موسی (ع) یوشع بن نون به نبوت رسید. مردم از دعوت وی استقبال کردند تا آنکه توانست به کمک شیعیانش حکومت را به دست گیرد. ولی بعد از ایشان دوباره محیط رعب و وحشت برای مؤمنان ایجاد شد و پیامبران بعد از این پیامبر تا زمان حضرت داوود (ع) مخفیانه ابلاغ رسالت می‌کردند. لذا از اسم و زندگانی آنها خبری نداریم ولی می‌دانیم که در هیچ زمانی، زمین از پیامبران و اولیای الهی برای رساندن دین به مردم خالی نمانده است. امیر المؤمنین (ع) می‌فرمایند: خدایا چنین است که هرگز روی زمین از قیام کننده‌ای با حجت و دلیل، خالی نمی‌ماند، خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه بیمناک و پنهان، تا دلائل و اسناد روشن الهی از بین نرود و به فراموشی نگراید. ۹ حضرت داوود (ع) با کشتن جالوت، طاغوت زمان خویش، حکومت را به دست گرفت و حضرت سلیمان (ع) را برای نبوت و خلافت بعد از خودش به مردم معرفی کرد، ولی آنها به بهانه جوان بودن حضرت سلیمان (ع) اطاعت نکردند. حضرت سلیمان (ع) مخفیانه به تبلیغ دین پرداخت و پس از مدتی با امداد غیبی به چنان قدرت عظیمی رسید که همه موجودات در خدمت ایشان قرار گرفتند. ایشان با این قدرت الهی حکومت را در دست گرفت و این سندی شد تا مردم بدانند که خداوند می‌تواند اولیا و پیامبران خود را با قدرت خودش به حکومت برساند، ولی آن را به اختیار و انتخاب مردم واگذارده است تا آنها را در دنیا آزمایش کند. بعد از حضرت سلیمان تا حضرت عیسی (ع) همه پیامبران در خفا به رسالت تبلیغ دین مشغول بودند. حضرت عیسی (ع) نیز مخفیانه متولد شد ولی تولد ایشان به تولد امام عصر (ع) تشبیه نشده است بلکه تولد آن حضرت به تولد حضرت موسی (ع) تشبیه شده است. چون علت مخفیانه بودن تولد حضرت عیسی (ع) شرم و حیای حضرت مریم (س) و ترس از اتهام به آن بانو بود ولی علت مخفیانه بودن تولد امام عصر (ع) همچون تولد حضرت موسی (ع) ترس از به قتل رسیدن توسط حکومت‌های طاغوت بود. حضرت عیسی (ع) نیز در رساندن دین و معنویت به مردم مصائب زیادی را تحمل کرد تا اینکه حکومت وقت تصمیم به قتل ایشان گرفت و هنگامی که گروهی در تعقیب وی برآمدند تا ایشان را به صلیب بکشند، ایشان با امداد الهی به آسمان رفت و از بین امت خویش غایب شد. بعد از حضرت عیسی (ع) انبیاء الهی در خفا و تقیه زندگی می‌کردند. رسول اکرم (ص) نیز در سه سال اول به تبلیغ مخفیانه پرداختند و بعد از آن که دعوت خود را علنی کردند از طرف کفار مورد ستم و اذیت قرار گرفتند لذا تصمیم به هجرت گرفتند و هنگامی که به سوی مدینه حرکت کردند، کفار در تعقیب ایشان برآمدند تا آن حضرت را به قتل برسانند. ایشان به غار نور پناه بردند و در آنجا مخفی شدند. بنابراین روشن شد که انبیا نیز غیبت داشته‌اند و غیبت ایشان در زمانهایی بوده است که گروهی قصد جان ایشان را می‌کردند و ایشان برای حفظ جانشان که یک واجب عقلی و شرعی است مخفی می‌شدند و از بین امت خویش غیبت می‌کردند. غیبت امام زمان (ع) نیز به همین دلیل بوده است؛ یعنی به خاطر حفظ جان مبارکشان؛ چرا که در زمان ائمه (ع) اختناق شدیدی حاکم بود و هر چه که به زمان امام مهدی (ع) نزدیک می‌شد اوضاع بدتر می‌شد؛ چون همه می‌دانستند که حضرت مهدی (ع) متولد خواهد شد و

ایشان حکومت‌های طاغوت را شکست خواهد داد و فرج شیعیان می‌رسد. لذا از زمانی که رعب و وحشت زیادتر شد ائمه (ع) نیز بیشتر تقیه می‌کنند به طوری که امام هادی (ع) خود را از بسیاری از یاران و شیعیان پوشیده می‌داشتند و جز تعداد اندکی از یاران خاص آن حضرت ایشان را نمی‌دیدند. و هنگامی که نوبت به امامت امام حسن عسکری (ع) رسید ایشان چه با یاران خاص خود و چه با مردم عادی از پشت پرده سخن می‌گفتند و کسی ایشان را نمی‌دید مگر هنگامی که آن حضرت برای رفتن به دارالخلافه از منزل خارج می‌شد. ۱۰ که در آن زمان طاغوتیان مترصد تولد حضرت صاحب الزمان (عج) بودند که به محض تولد، ایشان را بکشند لذا آن حضرت (ع) مخفیانه به دنیا آمد و از همان ابتدا در غیبت به سر بردند. ولی گاهی اوقات امام حسن عسکری (ع) ایشان را به شیعیان نشان می‌دادند تا در تولد یافتن ایشان شک نکنند و بعد از امام حسن عسکری، امام زمان (ع) امامت را پذیرا شدند و با تعیین نواب خاص، امر تبلیغ دین را کامل کردند و هر نوع شبهه‌ای در وجود و تولد خود را برطرف نمودند و بعد دوران غیبت کبرا فرا رسید و ایشان فقط نواب عام را نصب کردند و از میان امت خویش غایب شدند. ۱-۳-۱. مؤیدات این علت غیبت: در عنوان قبلی روایاتی را آوردیم که علت غیبت امام عصر (عج) را حفظ جان و خون مبارک‌شان می‌دانستند. علاوه بر این روایات، احادیث دیگری این علت را تأیید می‌کنند. گرچه این احادیث صراحتاً از علت غیبت سخن نگفته‌اند ولی از مضمون آنها، این علت فهمیده می‌شود و به اصطلاح علمی با دلالت التزامی بر این علت دلالت می‌کنند. مؤید اول: با بررسی روایاتی که دربارهٔ تحریم بردن نام امام زمان (ع) وارد شده است به این رهیافت می‌رسیم که علت تحریم افشای نام ایشان، شناسایی امام زمان (ع) توسط حکومت وقت و در نتیجه به خطر افتادن جان شریف ایشان بوده است. لذا حرمت نام بردن اسم امام (ع) فقط مخصوص همان زمان بوده است. شیخ حر عاملی در کتاب گران سنگ خود، وسائل الشیعه بابی به نام «تحریم تسمیه المهدی (ع) و سائر الائمه (ع) و ذکرهم وقت التقیه و جواز ذلک مع عدم الخوف» ۱۱ دارد. که در این باب احادیثی را که بر حرمت نام بردن اسم امام (ع) دلالت دارند آورده است و از آنها علت حرمت را خوف و ترس از ظالمان استنباط کرده است. و در بقیه زمانها که نام بردن اسم حضرت تهدیدی را در پی ندارد، حکم به جواز کرده است. از جمله آن روایات، حدیثی است که از محمد بن عثمان العمری، یکی از نواب خاص حضرت (ع) سؤال شده که: آیا امام زمان (ع) را دیده‌ای؟ فرمود: به خدا سوگند آری. بعد از آن از او پرسیدند: و اسم حضرت چیست؟ محمد بن عثمان گفت: بر شما حرام است که از نام حضرت سراغ بگیری و این حکم را نه از جانب خود می‌گویم بلکه حکمی است از طرف امام عصر (ع) چون سلطان (حاکم وقت) چنین پنداشته که امام حسن عسکری (ع) از دنیا رفته و جانشینی تعیین نکرده است. پس هنگامی که اسم ایشان شایع شود سراغ امام (ع) را می‌گیرد. پس از خدا بترسید و در این باره سؤال نکنید. ۱۲ بنابراین تأکید از نام نبردن امام (ع) برای ناشناس ماندن ایشان و اختفای محل ایشان از حکومت طاغوت وقت بوده است. و این تأییدی است بر اینکه علت غیبت نیز ترس از حکومت ظالمان و حفظ جانشان بوده است. در آن زمان اختناق سیاسی به قدری بوده است که حتی سؤال از نام آن حضرت نیز حرام شده است. لذا غیبت کاملاً یک حرکت عقلانی و سیاسی بوده است. البته نام بردن اسم امام (ع) علاوه بر اینکه برای امام خطر داشته است برای شیعیان نیز خطر داشته است. ۱۳ لذا بعضی از علمای معاصر منع نام بردن اسم حضرت (ع) را دایره مدار خوف بر امام (ع) یا خودمان دانسته‌اند. مؤید دوم: احادیثی که درباره محل سکونت امام زمان (ع) وارد شده است به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته از روایات محل سکونت امام (ع) را دور از شهر و جایی که کسی در آنجا زندگی نمی‌کند؛ مثل کوهها و بیابانها دانسته‌اند. برای نمونه امام زمان در نامه‌ای به شیخ مفید - که گویا نگران حال آن حضرت (ع) بوده است - چنین نوشته‌اند: ... اکنون در قله کوهی در مکانی ناشناخته سکونت داریم که اخیراً به خاطر افرادی بی ایمان به ناچار از منطقه‌ای پر درخت به اینجا آمده‌ایم و به همین زودی از این محل به دشتی هموار که چندان از آبادی دور نباشد خواهیم رفت. ۱۴ در این روایت علت تغییر مکانشان را فرار از دست ظالمان اعلام کرده‌اند. به هر حال محل سکونت امام دور از شهر و اجتماع مردم بیان شده است. دسته دیگری از روایات، محل سکونت امام زمان (ع) را در بین مردم، اما به گونه‌ای که شناخته نمی‌شوند، دانسته‌اند.

امام صادق (ع) امام زمان (ع) را به حضرت یوسف (ع) تشبیه نموده و می‌فرمایند: امام غایب میان آنها گردش می‌کند و در بازارهای آنها راه می‌رود و پا روی فرش آنها می‌نهد، در حالی که آنها او را نمی‌شناسند تا آنکه خدای عزوجل، به او اجازه دهد که خود را به آنها معرفی کند... ۱۵. البته در این روایات بر ناشناخته ماندن امام (ع) تأکید شده است. یعنی اگرچه در بین مردم هستند ولی به خاطر گمنام بودن، کاملاً از دست ظالمان در امنیت به سر می‌برند. جمع این دو دسته روایات بر این است که دسته اول روایات محل سکونت امام را در سالهای اول غیبت تعیین کرده‌اند؛ یعنی چون امکان شناختن حضرت (ع) توسط حکومت وقت بوده است لذا کاملاً دور از دسترس آنها و مردم زندگی می‌کرده‌اند ولی بعد از گذشت سالهای متمادی که شناختن امام منتفی شده است امام در بین مردم زندگی می‌کنند و این مضمون روایات دسته دوم است. به هر حال همه روایات بر اختفای حضرت از ظالمان و ناشناخته ماندن ایشان تأکید کرده‌اند؛ یعنی مسأله اصلی حفظ جان مبارکشان از دست حکومت‌های طاغوت بوده است و ایشان با رعایت این اصل محل زندگی خود را تعیین می‌کنند. بنابراین، این روایات نیز به گونه‌ای علت غیبت و اختفای امام زمان (ع) را حفظ خون مبارکشان می‌دانند. مؤید سوم: بعضی از شیعیان با توجه به محبتی که به امام زمان (ع) دارند، همواره در جست‌وجوی حضرت بوده‌اند و سعی کرده‌اند به زیارت ایشان نائل شوند. ولی بسیاری از آنها توفیق حضور نیافته‌اند. با بررسی روایاتی که در این زمینه وارد شده است به این نتیجه می‌رسیم که علت ند ماهنامه موعود شماره ۴۹ پی‌نوشتها: ۱. المعجم الوسیط، چاپ نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۷۸. ۲. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱. ۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۳۲. ۴. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵. ۵. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵. ۶. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱۰، ص ۳. ۷. برای توضیح بیشتر ر.ک: همان. ۸. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۲. ۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، ج ۱۸، حکمت ۱۴۳، ص ۳۴۷. ۱۰. ر.ک: علی بن حسین المسعودی، اثبات الوصیه (چاپ سنگی)، ص ۲۶۳؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۵۶۵. ۱۱. ر.ک: شیخ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعۀ إلى تحصیل مسائل الشریعۀ، ج ۱۶، ص ۲۴۷-۲۳۷. ۱۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۰. حدیث ۲. ۱۳. ر.ک: القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۵۰. ۱۴. السید حسن شیرازی، کلمۀ الاءمام المهدی، ص ۱۵۰، چاپ سوم، موسسه الوفاء، بیروت. ۱۵. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۵. ۱۶. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۲۳. ۱۷. شیخ مفید، الرساله الاولی فی الغیبه، ص ۱۴، تحقیق علاء آل جعفر، چاپ دوم. ۱۸. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۲۹. ۱۹. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳. ۲۰. سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰. ۲۱. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۳۵. ۲۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۳۴. ۲۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۲. ۲۴. همان، ج ۵۲، ص ۹۲، حدیث ۷. ۲۵. سلیم بن قیس هلالی، اسرار آل محمد (ع)، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خونیی، انتشارات دلیل ما، چاپ دوم، ص ۱۶۰. ۲۶. ر.ک. همان، ص ۱۸۲. ۲۷. همان، ص ۲۹۴. ۲۸. سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۱. ۲۹. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، «مقاله تقیه»، مجله مکتب اسلام، سال هجدهم، شماره ۶ و ۷. ۳۰. شیخ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعۀ، قم، مؤسسۀ الالبیت لاءحیاء التراث، ابواب الامر والنهی، باب ۳۱، ص ۲۳۴، ح ۲. ۳۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۲. ۳۲. برای توضیح بیشتر ر.ک. مهدی پیشوائی، سیرۀ پیشوایان. ۳۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۴۰۶. ۳۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۰. ۳۵. ابن قتیبه دنیوری، الاءمامۀ و السیاسۀ، مکتبه مصطفی البابی المجلسی، ج ۱، ص ۱۸۶. ۳۶. طبرسی، الاءحتجاج، نجف، المطبعۀ المرتضویه، ص ۱۶۱. ۳۷. صحیفه سجاده، ترجمه صدر بلاغی، تهران، حسینیه ارشاد، معاصی ۴۹، ص ۶۱۰. ۳۸. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱، ص ۲۲۵. ۳۹. مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندس، ج ۳، ص ۲۵۳. ۴۰. ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، مکتبه المعارف، ج ۱۰، ص ۷۲. ۴۱. شیخ مفید، الاءرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۲۹۸. ۴۲. شیخ صدوق، علل الشرایع، قم، منشورات مکتبه الطباطبائی، ج ۱، ص ۲۲۶. ۴۳. شیخ مفید، الاءرشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۳۱۰. ۴۴. اربلی، کشف الغمۀ، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ج ۳، ص ۱۷۵. ۴۵. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵. ۴۶. مسعودی، إثبات الوصیۀ، الطبعة الرابعة، نجف، المکتبه الحیدریه، ص ۲۴۳.

عمر با برکت

اشاره: مرحوم استاد علی اکبر غفاری (۱۳۸۳-۱۳۰۳) را به حق می‌توان حلقه واسط نسل امروز با میراث کهن و پرارزش شیعی دانست. او عمر پر برکت خود را صرف احیا و تحقیق منابع اصلی شیعه نمود و در دوران هشتاد ساله عمر خود موفق شد پنجاه عنوان کتاب را در زمینه‌های مختلف فقهی، تفسیر، روایت، تاریخ و عقاید مورد تحقیق و تصحیح قرار دهد که تعداد مجلدات آنها بالغ بر ۲۰۰ جلد است. مهم‌ترین آثاری که ایشان به تنهایی آنها را مورد تحقیق قرار داده‌اند عبارتند از: الکافی، محمد بن یعقوب کلینی؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی؛ الإستبصار، شیخ طوسی؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق؛ تحف العقول، ابن شعبه حرّانی؛ جامع المدارک، سید احمد خوانساری؛ الخصال، شیخ صدوق؛ کمال‌الدین و تمام‌النعمه، شیخ صدوق؛ الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی؛ إعلام‌الوری بأعلام‌الهدی، فضل بن حسن طبرسی و... اما تعدادی از آثار که ایشان با همکاری دیگران آنها را مورد تحقیق قرار داده‌اند عبارتند از: شرح الکافی، ملا صالح مازندرانی؛ تفسیر منهج‌الصادقین، فتح‌الله کاشانی؛ توحید، شیخ صدوق و... او پس از عمری تلاش و فعالیت خستگی‌ناپذیر در راه گسترش معارف اهل بیت (ع) و فرهنگ شیعه در سن هشتاد سالگی طی سانحه تصادف رانندگی به دیدار معبود شتافت و حوزه‌ها و دانشگاه‌های کشورمان را از وجود خود محروم ساخت. به منظور بزرگداشت یاد و نام این استاد فرزانه - که تعداد قابل توجهی از کتابهای مهدوی با تصحیح و تحقیق ایشان در اختیار همه منتظران موعود قرار گرفته است - مناسب دیدیم که در این شماره گفت‌وگویی را که در سال ۱۳۷۸ با ایشان انجام داده و پیش از این در شماره ۱۵ مجله موعود منتشر ساخته بودیم بار دیگر منتشر و تقدیم خوانندگان عزیز کنیم. باشد که ادای دینی نسبت به این خادم بزرگ فرهنگ اهل بیت (ع) کرده باشیم. اما پیش از این گفت‌وگو، خلاصه زندگینامه این استاد فرزانه را از زبان خودشان با هم مرور می‌کنیم: بنده در سال ۱۳۰۳ ش. در تهران در یک خانواده متوسط و مذهبی به دنیا آمدم و با تلاش مجدانه و قابل تقدیر والده مرحوم که علی‌رغم شرایط موجود اهتمام وافری در مورد سوادآموزی فرزندان خود داشت تحصیلات ابتدایی را به پایان رساندم. و حسب مرسوم خانواده‌های مذهبی آن روزگار به فراگیری قرائت قرآن و تجوید و احکام و مسایل مربوط به آن در محضر یکی از قراء معروف تهران (ره) پرداختم. و پس از تکمیل این مرحله با تشویق و راهنمایی آن مرحوم به تحصیل دروس مربوط به تفسیر قرآن پرداختم و در جلسات درس فضیلتی آن روزگار تهران که مرتباً تشکیل می‌شد شرکت کردم و با اشتیاق فراوان دروس تفسیر قرآن را پیگیری می‌نمودم. بدیهی است برای آشنایی و آگاهی از معانی قرآن و معارف اسلامی ابتدا باید دروس حوزوی نظیر فقه و اصول و کلام و ادبیات عرب و غیره را فرا می‌گرفتم. لذا دروس «سطح» را نزدیکی از فضلا و مدرسین مدرسه «خان مروی» در خارج از مدرسه تا پایان شرح لمعه تلمذ نمودم، و برای شرکت در درس تفسیر مرحوم آیت‌الله اشراقی که در قم تشکیل می‌شد و عده‌ای از فضلا نیز در آن شرکت می‌نمودند به قم مشرف می‌شدم... همزمان در جلساتی که جهت تفسیر قرآن در تهران توسط مرحوم میرزا خلیل کمره‌ای (ره) تشکیل می‌شد نیز مرتباً حضور می‌یافتم و از افاضات آن مرحوم بهره می‌گرفتم. بالجمله از دوران جوانی عطش دائم‌الترازد این جانب به آگاهی و درک مفاهیم عمیق و متعالی قرآنی موجب شد که پیوسته و در هر زمان و مکانی که امکان بهره یافتن و آموختن آن کلام آسمانی فراهم می‌آمد شرکت کنم و از آن بی‌نصیب نمانم. لذا در درس مرحوم آیت‌الله آقا سید کاظم گلپایگانی (ره) که در تهران تشکیل می‌شد تماماً شرکت نمودم؛ و بعون الله تعالی و حسن تأییده یک دوره کامل تفسیر قرآن مجید را از محضر پر فیض ایشان استفاده و بهره فراوان بردم. آن فقید سعید عالمی متقی و متواضع، خوش حافظه، پر مطالعه، ژرف‌نگر، فقیه و ادیب و جامع‌الاطراف بود و علاوه بر آشنایی عمیق با ادب فارسی و عربی؛ با زبان فرانسه نیز آشنا بود. و اما در خصوص کارهای فرهنگی و استادانی که با آنان محشور بوده‌ام: ابتدا با استاد فقیه مرحوم سید جلال‌الدین محدث ارموی آشنا شدم و این آشنایی و همکاری نزدیک با ایشان تا پایان عمر پر برکت آن مجتهد سعید (ره) ادامه داشت. هم‌چنین لازم است از

استاد فاضل و نادره زمان و وحید دوران دانشمند عظیم‌الشان مرحوم علامه میرزا ابوالحسن شعرانی (ره) نام ببرم که آشنایی و همکاری بسیار نزدیک و ثمربخش و پر فایده‌ای با ایشان داشتم. شیوه معظم له از پختگی زایدالوصف و بسیار محققانه‌ای برخوردار بود، که تأثیر آن در خدمات و آثار این جانب از هر جهت - تحقیق، مقدمه‌نویسی، تعلیم و غیره - آشکار است. علاوه بر آن با مرحوم علامه طباطبایی و علامه امینی (ره) نیز در تماس بودم و آشنایی نزدیک و همکاری داشتم... اما در این مقدمه می‌خواهم نکته‌ای را مجملاً - متذکر شوم، چرا و با چه انگیزه‌ای از دوران جوانی به کار تنقیح و تعلیق و تصحیح در زمینه علم‌الحديث و درایه و رجال پرداخته و هرگز احساس خستگی و ملال نموده‌ام: بی‌تردید همه رشته‌های مختلف علوم هر کدام به گونه‌ای از کار بسط معرفت و پیشبرد انسانها به سوی کمال است؛ اما باید توجه داشت که فراگیری علوم و فنون و شاخه‌های مختلف آن با وجود ارزش و اهمیت انکارناپذیری که دارند به تنهایی مقصود را حاصل نمی‌کنند، بلکه به منزله ابزار و مفتاحی هستند در دست طالبان علم؛ و به همین جهت غالباً مشاهده می‌کنیم که دانش‌پژوهان علوم و معارف رسمی دانشگاهی و کتبی آن را به صورت تکلیف و خالی از نشاط تلقی می‌نمایند. در حالی که کسانی که به انگیزه جاذبه قوی و تأثیر عمیق و ایمان و اخلاص، مطلوب خود را مشتاقانه و با شیفتگی دنبال می‌کنند و همان ابزار را به کار می‌گیرند محصول کارشان مؤثرتر، دلنشین‌تر و کاراتر در تمام شئون زندگی فرهنگی و اجتماعی ایشان به چشم می‌خورد. این جانب از ابتدای جوانی که با کلام وحی و معانی و مفاهیم قرآن کریم آشنا شدم همواره می‌کوشیدم که به هر وسیله‌ای مفاهیم آن را هر چه بیشتر و بهتر درک کنم و در این راه خستگی نمی‌شناختم و با رسیدن به هر چشمه‌ای در این طریق، احساس تشنگی افزونتری در روح خود برای رسیدن به سرچشمه‌های زلال‌تر و بکرتر می‌کردم و هر خدمتی را در این راه ناکافی می‌شمردم، و از خداوند متعال توفیق بیشتری درخواست می‌نمودم. و این رویه را تا امروز که در آستانه هشتاد سالگی هستم با عنایات خداوند تبارک و تعالی ادامه داده‌ام. به نظر من، علت و موجب تمام بدبختیهای بشر، جهل است که باید از میان برود تا نور وارد شود. الآن دنیا چند اسبه به دنبال خواسته‌های خود می‌تازد ولی ما که در پی اهداف حق هستیم بسیار آرام و آهسته حرکت می‌کنیم. باید به کارها سرعت بدهیم و امور را با جدیت دنبال کنیم. یکی از کتابهایی که حقیقتاً باید گفت جناب عالی آن را احیا کرده‌اید کتاب معروف کمال‌الدین و تمام‌النعمة شیخ صدوق است. با توجه به اینکه نسل امروز ما کم‌تر با کتابهای اصلی که در باب مهدویت نوشته شده آشنا هستند؛ لطفاً بفرمایید چه انگیزه‌ای باعث شد که این کتاب را برای تصحیح انتخاب کردید و ویژگیهای این کتاب چیست؟ من چهار پنج تا بچه کوچک داشتم که همسر من مریض شد اطباء گفتند سرطان است، اما به او نگفتند، به خواهرم گفته بودند، خوب می‌دانید که وقتی کسی در سن چهل سالگی باشد و چهار، پنج تا بچه داشته باشد و یک نفر هم که اینقدر به او کمک کرده باشد و حالا ابتلاء بیابد به اصطلاح خیلی برایش سنگین است، برادر همسر طرف عبدالعظیم و ابن‌بابویه سکونت داشت. یک روز ایام عید بود و ما باید می‌رفتیم دیدن آنها، همگی سوار ماشین شدیم تا برویم دیدن برادرش من توی راه که می‌رفتیم به شدت غمگین بودم و ذهنم متوجه ابن‌بابویه و حضرت صاحب (ع) بود و کتابهایی که در این موضوع نوشته شده است و نمی‌دانم چطور شد که یک مرتبه دعا کردم و گفتم: «خدایا! اگر مریضی زخم را شفا بدهی من همه هم خودم را می‌گذارم و یکی از کتابهایی که مربوط به حضرت است و مورد علاقه ایشان است و مرحوم مجلسی این کتاب را ارزشمندتر از کتابهای دیگر می‌داند، تصحیح کرده و چاپ می‌کنم» و از حضرت صاحب هم تقاضای من این است که حاجت مرا از خدا بخواهد تا برآورده شود این را در دلم نیت کردم بدون اینکه بر زبان بیاورم. یکی دو ماه گذشت. همسر من را مرتب پیش دکتر می‌بردند و برمی‌گرداندند. در یکی از این روزها که نتیجه یکی از آزمایشها را پیش دکتر برده بودند دکتر گفته بود «من این جواب آزمایش را قبول ندارم. حتماً اشتباه شده ببرید به فلان آزمایشگاه». این بار بردند آنجا اما باز هم جواب گرفتند که هیچ موردی ندارد و اثری از سرطان نیست. خلاصه حالش بهتر شد و راه افتاد. من هم شروع کردم به تصحیح کمال‌الدین آن مقدار که در امکان بود. حدود ۳۰ یا ۳۵ سال پیش بود. وقتی کار تصحیح کتاب به پایان رسید من تقریباً هیچ پولی برای چاپ آن نداشتم.

یکی از دوستان که کار آزاد داشت به من پیشنهاد کرد با ماشین او برویم شاه عبدالعظیم. زمانی که به ابن بابویه رسیدیم ماشین را متوقف کرد و رفت برای زیارت. من هم در کنار در ایستادم در حالی که کتاب در دستم بود فاتحه‌ای برای شیخ صدوق فرستادم و خطاب به او گفتم: «از خدا بخواه که پولی برسد و من کتاب شما را چاپ کنم. من نذری کرده بودم که ادا کردم اما الان در چاپش در مانده‌ام.» پس از زیارت وقتی آمدم دوباره سوار ماشین شدیم که برویم زیارت حضرت عبدالعظیم. دوستم پرسید با مرحوم صدوق خیلی حرف زدی. آنجا که امامزاده نیست یک فاتحه کافی است. گفتم ایشان برای من بسیار والامقام‌اند. امامزاده‌ها سیداند اما ایشان از بزرگان و ارکان عالم تشیع است. مبلغ اخباری است که از ائمه (ع) رسیده. درست است که سید نیست ولی مؤمن حقیقی است. او پرسید: مگر شیخ صدوق چه کرده؟ گفتم کتابهایی نوشته که من می‌خواهم چاپ کنم ولی کار آسانی نیست و هزینه دارد. گفت: من همه هزینه‌اش را پرداخت می‌کنم و هنوز ما به حرم نرسیده بودیم که گفت الان چکش را می‌نویسم فقط بگو چقدر؟ من چون حساب کردم که یک حالت روحی بر او عارض شده و ممکن است فردا پشیمان شود گفتم به من قرض بده! گفت: هر کاری می‌خواهی بکن و خلاصه پول را داد. هزینه چاپ کتاب ۲۸ هزار تومان شد. ولی روزی که می‌خواستیم کتاب را منتشر کنیم و صحاف پیغام داده بود که کتابها آماده‌اند و بیا بید برید، حسب اتفاق به منزل شخصی دعوت داشتم که از تجار بازار بود. کتاب را در دست من دید و چون مرد باسوادی بود گفت: «چه کتاب خوبی است. همه اینها را به من بفروشید تا من از ثلث اموال پدرم اینها را منتشر کنم». بالاخره آن قدر اصرار کرد که همه را خرید و من طلب دوستی را که از او قرض کرده بودم پرداخت کردم. همین قدر بگویم که این امور در نظام عالم در درجه اول است و خارج از نظام نیست. نیازی هم به دیدن این و آن نیست؛ رو به خدا که بکنی کار درست می‌شود. با توجه به اینکه خودتان هم به عظمت و رتبه این کتاب اشاره کردید لطفاً از ویژگیهای آن بگویید. مرحوم مجلسی می‌گوید کتاب کمال‌الدین از همه کتابهایی که درباره حضرت نوشته شده عالی‌تر است. مؤلف در این کتاب آنچه را که مربوط به حضرت است از همه طریق، امامیه و غیر امامیه جمع کرده است و جامعیت دارد. در مقدمه نوشته است: «شبی خواب دیدم که در حال طواف هستم. شخص بزرگواری کنار حجرالاسود نشسته است. فهمیدم که این خود حضرت صاحب است، با من مخاطب شد و گفت قرار بود درباره غیبت من کتابی بنویسی، کو پس چرا نوشتی؟ من گفتم کتابی در فلان جا، مقاله‌ای در فلان جا نوشته‌ام. گفتند: نه به آن ترتیبی که من می‌گویم بنویس. یعنی، آن کسانی که از طرف خدا هستند و غیبتی برایشان رخ داده همه را یک به یک بگو تا به من برسی. من دیگر از خواب پریدم، فهمیدم که باید دیگر این کار را بکنم، دیگر همه کارها را کنار گذاشتم». اینها مطالبی است که مرحوم شیخ صدوق می‌گوید. بعد در اواخر کتاب هم می‌گوید من نمی‌خواهم بگویم تمام اخبار این کتاب از نظر سند صحیح است، اما اخباری که صحیح است همه‌اش را در این کتاب آورده‌ام و به آنها تمسک می‌جویم و نه به اخباری که ضعیف است. پس از تصحیح کتاب به فکر ترجمه آن افتادیم و با کمک برخی دوستان این کار را شروع کردیم. جلد اول تمام شده است. مرحوم کمره‌ای آن نسخه قدیمی پر غلط را ترجمه کرده‌اند که خیلی به هم خوردگی دارد، اما نسخه ما نه، آن نسخه‌ای که ما مقابله کردیم غلط ندارد. و بهترین نسخه کتاب کمال‌الدین، نسخه‌ای موجود در کتابخانه مرحوم آیت‌الله مرعشی است که خود ایشان فرمودند من پنج شش تا نسخه دارم ولی این نسخه عالی‌ترین نسخه است که به شما می‌دهم با شش تا نسخه آن مقابله کنید، ما هم با آنها مقابله کردیم. یک اشاره‌ای هم به کتاب غیبت نعمانی که آن را احیا فرموده‌اید داشته باشید و در مورد ویژگیهای خود کتاب و مؤلفان، لطفاً توضیح بدهید، چون نعمانی به نسبت مؤلفین دیگر شیعه ناشناخته‌تر است. مردم با شیخ طوسی و شیخ صدوق بیشتر آشنا هستند اما نعمانی را کمتر می‌شناسند، لطفاً از جایگاه کتاب غیبت نعمانی در مجموعه معارف مهدویت بفرمایید. نعمانی از شخصیت‌های بزرگ و شاگردان کلینی است، نعمانی، نسخه‌ای از کتاب کافی را برای مرحوم کلینی قرائت کرده و با نسخه خود کلینی مقابله کرده است. در همین کافیهایی که الان چاپ شده است در بخشهایی از آن احادیثی وجود دارد، که در ذیل آنها گفته شده است. در نسخه نعمانی این حدیث هست در نسخه‌های دیگر

نیست. نعمانی و چند نفر دیگر از شاگردان کلینی هستند که در مقدمه کافی ذکر شده‌اند. نعمانی از آن‌های دیگر جلوتر است از نظر فهم و فراست و فکر جلوتر است. نعمانی مسافرت کرده و رفته است شامات و در آنجا ظاهراً در مقدمه غیبت می‌نویسد: «وقتی به لبنان رفتم، در اواخر عمرم از من تقاضا کردند راجع به حضرت ولی عصر(ع) مطالبی را نقل کنم و بنویسم من هم کتابخانه‌ای همراهم نبود اما آنچه که می‌دانستم راجع به حضرت صاحب، آن‌ها را نقل کردم؛ از اصل بحث خود امامت تا وقتی که حضرت می‌آید و ظهور می‌کند چه اعمالی انجام می‌دهد و آنجا چه می‌شود، و دنیا چطور می‌شود». کتاب غیبت نعمانی کتاب بسیار خوبی است و من هم آن مقداری که امکان داشته است تصحیح کرده‌ام و پسر من هم ترجمه‌اش کرده است. علی‌ای حال، این کتابها از کتابهای درجه اولی است که درباره حضرت مهدی(ع) نوشته شده است. یعنی اصلاً اصول است اگر کتابهایی دیگر تا قرن پنجم، ششم، هفتم، هشتم نوشته شده است آنها اصل است. اینها اگر مغایر با آنهاست باید در اینها حرف زد، آنها اساس هستند. اگر بخواهید مقایسه‌ای داشته باشید بین غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی از جهت اتقان مطالب کدامیک را ترجیح می‌دهید؟ از نظر زمان تألیف که ظاهراً غیبت نعمانی زودتر تألیف شده است. غیبت شیخ طوسی غیبت کلامی است، یعنی مانند دیگر کتابهای کلامی، موضوعات مرتبط با حضرت مهدی و غیبت را مطرح و برای اثبات آنها استدلال می‌کند. کتابهای دیگر تنها نقل روایات می‌کنند، شیخ طوسی عناوینی را که مطرح کرده آن وقت اخبارش را آورده است، در واقع دارد برهان می‌آورد به آن مطالبی که شیعه معتقد است. یعنی از معصومین و رسول خدا برهان می‌آورد، یعنی وقتی می‌گوید اینها معتقدند که وقتی می‌آید چنین می‌کند آن وقت برهانش را از اخبار نقل کرده است. آن عنوانهایی که در غیبت شیخ طوسی است عنوانهای خیلی علمی و درجه بالاست، یعنی دانشمندان روی این عناوین کار می‌کنند همه‌شان همینطور هستند، شیخ مفید هم همین طور است. شیخ مفید آن اشکالهایی را که گرفته شده، رفع کرده است، او در کتاب غیبت خود مطالب را به صورت برهانی و استدلالی آورده است و اینها همه قابل استفاده است. یکی دیگر از کتابهایی که شما احیا کرده‌اید کتاب البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، متقی هندی است؛ با توجه به اینکه این کتاب از کتب اهل سنت است بفرمایید چه انگیزه‌ای باعث شد که اقدام به تصحیح آن کنید؟ البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان با آن پانوشتهایی که من بر آن نوشته‌ام برای آنکه اثبات کنم که این را که علی متقی هندی در قرن دهم دارد می‌گوید در قرن ششم هم گفته‌اند در قرن چهارم هم گفته‌اند، در قرن پنجم هم گفته‌اند، من به آن کتابها تمسک کرده‌ام یعنی پانوشته‌ها آورده‌ام. علی متقی هندی شخصیت علمی بسیار بزرگی است تا جایی که زمان او چندین نفر که کتابهایی داشته‌اند درباره احکام از علما سؤال می‌کنند همه آن علما می‌گویند آنچه که علی متقی هندی نگفته باشد به آنها اعتنا نکنید. او راجع به حضرت مهدی(ع) نوشته است، درباره غیبتش چیزی نوشته است در اینکه امام مهدی(عج) ظهور می‌کند و این کارها را می‌کند. غیبت و اینکه حضرت زنده و غایب‌اند، فقط اعتقاد شیعه اثنی عشری است. علی متقی هندی آن اخباری که راجع به حضرت است همه را آورده است و به صورت اخبار از پیغمبر نقل کرده، که مهدی‌ای هست، می‌آید و دنیا را اینطور می‌کند، اما غیبت او را روایت نمی‌کند. من آن مقدار که امکان داشته است این را تصحیح کرده‌ام. اگر مطلبی در متن بوده که با کتابهای دیگر کم و زیاد داشته است ما اینجا آورده‌ایم. ما شما را خیلی خسته کردیم. به عنوان آخرین سؤال بفرمایید که چه توصیه‌ای برای پژوهشگران حوزه و دانشگاه و کسانی که در زمینه مهدویت می‌خواهند کار بکنند دارید؟ آیا در زمینه موضوع مهدویت اولاً ما آثار احیا نشده‌ای داریم که لازم است احیاء بشود یا نه و در ثانی با توجه به اینکه قدما کار خودشان را انجام داده و رسالت خودشان را در باب مهدویت به کمال رسانده‌اند، پژوهشگرانی که الآن می‌خواهند در باب مهدویت قلم بزنند و کار کنند به نظر شما باید وارد چه عرصه‌هایی شوند که در آن زمینه‌ها کاری نشده است؟ این را باید توجه داشته باشیم که بعد از رسول خدا(ص) این ائمه(ع) بوده‌اند که دین مقدس اسلام را معرفی و حفظ کرده‌اند. این دینی که آخرین درجه ادیان از نظر عظمت است و احکامش انسان‌ساز است. اما متأسفانه ائمه ما را نگذاشتند کار کنند آنها را یا خانه‌نشین کردند و یا کشتند، دوازدهمی هم اگر می‌آمد یا خانه‌نشین می‌کردند،

چنان که بود یا می‌کشتند. خداوند او را غایب کرد تا این مردم روی زمین آماده برای او باشند؛ یعنی آن نوع خودشان را درست کنند، یعنی بفهمند که این طرز حکومتی که درست می‌کنند، سلطنتی، جمهوری و از این قبیل که هزارها هست اینها نمی‌تواند انسان را به واقعیت انسانیت برساند، مگر آن حکومت الهی که انبیا دارند؛ یعنی حکومت باید در اختیار او باشد که نبوی است. چون یازده نفر از آنها را یا خانه‌نشین کردند یا کشتند که به عقیده بعضیها همه را کشتند، آن دوازدهمی را خدا غایب کرد، آنچه ما از روایات می‌فهمیم این است که وقتی آماده برای آن حکومت شدند خداوند آن حضرت را می‌فرستد. ولو همه مردم نه، اما لااقل یک جمعیتی پشتیبان او باشند که وقتی او دعوت می‌کند حاضر باشند از همه اطراف عالم به هر صورتی که هست خودشان را به او برسانند تا آن حکومت سر کار بیاید. آن افرادی که منتظر حکومت آن حضرت‌اند بایست این طور باشند که تنها آنچه را که خدا می‌خواهد بخواهند و انتظار آن را داشته باشند نه انتظار آن چیزی که خودشان می‌خواهند و دوست دارند. امام زمان بیا فلان کار را بکن، امام زمان بیا این طور کن، اینها نه. بیا ای دست واقعی خدا، ای یدالهی بیا این زمینه و این جهان را آن طور کن که تمام این افراد به مرحله انسانیت واقعی برسند. همه را خدا بر اساس فطرت الهی آفریده است: «فطره الله التي فطر الناس عليها» ۲ منتها فطرتها پوشیده می‌شود، منحرف می‌شود وقتی آن حضرت بیاید همه مردم را به سوی آن سرشت واقعی سوق می‌دهد، و همه به حق واقعی خودشان می‌رسند. ولو خونمان در راه آن حکومت ریخته شود، برای ایجاد آن حاضریم، لذا شما می‌بینید در دعاهایی که ما داریم، وقتی از خدا چیزی می‌خواهیم می‌گوییم، از تو می‌خواهیم: «خاضعا خاشعا متذللًا» و امثال اینها، اما در «دعای افتتاح» وقتی که آن حکومت را می‌خواهد چون انتظار آن حکومت را می‌کشد می‌گوید: «أستلک مستأنسا، لا خائفا و لا رجلاً مدلاً علیک» یعنی آماده‌ام ولو اینکه خونم ریخته شود آن حکومت بیاید. افراد تا به آن درجه نرسند، آن حکومت نمی‌آید. اگر واقعا یک جماعتی بگویند ولو خون ما ریخته شود آن حکومت روی کار بیاید و آن فردوس اعلا روی زمین نقش بگیرد، ما حاضریم خون هم بدهیم آن وقت امام زمان هم شبانه‌روز آماده است، ما آماده آن حکومت بشویم او می‌آید، تا ما آماده آن حکومت نشویم آن حضرت نمی‌آید. من آنچه را که از روایات می‌فهمم این است که ما باید برای آن حکومت آماده باشیم، وقتی از خدا می‌خواهیم که خدایا فقر را از بین ببر؛ یعنی اینکه خدایا کاری کن که آن نوع بشویم که نگذاریم فقر بیاید، خدایا نادرستیها را از بین ببر، یعنی آن نوع بشویم که از نادرستی هم بدمان بیاید، آن جماعتی که این طور می‌شوند به این حد می‌رسند و انتظار آن حکومت را دارند، آن وقت امام زمان می‌آید. تا آن طور نشود، نمی‌آید. با دعای ما نمی‌آید، با خواست ما، می‌آید. یعنی از خدا بخواهیم، آن دولت واقعی را که انسانها را به مرحله واقعیت انسانیت می‌رساند به نحوی که حقوق هیچ کس پایمال نمی‌شود. چقدر هستند افرادی که استعداد دارند ولی این دانشکده‌ها، دانشگاهها و مدارس و حوزه‌ها نمی‌توانند استعداد آنها را به مرحله فعلیت برسانند عمرها تلف می‌شود، ما اگر واقعا او را بخواهیم آن وقت او را می‌رساند. نقش اهل تحقیق و پژوهش در زمینه‌سازی ظهور چیست؟ باید این حرفها را بزنند باید مردم را آماده کنند برای آن حکومت. باید کاری کنند که واقعا از بد، بدشان بیاید، و ناراحت بشوند؛ یعنی مردم را توجه بدهند به اینکه چه جایگاهی دارند، اینکه آنها مسجود ملائکه هستند، همه ملائکه به انسان سجده کردند، نه اینکه حالا همه فرشتگان به انسان لعن کنند. همه این افراد که کتاب می‌نویسند باید انسان را بسازند خودشان و مردم ساخته بشوند. من یک کتاب می‌نویسم که به من بگویند آفرین نمرهات بیست است. این غیر از آن است. خدا این انسان را همینطور که دلش خواسته است خلق کند که نیست، حقیقت انسانیت در انسان است که می‌تواند وجود پیدا کند در حیوانات نیست. صد هزار سال پیشتر هم زنبور عسل این کار را می‌کرده است اما انسان این طور نیست، انسان سراسر استعداد است، استعدادش در صراط مستقیم به کار می‌افتد، نه در کارهای دیگر. یک دفعه بمب می‌سازد و میلیونها نفر از بین می‌روند. اگر همه انسانها را مثل خودش بداند، و همه انسانها را مثل خودش دوست بدارد، هیچ وقت ظلم و ستم و نادرستی رخ نمی‌دهد. از این روایاتی که در کتابهای اهل بیت هست ما اینها را فهمیده‌ایم که نبی اکرم (ص) و امامان می‌خواستند انسان درست کنند. اما همه ائمه را کشتند و خداوند هم آخرین آنها را

غایب کرد. گفت هر وقت آماده شدید برای شما امام می‌فرستم و حکومت می‌فرستم آقایان هم باید در نوشته‌هایشان همیشه مردم را برای آن حکومت آماده کنند. از اینکه وقتان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم. پی‌نوشتها: ۱. برگرفته از گفت‌وگوی انجام شده با ایشان توسط نشریه «کیهان فرهنگی» مهرماه سال ۱۳۷۰. ۲. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰.

ضرورت بازنگری معارف مهدوی

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید کاظم طباطبایی و استاد سیدعلیرضا حسینی اشاره: ظهور امام مهدی (ع) به عنوان عدالت‌گستر موعود از همان سالهای آغازین ظهور اسلام؛ توسط پیامبر اکرم (ص) و بعدها توسط ائمه گرامی اسلام (ع) به مسلمین نوید داده شد و در عصر امامت امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ص) به اوج خود رسید. از این رو رفته رفته، مجموعه قابل توجهی از روایات در زمینه موضوع تولد، غیبت و حوادث پیش و پس از ظهور امام مهدی (ع) شکل گرفت که راویان و محدثان شیعه و اهل سنت آنها را سینه به سینه نقل یا در کتابهای خود ثبت نمودند. اما حوادث مختلف سیاسی، اجتماعی که در طول تاریخ اسلام و در عصر خلافت امویان و عباسیان رخ داد موجب شد که اولاً برخی از روایتهای نقل شده از معصومین با دقت و صراحت کافی به ما منتقل نشوند و ثانیاً گروه‌ها و اقشار مختلف از جمله: دستگاہ خلافت و صاحبان قدرت و منصب، گروه‌های معارض و داعیه‌داران خلافت و حکومت، مخالفان شیعه، افراد متأثر از آموزه‌های یهودی و... با اغراض و انگیزه‌های مختلف به جعل (وضع) ۱ تحریف ۲ و تدلیس ۳ در این مجموعه روایات - به ویژه روایات نقل شده از طریق اهل سنت - دست بزنند تا بتوانند یا این روایات را بر خود منطبق کنند؛ یا به وسیله آنها با جریان و خط اصیل امامت مقابله نمایند؛ یا این که با ارائه چهره‌ای مخدوش، خونریز و خشونت‌طلب از امام مهدی (ع) مردم را از انتظار آن حضرت برحذر دارند. با توجه به آنچه گفته شد در عصر حاضر - که مردم بیش از هر عصر دیگر به باور مهدوی و فرهنگ انتظار روی آورده‌اند - ضرورت بازنگری مجموعه معارف مهدوی بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود و بر علما و اندیشمندان حوزه، به ویژه اصحاب رجال و حدیث، لازم است که با همتی بلند و عزمی استوار به این مهم همت گمارند و این معارف را از مطالب ضعیف و باورهای نادرست بزدایند. برای تبیین هر چه بیشتر ضرورت موضوع یادشده خدمت دو تن از اساتید حوزه علمیه قم و صاحب‌نظران در حوزه علوم رجال و حدیث رسیدیم و در این زمینه با ایشان به گفت‌وگو نشستیم. آنچه در پی خواهد آمد حاصل این گفت‌وگوست که امیدواریم مورد توجه شما واقع شود. شرکت کنندگان در این گفت‌وگو عبارتند از: ۱. حجت‌الاسلام والمسلمین سید کاظم طباطبایی: ایشان علاوه بر تدریس در حوزه علمیه قم و دانشکده علوم حدیث، در زمینه تدوین و نگارش علمی نیز فعالیت دارند که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: الف) مدیریت علمی مؤسسه‌ی الاءمام المهدی (ع) و مجموعه احادیث فقهی که در مؤسسه فرهنگی دارالحدیث در دست تدوین است. ب) مشارکت در تدوین موسوعه الاءمام علی بن ابی طالب (ع) فی‌الکتاب والسنة والتاریخ، ۱۲ ج و موسوعه میزان الحکمه. ج) نگارش کتاب وفاق اجتماعی از دیدگاه احادیث. د) کتابهای منطق فهم حدیث و علوم حدیثی شیعه که در آستانه انتشار است و دهها مقاله علمی در نشریات. ۲. استاد سیدعلیرضا حسینی: نامبرده مسئول گروه رجال «مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی» و دارای سابقه طولانی پژوهش، تحقیق و تدریس در زمینه علوم، رجال و حدیث است. مهم‌ترین فعالیت‌های ایشان در سالهای اخیر به شرح زیر است: الف) مدیریت علمی و اجرایی نرم‌افزار رایانه‌ای درایه‌النور ویژه بررسی اسناد روایات کتب اربعه شیعه، که از سوی مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی عرضه شده است. ب) تحقق و تصحیح اسناد روایات کتاب الکافی، که با هدف انتشار متنی مصحح و منقح از این کتاب در مؤسسه فرهنگی دارالحدیث در حال اجراست. ج) تدریس در زمینه حدیث‌شناسی مهدویت در مرکز تخصصی مهدویت. مجموعه معارف مهدوی در مقایسه با مجموعه معارف دینی ما چه جایگاهی دارد و در چه مرتبه‌ای از این معارف قرار می‌گیرد؟ آقای طباطبایی: شاید بتوان گفت در مباحث مربوط به امامت، معارف مهدوی، بالاترین حجم روایات را به خود

اختصاص می‌دهد؛ حتی نسبت به روایاتی که در خصوص امام علی (ع) وارد شده‌اند. نکته مهم در این زمینه این است که بسیاری از این روایات که به اصل بحث مهدویت پرداخته‌اند بین شیعه و سنی مشترک است؛ یعنی جزء مشترکات ما با اهل سنت است. اما اگر بخواهیم بگوییم که در زمینه چه مباحثی روایات بیشتری وارد شده است، بایستی به صورت جزئی‌تر بررسی کرد. اصل ظهور امام مهدی (ع) یا قیام ایشان، از جمله مسائلی است که جزء متواترات و مسلمات است؛ یعنی هم روایات شیعه و هم روایات سنی در مورد آن بسیار ذکر شده است. اگر از نظر شیعه بخواهیم به این قضیه نگاه کنیم، روایاتی که می‌گویند پس از پیامبر (ص) دوازده امام خواهند آمد یا روایاتی که در آنها آمده است زمین هیچگاه خالی از حجت نیست - که از آنها استفاده می‌شود در هر زمانی، امامی باید حاکم باشد و یا حضور داشته باشد - فراوان‌تر از دیگر روایات نقل شده‌اند و در بعضی موارد هم با اهل سنت اشتراک داریم. در بعضی از مباحث، روایات کمتری وجود دارد. این نکته را هم باید در نظر داشت که روایات مربوط به «اشراط الساعة» یا نشانه‌های نزدیکی قیامت با روایات مربوط به نشانه‌های ظهور امام مهدی (ع) در منابع خلط شده که بایستی در مراحل بعدی تمییز داده شود. اجمالاً می‌توان گفت در مباحث مربوط به امامت، روایات امام مهدی (ع) حجم انبوهی را تشکیل می‌دهد. در این زمینه، برخی از آمارها نقل می‌شود که مثلاً نزدیک به شش هزار روایت در زمینه مباحث مهدوی نقل شده است که این رقم بسیار بالایی از معارف دینی را دربر می‌گیرد. نظر شما در این مورد چیست و تا چه میزان آن را درست می‌دانید؟ آقای طباطبایی: پاسخ این سؤال مقدار زیادی بستگی به تبیین تعریف حدیث دارد؛ چون در تعریف حدیث اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند اگر متن واحدی از طرق گوناگون یا در کتابهای متفاوتی نقل شده باشد چند روایت تلقی می‌شود و برخی معتقدند که نه یک روایت بیشتر محسوب نمی‌شود. مثلاً؛ روایات مشهور مربوط به ظهور امام زمان (ع) که در آن آمده است «إِنَّهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَمَالِئِ ظُلْمًا وَجوراً» در مجموع کتب شیعی و سنی از تعداد زیادی از معصومین (ع) حتی خود امام زمان (ع) نقل شده است. سه کتاب از صحاح سنّه و سی تا چهل مصدر از کتب دیگر اهل سنت نیز این روایت را نقل کرده‌اند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا این روایت مجموعاً یک یا دو روایت محسوب می‌شود یا صد روایت؟ این اختلاف نظر باعث می‌شود برآورد ما از تعداد روایات تغییر کند. اما مجموعاً می‌توان گفت: اگر روایاتی را که سند کاملاً مشابه دارند یکی قرار دهیم و روایاتی را که سند یا متن متفاوتی دارند، چند روایت به حساب آوریم و همچنین روایات مربوط به ملاحم و فتن را جزء روایات امام مهدی (ع) قرار دهیم، تعداد چهار الی پنج هزار روایت دور از ذهن نخواهد بود. اما به هر حال این تعداد با توجه به تعریف ما از حدیث متفاوت خواهد بود. اگر بخواهیم از مجموعه معارف مهدوی گزارشی ارائه دهیم و بیان کنیم که چه مباحث و معارف فرعی در این مجموعه معارف داخل می‌شود، به چه مباحثی می‌توانیم اشاره کنیم؟ آقای حسینی: تصور بنده این است که مجموعه مباحثی که در روایات ما در زمینه مهدویت - به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم - مطرح شده در هفت بخش قابل دسته‌بندی است: ۱. روایاتی که بیانگر استمرار امر امامت تا آخر زمان هستند. این مفهوم در روایات بسیار متقن و معتبر که از نظر تعداد نیز به حد تواتر می‌رسند وارد شده است. گروهی از روایات این بخش با این بیان که «زمینه هیچ‌گاه از حجت خالی نخواهد بود» و گروهی دیگر با این بیان که «زمین هیچ‌گاه خالی از عالم نیست» عهده‌دار بیان چنین مفهومی هستند. ارتباط بین دو مفهوم «عالم» و «حجت» به گونه‌ای ظریف در این روایات تبیین شده است و توجه بیشتر به آن در تبیین هر چه بهتر مقام امامت و امام و از جمله وجود مقدس حضرت ولی عصر - ارواح‌فداه - بسیار سودمند است. ۲. روایاتی که به بیان تعداد امامان و این که آنها دوازده نفر هستند، پرداخته‌اند. در این بخش به وضوح بر نسب این امامان تصریح شده و همگی آنها از نسل وجود مقدس فاطمه زهرا (س) دانسته شده‌اند. اشاره به وقایع خاص در مقاطع تاریخی حساس این بزرگواران از ویژگی این بخش از روایات است. این بخش از قدیمی‌ترین و محکم‌ترین روایات مباحث مهدویت به شمار می‌روند. ۳. روایاتی که دلالت بر تولد وجود مقدس امام مهدی (ع) دارند. این روایات نیز به خوبی و از دیدگاه حقیر از مطمئن‌ترین راهها به بیان این امر پرداخته‌اند. ۴. روایاتی که به موضوع غیبت آخرین حجت خدا پرداخته و تصریح کرده‌اند

که آن حضرت در غیبتی طولانی به سر خواهد برد. در گروهی از این بخش به عوامل و موجبات این امر؛ یعنی غیبت طولانی نیز اشاره شده است. این گروه نیازمند مطالعه جدی به منظور عبرت‌آموزی جامعه اسلامی است. ۵. روایاتی که در آنها به ضرورت و فضیلت انتظار و وظایف منتظران در دوران غیبت اشاره شده است. ۶. روایاتی که بیانگر نشانه‌هایی هستند که قبل از ظهور و یا همزمان با آن پدیدار خواهند شد. ۷. روایاتی که به ترسیم وقایع پس از ظهور پرداخته و نوید تحقق جامعه آرمانی اسلام را می‌دهند. جامعه‌ای که عدالت در آن فراگیر می‌شود؛ استعداد‌های نهفته افراد آن به‌طور کامل به فعلیت می‌رسد و حرکت به سوی کمال و خدا محوری در آن متجلی می‌گردد. آقای طباطبایی! شما اشاره فرمودید که ما در مجموعه معارف مهدوی با طیف گسترده‌ای از روایات روبرو هستیم که روایات مربوط به امامان دوازده‌گانه، روایات مربوط به اصل ظهور امام مهدی (ع) و نشانه‌های ظهور را شامل می‌شود، حال می‌خواهیم بدانیم در این مجموعه گسترده از روایات و معارف مهدوی، کدام مباحث به عنوان مشترکات و محکومات این مجموعه به‌شمار می‌آید. آقای طباطبایی: مباحثی که بین شیعه و سنی مشترک هستند و مباحثی که شیعیان در مورد آنها متفقند باید از هم جدا شوند. بعضی از مباحث مشترک بین دو فرقه که ظاهراً هیچ اختلافی در مورد آنها وجود ندارد، به این شرح است: ۱. اصل وجود حکومت جهانی امام مهدی (ع) و این که حکومتی در آخرالزمان خواهد آمد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ ۲. این که امام مهدی (ع) از خاندان پیامبر (ص) است؛ ۳. این نکته که آن حضرت از نسل فاطمه زهرا (س) هستند. اگر چه بنی‌عباس روایاتی را جعل کردند که آن حضرت را به خود نسبت بدهند. که این گونه روایات در متون روایی سنیها، البته در کتب ضعافشان، وجود دارد؛ ۴. این نکته که امام مهدی (ع) از نسل امام حسین (ع) هستند؛ ۵. بحث نزول حضرت عیسی (ع) بعد از ظهور امام مهدی (ع)؛ ۶. اینکه دوران آن حضرت از جهت رفاه اجتماعی و نیز عدالت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی، یک دولت نمونه‌ای است. در واقع ما با توجه به این تکیه‌گاه محکم نقلی که داریم کاملاً در این زمینه‌ها مطمئن هستیم بنابراین، هیچ اختلافی بین شیعیان در این موارد وجود ندارد. اما در بعضی از موارد از جمله علائم ظهور، نوع علائم، تعداد آنها و یا این که همه علائم محتمل هستند یا خیر، در این مورد روایات ما یک مقداری اختلاف دارند. سنیها روایات علائم ظهور به این معنا ندارند؛ زیرا آنها غیبتی را تصور نمی‌کنند که روایات علائم ظهور داشته باشند. در روایات آنها علائمی برای آغاز قیام و انقلاب امام مهدی (ع) نقل شده است، که اگر آن علائم را بر علائم ظهور خودمان منطبق کنیم، در اصل بحث علائم هم ما با آنها اتفاق نظر خواهیم داشت، اما در مباحث ریزتر یک مقدار اختلاف است و هر چقدر این مباحث جزئی‌تر شود نسبت اختلاف بیشتر خواهد شد و شاید هم در میان روایات خود ما نیز اختلافی وجود داشته باشد که احتیاج به یک بحث علمی در تبیین و تدوین داشته باشد. موارد اختلاف چه چیزهایی هستند؟ آقای طباطبایی: اختلاف اصلی ما با اهل سنت در بحث غیبت است. ما معتقدیم امام مهدی (ع) متولد شده‌اند و در حال حاضر دوران غیبت را می‌گذرانند و در زمان خاصی ظهور می‌کنند، اما سنیها معتقدند امام مهدی در همان عصری که ظهور می‌کنند به دنیا می‌آیند و لذا یک عمر طولانی را برای حضرت در نظر نمی‌گیرند. در روایات ما به این نکته که امام دوازدهم از نسل پیامبر (ص) از نوادگان امام حسین (ع) و فرزند امام حسن عسکری (ع) هستند و دوران غیبت طولانی دارند در موارد متعددی اشاره شده است. حتی روایات در این مورد از حد استفاضه گذشته و به حد تواتر رسیده است. جناب حسینی! به نظر شما آیا مجموعه معارف مهدوی یا روایاتی که در زمینه باور مهدی به ما رسیده است نیازمند پالایش و پیرایش هستند یا خیر؟ و اگر پاسخ شما در این زمینه مثبت است، این امر در چه زمینه‌هایی باید صورت گیرد؟ آقای حسینی: نخستین مسئله‌ای که به عنوان ورودی مباحث و معارف مهدویت باید به آن بپردازیم تبیین مبنای حدیث‌شناسی در این بحث است. گرایشی که بر تاریخ حدیث شیعه حاکم بوده به طبع شرایط مختلف، یک گرایش فقهی است که در پرتو این گرایش بسیاری از شاخه‌های مختلف معارف ما متأسفانه مورد بی‌مهری قرار گرفته است که از جمله آنها مباحث مهدویت است. لذا پس از تبیین مبنای حدیث‌شناسی در کل مباحث حدیثی، لازم است به تبیین مبنای حدیث‌شناسی در بحث مهدویت بپردازیم؛ زیرا ممکن است ما بتوانیم تفاوتی بین مباحث

مهدوی و دیگر مباحث قائل شویم؛ یعنی ممکن است حتی اگر ما در مباحث فقهی هم قائل به مبنای حجیت «خبر واحد» شویم در مباحث مهدوی در آن تشکیک کنیم و قول دیگری را بپذیریم که آن مبنای حجیت «خبر موثوقه» یا اطمینان آور است. اگر ما این بحث را بپذیریم، مباحثی مثل اصل تولد، اصل مهدویت، نسب حضرت، ظهور ایشان، جزء مطالبی هستند که به هیچ عنوان قابل خدشه و تردید نیستند و جایی که مورد بحث است بیشتر مباحث علائم ظهور است که این ظهور حتمی در چه مرحله‌ای محقق خواهد شد و چه پیش‌زمینه‌هایی در روایات ما برای این واقعه تبیین شده است. به نظر بنده، مهم‌ترین محوری که در مباحث مهدویت جای تأمل، نقد و بررسی علمی دارد، بحث نشانه‌های ظهور است و الا همانطور که عرض کردم مباحثی مانند، اصل تولد، ظهور، غیبت طولانی و نسب آن حضرت جزء مسائلی است که به هیچ عنوان نمی‌توان در مورد آنها خدشه‌ای وارد کرد. آقای حسینی آیا می‌توان گفت که مبنای حجیت در معارف مهدویت به طور خاص و در مباحث اعتقادی به طور عام، با مبنای حجیت در مباحث فقهی، متفاوت است. یا به بیان دیگر برخورد ما با روایات در فقه و مباحث اعتقادی تفاوت دارد؟ آقای طباطبایی: این مسئله یک بحث تخصصی است و جای آن، اینجا نیست. به نظر می‌رسد که حتی در فقه هم مبنای صحیح حجیت «خبر موثوقه» است نه «خبر ثقه» و دلیل حجیت خبر ثقه هم وثوق به خبر اوست. ۴ یعنی خبر ثقه به جهت ثقه بودن مخبر آن تبدیل به خبر «موثوق به» می‌شود و حجیت پیدا می‌کند. سیره عقلا هم اینگونه است که به خبر موثوق به اعتنا می‌کند نه خبر ثقه. به همین جهت می‌بینیم تمام کسانی که قائل به حجیت خبر ثقه هستند، خبر ثقه‌ای را که مخالف با قرآن کریم باشد - حتی اگر همه شرایط حجیت را دارا باشد - به راحتی کنار می‌گذارند و اصلاً آن را معارض با قرآن هم نمی‌پندارند و می‌گویند این خبر صادر نشده است؛ یا اینکه آن را به گونه‌ای از معنای ظاهری خودش خارج می‌کنند. بنابراین، در همه جا آن چیزی که معتبر است خبر موثوق به است. در بحث خبر موثوق به مسئله‌ای که بسیار مهم و محوری است و آن را در بحث خبر ثقه هم می‌توان طرح کرد این است که این خبر چه دلالتی برای ما دارد و در چه موردی وارد شده است؟ گاهی اوقات مبحث بسیار مهم و محوری است و ما در اینجا سخت‌گیریهای سندی و نقد محتوایی بسیار شدید انجام می‌دهیم؛ مانند بحث امامت یا خلافت بعد از پیامبر. گاهی اوقات نیز ممکن است مبحث چندان مهم نباشد. فرضاً، این مسئله که امام زمان (ع) فرزند امام حسن عسکری هستند و متولد شده‌اند و در حال حاضر در غیبت هستند یک مسئله ثابت و مسلم است و در مورد آن هم سخت‌گیری می‌کنیم، اما در مورد اینکه نرگس خاتون، مادر آن حضرت دختر پادشاه روم بود یا خیر، نیاز نداریم که سخت‌گیری سندی اعمال کنیم؛ زیرا هیچ کدام از این دو قول تأثیر چندانی بر اصل جریان مهدویت نخواهد گذاشت. بنابراین، در مورد خبر موثوق به ما باید با توجه به اهمیت مدلول خبر، سخت‌گیریهای سندی و محتوایی خودمان را یک مقداری کاهش و یا افزایش دهیم. بحثی که به عنوان «تسامح در ادله سنن» مطرح می‌شود در واقع بازگشت به همین معنا می‌کند. مثلاً اگر گفتند این نماز یا این دعا را در روز اول ماه رجب بخوانید این مسئله‌ای نیست که انجام دادن یا ندادن آن ضرری به اعتقادات شخص وارد نکند. بنابراین؛ در اینجا اگر کسی با توجه به اینکه خبری در این مورد وجود دارد این عمل را انجام دهد، نشان دهنده حسن فاعلی او است. پس ثوابی که به شخص داده می‌شود بر مبنای حسن فاعلی او است نه حسن فعلی. این مسئله به مدلول خبر و اهمیت آن برمی‌گردد. نکته‌ای که در مورد روایات کلاً باید مدنظر باشد این است که ما بر خلاف اهل سنت - که کتابهایی با عنوان «صحاح» در اختیار دارند - که همه احادیث آنها را صحیح و غیر قابل خدشه می‌دانند - معتقدیم تنها کتابی که در متن آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست، «قرآن کریم» است و روایات ما، چه روایات فقهی و چه روایات غیر فقهی، بایستی بررسی گردد و صحت و درستی آنها برای ما اثبات شود و اگر درستی آنها اثبات نگردد برای ما حجیت نخواهند داشت و معتبر نیستند. اما این بدین معنا نیست که هر روایتی که صحت آن برای ما اثبات نشود، جعلی است. روایت ممکن است آن قدر صحیح و قویم باشد که قابل اتکاء و استناد باشد و ممکن است به این درجه از حجیت نرسیده باشد. بنابراین ممکن است ما اصل صدور روایت را اجمالاً بپذیریم اما با این وجود نتوانیم آن را نقطه اتکاء و اعتماد خودمان قرار دهیم؟ ماهنامه موعود شماره ۴۸ پی‌نوشتها: ۱. «جعل»

در لغت به معنای ساختن، قرار دادن، نهادن، مبدل ساختن، دیگرگون کردن و از حالتی به حالت دیگر در آوردن آمده است (ر.ک: علی اکبر دهخدا، لغتنامه، ج ۵، ص ۶۸۳۵) و در اصطلاح علم حدیث به معنای ساخت حدیث دروغین است، شایان ذکر است که در کتابهای «علم الحدیث» یا «علم الدراية» به جای این واژه بیش تر از کلمه «وضع» استفاده می شود. به حدیث دروغین و حدیثی که راوی، خود آن را ساخته باشد، حدیث مجعول یا موضوع می گویند. (ر.ک: کاظم مدیر شانه چی، علم الحدیث و درایة الحدیث، ج ۲، ص ۸۹؛ سیدرضا مؤدب، ص ۱۱۳. ۲. معنای لغوی «تحریف» گردانیدن سخن و چیزی از جای خود است و معنای اصطلاحی آن کم و زیاد کردن در سند یا متن حدیث یا نهادن حرفی به جای حرف دیگر است. گاه به جای این اصطلاح از کلمه «تصحیف» استفاده می شود. شایان ذکر است که تحریف یا تصحیف گاه به صورت غیر عمدی و به دلیل اشتباه راوی یا کسانی که از کتاب های حدیثی نسخه برداری کرده اند رخ می دهد و گاه به صورت عمدی با هدف تغییر در معنای حدیث. به حدیثی که در آن تحریف و تصحیف رخ داده، محرّف و مّصحف می گویند. (ر.ک: کاظم مدیر شانه چی، همان، ص ۶۵ و ۶۶؛ سیدرضا مؤدب، علم الحدیث: پژوهشی در مصطلح الحدیث یا علم الدراية، ص ۶۴ و ۶۵). ۳. «تدلیس» در لغت، پنهان کردن و پوشیدن عیب کالا بر خریدار معنا می دهد. (ر.ک: علی اکبر دهخدا، همان، ج ۴، ص ۵۷۳۷) و در اصطلاح علمای حدیث به معنای پوشاندن و مخفی کردن عیب حدیث است. به این گونه که راوی در سند حدیث عملی انجام دهد که موجب اعتبار آن شود؛ مانند اینکه راویان ضعیف را از سند حدیث حذف کند، یا از کسی روایت کند که او را ندیده یا از او خبری نشنیده است. به حدیثی که در آن تدلیس صورت گرفته، حدیث «مدلّس» می گویند (ر.ک: کاظم مدیر شانه چی، همان، ص ۸۵؛ سیدرضا مؤدب، همان، ص ۱۰۵). ۴. «خبر» در یک دسته بندی کلی به خبر «متواتر» و «واحد» تقسیم می شود. در بیان وجه این دسته بندی گفته اند: «در هر طبقه [از سلسله راویان] خبر یا به وسیله افراد زیادی نقل شده - که معمولاً هماهنگی و اتفاق آنان بر دروغ ممکن نیست - یا فقط یک یا چند نفر - که به خودی خود از گفته آنها علم به مضمون خبر حاصل نمی شود - آن را نقل کرده اند. قسم اول را خبر متواتر و دوم را خبر واحد یا آحاد می نامند. (کاظم مدیر شانه چی، همان، ج ۲، ص ۳۳). از آنجا که خبر متواتر به خودی خود مفید علم است هیچ تردیدی در حجیت و قابلیت استناد و استدلال به آن نیست. اما در مورد حجیت خبر واحد باید گفت که «خبر واحد اگر همراه و محفوظ به قرائتی باشد که صدور آن از معصوم را تثبیت کند نزد تمام علما حجت است و به آن می توان استناد... ولی اگر فاقد قرائن مزبور باشد جمعی آن را حجت ندانسته اند ولی اکثر علمای فریقین خبر واحد را - خبر پاره ای از روایات که جعل و ساختگی [بودن] آن مظنون هستند - حجت می دانند» (همان، ج ۱، ص ۳۶-۳۵). شایان ذکر است که کسانی که خبر واحد را حجت می دانند خود به دو دسته تقسیم می شوند: گروهی خبر واحدی را که راوی آن فرد ثقه (راستگو و مورد اطمینان) باشد حجت می دانند و گروهی خبر واحدی را - که صرف نظر از روای آن - اطمینان آور باشد و بتوان به نوعی اطمینان به صدور آن پیدا کرد. خبر نوع اول را «خبر ثقه» و خبر نوع دوم را خبر «موثوق به» یا «موثوق الصدور» می گویند. ۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۲.

بهشت زمینی

نصیر صاحب خلق رؤیاهای عهد عتیقی لو تر در پروتستانتیزم قبل از آشنایی جوامع اروپایی با فلسفه روشنگری، در ذهن انسانهای این جوامع، سؤالات بی پاسخ چندانی وجود نداشت. درباره اینکه «انسان کیست؟»، «زندگی چه مفهومی دارد؟»، «چگونگی دستیابی انسان به حقایق» و اینکه «چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است»، نظریات چندان متفاوتی وجود نداشت. دین پاسخگوی این گونه سؤالات بود و زعامت مردم بر عهده کسانی بود که صلاحیت دینی داشتند. در رأس ارزشهایی که توسط دین به انسان آموزش داده می شد نیز «گذرا و بی ارزش بودن دنیا»، «وجود حیات جاوید پس از مرگ» و ضرورت تلاش انسان برای دستیابی به آن - ایمان به آخرت - قرار داشت؛ اما روندی که با پروتستانتیزم آغاز شد و با روشنگری ادامه یافت، نفوذ دین ۱ را از میان

برداشت. در چنین شرایطی تلاشهای جدید برای پاسخ به سؤالاتی که در بالا مطرح شد آغاز گردید و ایدئولوژیهای چون لیبرالیزم، سوسیالیزم، فاشیزم و... پدید آمد. آنچه در اینجا جالب توجه است وجه اشتراک تمامی این ایدئولوژیها است و آن نظر غیردینی آنها در ارتباط با چیستی انسان، زندگی و دنیا بود. به بیانی دیگر همه آنها از بهشتی که دین به مثابه ارزشی پایه به انسان نشان می‌داد، روی گردانیده، تحقق بهشتی زمینی یا بهشت دنیایی را وعده می‌دادند و این موضوع را که انسان پس از مرگ با چه مسائلی روبه‌رو خواهد بود، نادیده انگاشته، تنها به زندگی دنیایی و رخدادهای آن علاقه نشان می‌دادند. معماران فلسفه روشنگری - همانطور که در صفحات بعدی با دلایل و مدارک به آنها خواهیم پرداخت - اصولاً با رد اندیشه و اعتقادات مسیحی «بی‌دین» نمی‌شدند، بلکه دقیقاً برعکس «دین» جدید و کاملاً متفاوتی را می‌پذیرفتند. این دین، دین «بی‌خدایی» نبود، بلکه غالباً «دئیست»ها ۲ روشنفکرانی بودند که به خالق و پدیدآورنده جهان معتقد بودند. تنها تفاوت اساسی و اصولی بین مسیحیت و این دین جدید مردود شمردن آخرت‌گرایی و زندگی پس از مرگ بود. کوتاه سخن اینکه همراه با ایدئولوژیهای دینهای غیر آخرت‌گرا نیز سر برداشتند که هدف آنها دستیابی به «بهشتهای روی زمین» بود. «پروتستانتیزم» نیز به عنوان اولین عامل مهم در تضعیف آخرت‌گرایی، سردمداری دینهای غیر آخرت‌گرا را عهده‌دار شد. حال باید دید که عامل جذب روشنفکران به این دین غیر آخرت‌گرا و اندیشه‌ای که آنها را در این رابطه تحت تأثیر قرار داد چه بود. گفته می‌شود که اندیشمندان غربی پایه‌گذار رنسانس تحت تأثیر تمدن یونان باستان قرار گرفتند. آیا دینی وجود داشته است که از گذشته‌های دور به دنبال «بهشت زمینی» بوده و به عنوان «عامل تمدنی و اعتقادی» پروتستانها و روشنفکران را تحت تأثیر خود قرار داده باشد؟ در این رابطه سخنان «علی‌عزت بگوویچ» ۳ رئیس‌جمهور سابق بوسنی هرزگوین و یکی از اندیشمندان جهان اسلام بسیار روشن‌گر است: در میان تمامی ادیان، یهودیت دینی دنیوی و دارای تمایلات چپ است. بهشت دنیوی موعود و کلیه تئوریهای یهودی مطروحه، از این تمایل ناشی می‌شود. «کتاب ایوب» رؤیای تحقق عدالتی است که باید در این دنیا محقق شود. یعنی در آن دنیا نه، بلکه در این دنیا فوراً باید تحقق یابد...! یهودیان خبر از آمدن ملکوت خداوند، قبل از آمدن حضرت عیسی (ع) را داده‌اند، اما آنها برخلاف مسیحیان نه در آن دنیا که در همین دنیا آن را انتظار می‌کشند. در ادبیات دینی یهود در اوان ظهور مسیحیت ۴، مسیح به عنوان شخصیتی که عدالت را به اجرا درمی‌آورد مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرد... برای کسانی که اهل راستی و درستی هستند دنیای فاقد خوشبختی مفهومی ندارد. این بنیاد و اساس عدالت یهودی و هر عدالت «اجتماعی» است. ایده بهشت دنیایی در ذات خود یهودی است. نه تنها از نظر محتوا بلکه از نقطه نظر منبع و سرچشمه نیز چنین است. قالبی یهودی برای تاریخ گذشته و آینده، برای ستمدیدگان تمامی دورانها و بدبختیها که فراخوانی پر قدرت است. این قالب را قدیس آگوستین به مسیحیت و مارکس به سوسیالیزم منتقل کرد. ۵ تمامی قیامها، اتوبیها، سوسیالیزمها و دیگر جریاناتی که خواستار ایجاد بهشت در روی زمین هستند، در بنیان و ماهیت خود دارای آبشخوری توراتی و عهد عتیقی بوده و ریشه‌ای یهودی دارند. ۶ این تحلیل بسیار خردمندانه است. حقیقتاً برخلاف اسلام و مسیحیت، در دین یهود ایمان به آخرت وجود ندارد، بلکه برعکس میل و حسرت دستیابی به «بهشت زمینی» و به بیانی دیگر «وابستگی به دنیا» در آن وجود دارد. شدت این وابستگی را قرآن کریم چنین بیان می‌دارد: آنان را از مردم دیگر، حتی مشرکان به زندگی این جهانی حریص‌تر خواهی یافت و بعضی از کافران دوست دارند که هزار سال در این دنیا زندگی کنند، و این عمر دراز عذاب خدا را از آنها دور نخواهد ساخت که خدا به اعمالشان بیناست. ۷ به همین علت رویکرد این روند که با پروتستانتیزم آغاز گردیده، با روشنگری ادامه یافت، از «بهشت اخروی» به سوی «بهشت دنیوی» و از مسیحیت کاتولیک به یهودیت است. جریان روشنگری که به اوج قله لذت‌پرستی ۸ رسیده - تا آنجا که وابستگی آن به دنیا در بالاترین حد خود است - از مسیحیت کاتولیک - که به دست شستن از دنیا دعوت می‌نماید - بسیار فاصله دارد و به یهودیتی که ویژگی آن در آیه قبل مشخص شده، بسیار نزدیک است اما این نقطه عطفی که از نظر فلسفی تحت تأثیر آشکار اندیشه‌های عبرانی است، عملاً چگونه قابل تغییر است؟ آیا این رخداد امری اتفاقی بوده است یا معماران پروتستانتیزم و

روشنگری در چمبره «یهودیزه شدن» گرفتار آمده بودند؟ پروتستانتیزم، عهد عتیق و لوتر پروتستانتیزم حرکتی بود که نظام اروپایی ایجاد شده تحت اقتدار کلیسای کاتولیک را ویران ساخت. همراه با پروتستانتیزم دین از مفهوم حقیقی خود جدا شده، به کاتالیزوری اجتماعی تبدیل شد که اهداف نظام فکری سکولار را تقدیس نمود و بدین ترتیب پیشاهنگ حرکتی گردید که حیات دنیوی را به اساسی‌ترین هدف انسان بدل ساخت. به عنوان یکی از دستاوردهای این فرآیند، اقتدار کاملاً از اتوریته الهی جدا گردید. دین از مسئولیت «ایجاد و تأسیس نظام» خود منفک شده، خود تابعی از نظامی گردید که مستقر شده بود. یکی دیگر از دستاوردهای پروتستانتیزم - که با همه موارد یاد شده مرتبط بود - همانگونه که از طرف «ماکس وبر» ۹ در اثر مشهور او مورد یادآوری قرار گرفته و از سوی تمامی علمای علوم اجتماعی پذیرفته شده، اخلاقی مناسب با نظام سرمایه‌داری اروپا بود. باید پرسید آن چیزی که معماران پروتستانتیزم را ضمن جدا نمودن از کلیسای کاتولیک دچار چنین گمراهی بنیادی نمود چه بود؟ چگونه و از چه طریقی به سمت آرمان بهشت زمینی متمایل شده بودند؟ هنگامی که چگونگی پیوستن لوتر به عنوان مهم‌ترین رهبر و پیشوای پروتستانتیزم به این باور را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، با تمایلات شدید و فوق‌العاده او به دین عبرانی و منابع این دین روبه‌رو می‌شویم. لوتر به هنگام اعلام اساس دین جدید خود که با سنتهای کلیسای کاتولیک کاملاً متفاوت بود، به عهد عتیق متمایل شده بود. او که زبان عبرانی را آموخته بود، به مطالعه منابع عبرانی پرداخت. لذا او و همفکرانش در منابع یهودی چیزهای بسیاری یافتند. در دانشنامه یهود ۱۰ درباره این موضوع چنین آمده است: حرکت اصلاحی مسیحی در حد بسیار وسیعی از ادبیات و فلسفه یهودی تأثیر پذیرفته بود. به طوری که به آن از جانب رقبا و مخالفین این رفورم و حرکت به عنوان «یهودی‌گری» نگاه می‌شد ... گروههای مختلف پروتستان به فرمان تورات به عباداتی از جمله آیین «شابات» که از نظر کلیسای کاتولیک مطرود و منسوخ اعلام شده بود، پرداختند و به عهد عتیق (تورات) بیش از عهد جدید (انجیل) وابسته شدند. تمامی رهبران شاخص و مهم اصلاح‌گرایی مسیحی در قرن پانزده و شانزده با زبان عبری آشنایی داشتند و منابع یهودی را مورد مطالعه قرار می‌دادند و بدون استثنا تمامی آنها به تئولوژی عهد عتیق بازگشتند. جان هاوس ۱۱، زوینگلی ۱۲، میخائیل سروتوس ۱۳، کالوین ۱۴ و لوتر از جانب مخالفین خود متهم می‌شدند که یا یهودی شده‌اند و یا یهودیزه گردیده‌اند. تأثیرات قطعی عهد عتیق (تورات) در مذاهب پیورتانیزم و انگولو - آمریکن مشاهده شد. ۱۵ تأثیرپذیری لوتر و همفکران او از عهد عتیق، به طور طبیعی موجب بروز تغییرات در فهم دینی کلیسای کاتولیک گردید. تغییرات بزرگی که پیش از این در آن وجود نداشت. در عهد عتیق یک نمونه هم از ایمان به آخرت (آخرت‌گرایی) وجود ندارد. باور به بهشت و جهنم وجود ندارد. «هرچه هست» در همین دنیا است. بهشت در دنیا - و همواره با آمدن مسیح - برپا خواهد گردید. رویکرد به عهد عتیق دستاورد مهم دیگری هم داشت. کلیسای کاتولیک براساس تفسیر آیه ۳۵ از بخش ششم انجیل لوقا ۱۶ سود و ربا را «حرام» شمرده و آن را ممنوع نموده بود، در حالی که در عهد عتیق (تورات) سود و ربا ممنوع نگردیده و برعکس مورد تشویق قرار می‌گیرد. به همین علت نیز در عصر میانه غیر از یهودیان، کمتر مسیحی وجود داشت که به رباخواری اقدام نماید. معماران پروتستانتیزم تحت تأثیر عهد عتیق و با «اجتهاد»، ممنوعیت ربا و سود را لغو نمودند. کالوین در کتاب خود موسوم به سود و ربا ۱۷ آیه مذکور را که ناظر بر حرمت ربا و سود بود، چنین تفسیر کرد: «در اینجا هیچ دلیلی در مذمت رباخواری و سود وجود ندارد.» ۱۸ بدین ترتیب رباخواری و بانکداری که در طول قرن‌ها، حرفه‌ای یهودی محسوب می‌شد، در تمامی منطقه شمال اروپا که تحت تأثیر و نفوذ پروتستانتیزم بود با سرعت گسترش یافت. لوتر و همفکران او با سرلوحه قرار دادن عهد عتیق و مطرح نمودن چنین نظریه‌ای به طور طبیعی حکم قابل توجه دیگری را نیز پذیرا شده بودند: بنابر عهد عتیق، یهودیان «قوم برگزیده خداوند» بوده، از دیگر ادیان و ملت‌ها برترند. سرزمینهای مقدس از سوی خداوند به آنها هدیه شده است و «متعلق» به آنهاست. لوتر این احکام عهد عتیق را از نظر دور نداشت. علی‌رغم اینکه این نظریات و طرح آنها می‌توانست از جانب مخالفان، او را به یهودی شدن متهم نماید، همچنان به ستایش یهودیان و پافشاری بر نظریه «قوم برگزیده خداوند» بودن آنها پرداخت. لوتر در کتابی که در سال ۱۵۲۳ م تحت

عنوان عیسی مسیح یک یهودی زاده شده ۱۹ به رشته تحریر در آورده بود، به تفصیل به طرح نظریات خود در این باره پرداخت. وی به عنوان پیشوای بزرگ پروتستان‌تیزم اعلام داشت: یهودیان خویشاوندان خداوند ما (عیسی مسیح) هستند، برادران و پسرعموهای اویند، روی سخنم با کاتولیک‌هاست، اگر از اینکه مرا کافر بنامند خسته شده‌اند، بهتر است مرا یهودی بخوانند. ۲۰ این تقرب‌جویی قابل توجه لوتر به یهودیان به ابعاد جالب توجه دیگری رسید. نیمه یهودی پنهانکار دانشنامه یهود این مسأله را چنین بیان می‌دارد: لوتر ضمن طرح اینکه یهودیان جهت رسانیدن پیام خداوند به تمامی جهانیان انتخاب شده‌اند، آنها را مورد ستایش قرار می‌دهد. او می‌گوید که یهودیان حامل برترین خونها در رگهای خود هستند. روح‌القدس به واسطه آنها کتاب مقدس را به اقصی نقاط دنیا برد. آنها فرزندان خدایند. ما در مقایسه با آنها بیگانه‌ایم. همان‌طور که در داستان «زن کنعانی» آورده شده است ما همچون سگانی هستیم که از خرده نانهای بر زمین ریخته اربابان خود ارتزاق می‌کنیم. ۲۱ نمی‌توان لوتر را به خاطر هواداری از یهود سرزنش کرد. هر کس هوادار و خواهان چیزی است که مورد علاقه اوست، اما هواداری و علاقه در این حد نیز عجیب به نظر می‌رسد. لوتر با طرح نظریات توجه برانگیز خود - همان‌طور که انتظار آن نیز می‌رفت - از سوی یهودیان آن عصر مورد «تقدیر» گسترده‌ای قرار گرفت. آنها هم شخص لوتر و هم پروتستان‌تیزم پایه‌گذاری شده توسط او را از جان و دل مورد حمایت قرار دادند. دانش‌نامه یهود می‌نویسد: ضربه ویرانگری را که لوتر بر کلیسای کاتولیک وارد کرد در وهله اول از طرف یهودیان مورد حمایت قرار گرفت» ۲۲. همچنین می‌افزاید: بعضی از شخصیت‌های دانشمند از یهودیان سفاردی پراکنده در دنیا مثل جوزف‌ها - کوهن ۲۳ از جریان اصلاحات، هواداری قابل توجهی به عمل می‌آورند. ۲۴ و باز در ادامه می‌خوانیم: آبراهام ب. الیزرهالوی» ۲۵، خاخام کابلائیست گفته که لوتر در پنهان یهودی بود و تلاش می‌کرد تا مسیحیان را آرام آرام به (سمت) یهودیت متمایل کند. ۲۶ مجدداً در دانشنامه یهود با چهره لوتر در قالب یک فرد یهودی روبه‌رو می‌شویم: مارتین لوتر از طرف کلیسا فردی «نیمه یهودی» نامیده می‌شود. بعضی از یهودیان مثل آبراهام فاری سول ۲۷، لوتر را یهودی پنهانکار متجدد می‌دانند که تلاش نمود تا حقیقت دینی و عدالت را استوار سازد، نوآوری‌های او را اقدامی در راستای بازگشت به یهودیت اعلام می‌دارند. ۲۸ حرکت آغاز شده توسط لوتر که غیریهودیان را «سگان جیره‌خوار اربابان حقیقی خود (که با تغذیه از باقی‌مانده سفره آنها ادامه زندگی می‌دهند.)» تلقی می‌کرد، از سوی یهودیان خدمتی در راستای تئولوژی دینی یهودی - مبنی بر ضرورت آماده‌سازی و تحقق بهشت زمینی که لازمه آن آمدن مسیح بود - عنوان شد: یهودیان مارتین لوتر را به عنوان فردی دیدند که ضمن ایجاد انعطاف در مسیحیان برای رویگردانیدن از اندیشه‌های نادرست خویش، آنها را نجات داده و در راستای آمدن مسیح راه را پیراست. ۲۹ لوتر در سالهای پایانی عمر خود علی‌رغم تمامی اینها با نوشتن مطالبی علیه یهودیان موفق شد تا نام خود را به عنوان یک آنتی سمیتیزم در تاریخ رسمی ثبت نماید. ۳۰ فردی که منزلت خود را تا حد سگان در گاه یهودیان تنزل داده و مبهوت و دلخسته یهودیان بود آیا می‌توانست ناگهان تغییر نظر داده، تبدیل به دشمن یهودیان شود؟! و یا اینکه برای متوقف کردن اعتراضات و مخالفت‌های ناشی از ارتباط تنگاتنگ مذهبی که آورده بود، با یهودیت به صورت مصلحتی تغییر نظر داده بود؟ لوتر بعد از پاولس قدیس ۳۱ دومین انحراف بزرگ را در مسیحیت موجب گردید. باید یادآور شویم که پاولس همانند لوتر تحت نفوذ دین عبرانی بود. پاولس که تثلیث را در دین مسیح تعبیه نمود، یهودی‌ای بود که نام حقیقی او شانول ۳۲ بود و قبل از مسیحی شدن در قدس مشغول تحقیق و مطالعه بر روی کتاب کابالا - منبع میستیزم ۳۳ عبرانی بود. ۳۴ انحراف دیگری که توسط پاولس در مسیحیت ایجاد گردیده، به وسیله لوتر نهادینه گردید، روان‌شناسی «تسلیم محض» بود. پاولس پیش از این اعلام داشته بود که ایستادگی ولو در مقابل حکام جور هم که باشد نادرست است. روزه‌گارودی در آخرین کتاب خود که تحت عنوان *Avons-nous besoin de Dieu* انتشار یافته است این سخنان پاولس را عامل نهادینه شدن استعمار عنوان می‌کند. گارودی می‌نویسد که پاولس با این سخن مردم مسیحی را در خدمت حکام ظالم قرار می‌دهد. علاوه بر این وی نهادینه نمودن این روان‌شناسی توسط لوتر را نیز یادآور می‌شود. زیرا لوتر با گفتن اینکه «تمامی قوانین از جانب خداوند

صادر می‌شود»، هرگونه مخالفت با هرگونه نظامی را هر قدر هم که انحرافی باشد عصیان و شورش علیه خداوند عنوان می‌نمود. تهی کردن مسیحیت از واکنش و مقابله‌جویی، به عنوان یکی از مفاهیم بنیادی دین حق نیز این چنین تحت القائنات و نفوذ عبرانیگری صورت پذیرفت. بدین ترتیب یهودیزه شدن تحت لوای جریان پروتستانیزم، اروپای شمالی را در نوردید. بعد از آن نیز نوبت انگلیس بود. انتظار «بهشت دنیایی» که یکی از خصوصیات بارز خط فکری یهودی - پروتستان ۳۵ بود و امکان انباشت سرمایه را فراهم نموده بود، در میان تجار و صنعت کاران انگلیسی نیز توسعه یافت. کلیه علایق و ارتباطات با کلیسای کاتولیک که سود و بهره را ممنوع نموده بود قطع گردید و ارتباط و پیوستن به پروتستانیزم و بویژه کالوین و طریقه‌های وابسته به او که سود و ربا را تقدیس می‌نمود موجب افتخار بود. تأثیرپذیری پیوریتانهای انگلیس و آمریکا از جریان یهودیزه شدن مسیحیت «کالوین» نیز علایم و شواهد یهودیزه شدن را (در افکار و اندیشه‌های خود) داشت. حلیت سود و بهره، پذیرش تورات مقدس به عنوان مرجع اصیل - بنابر بیان قرآن - انباشت سرمایه و مقبولیت آن، با ویژگیهای دین عبرانی انطباق داشت. اصولاً - کالوین نیز همانند لوتر سخنان ستایش آمیزی در ارتباط با یهودیان بر زبان آورده بود (به طوری که) بعضی از مذاهب دیگر، این اظهارات کالوین را به عنوان دوستی او با یهودیان مورد استناد قرار داده، او را یهودی انگاشته و به یهودیگری متهم نمودند. ۳۶ اشتراکات موجود بین یهودیان آن عصر و پروتستانیزم به عنوان مثال در هلند به طور واضح و آشکاری قابل مشاهده است: هلند اولین دولتی بود که پروتستان شدن خود را رسماً اعلام داشت. بلافاصله پس از این موضوع تعداد زیادی از یهودیان سفاردی به هلند به ویژه آمستردام نقل مکان کردند. یهودیان آمستردام که پس از مدت کوتاهی به قدرت اقتصادی بزرگی تبدیل شدند، برای اولین بار سیاستهای کاپیتالیستی را به اجرا درآوردند. ویژگیها و خصوصیات یهودیان آمستردام را که به عنوان قدس جدید مورد تجلیل قرار می‌گرفت در دایره‌المعارف یهود چنین می‌خوانیم: از نقطه نظر اقتصادی تا سال ۱۶۴۸ یهودیان آمستردام از موقعیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبودند اما از این تاریخ به بعد تعداد زیادی از یهودیان مهاجر اسپانیا به آمستردام مهاجرت کردند و نفوذ جماعت یهودی به میزان قابل توجهی افزایش یافت. تجار یهودی آمستردام برای اولین بار با استفاده از روشهای مدرن سرمایه‌داری آغاز به فعالیت نمودند. مناطق مورد علاقه آنها در تجارت خارجی شبه جزیره ایبری، انگلستان، ایتالیا، آفریقا، هندوستان و جزایر شرقی و غربی هند را شامل می‌شد. یهودیان آمستردام همچنین به فعالیتهای صنعتی در ارتباط با توتون، چاپ و نشر و الماس نیز روی آوردند. به ویژه اینکه صنعت الماس کلاً در دست یهودیان قرار گرفته بود. در پایان قرن ۱۷ میلادی بخشی از یهودیان آمستردام در بازار بورس بسیار فعال بودند. آنها در سطح گسترده‌ای بر بازار بورس مسلط شدند و در توسعه و سازماندهی آن نقش پیشتازی داشتند. بعضی از نویسندگان، ثروتمندی قابل توجه آن زمان آمستردام را به قدرت اقتصادی یهودیان مربوط می‌دانند. ۳۷ یهودیان آمستردام بخش بزرگی از سها پی نوشتها: ۱. لانزم به یادآوری است در اینجا منظور از دین، همان مسیحیت است؛ دینی که حقیقت آن مورد تحریف قرار گرفته است. ۲. Diest کسی است که به خدا معتقد بوده ولی پیامبران و شریعت آنها را قبول ندارد. ۳. Ali Izzet. ۴. Begovic. نویسنده در اینجا از واژه Apocalyptic استفاده نموده است که مفهوم اصطلاحی آن عبارت از ادبیات دینی اواخر دوره یهود (قبل از مسیحیت) و اوایل مسیحیت است؛ هرچند این واژه در معنای تحت‌اللفظی خود معنی مکاشفه، الهام، وحی و همچنین عنوان کتاب مکاشفات یوحنا در انجیل است (به نقل از فرهنگ اصطلاحات دینی و عرفانی، دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴). ۵. ر.ک: برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب. ۶. Ali izzetbegovic. Dogu ve Bati. ۷. Arasinda Islam, Nehir yayin Lari Istanbul, ۱۹۹۲, SF ۲۷۵-۲۷۷. ۸. Hedonizm. ۹. Max Weber. ۱۰. The universal jewish Encyclopedia. ۱۱. John Huss. ۱۲. Zewingli. ۱۳. Michael Servetus. ۱۴. Calvin. ۱۵. The universal Jewish Encyclopedia, vol.۳, P.۱۸۵. ۱۶. ترجمه این آیه چنین است: اما شما، دشمنانتان را دوست بدارید و به ایشان خوبی کنید! قرض بدهید و نگران پس

گرفتن (آن) نباشید در این صورت پاداش آسمانی شما بزرگ خواهد بود، زیرا همچون فرزندان خدا رفتار کرده‌اید، چون خدا نیز نسبت به حق‌ناشناسان و بدکاران مهربان است. ۱۷. Jesus. ۱۹. Encyclopedia Judaica, Vol ۵, P.۶۶. ۱۸. Du Usuris . The Jewish Christ was born a Jewish. ۲۰. Leon Poliakov, History of Anti-Semitism, P.۲۲۱. ۲۱. The Jewish Encyclopedia, Vol ۸, P.۲۱۳. ۲۲. Encyclopedia Judaica Vol.۱۱, P.۴۸۵. ۲۳. Joseph Ha-Kohn. ۲۴. Abraham B.Eliezer Ha-Levi. ۲۶. Ibid Vol.۴۱, P.۱۲. ۲۷. Abraham Farissol. ۲۸. Ibid Vol.۱۱, ۲۵. منبع. ۲۹. Ibid, P.۱۴۲۶. ۳۰. این اقدام لوتر نیز می‌توانست اقدامی در جهت حفظ و تداوم حرکت پروتستانیسم در مسیحیت باشد چرا که در صورت یهودی قلمداد شدن او و سکوت او در این رابطه، این حرکت می‌توانست بعد از مرگ او دچار آسیبه‌های جدی شده و حتی متوقف شود. احتمال اینکه این اقدام لوتر بنا بر توصیه جریان یهودیت بوده باشد، بسیار زیاد است. ۳۱. Paulus. ۳۲. Saul. ۳۳. Mistisizm. ۳۴. (Edited by) James B. Prichavd, The concised Atlas of the Bible Times Book. London, ۱۹۹۱, P.۴۲۱. ۳۵. Judeo-Protestan. ۳۶. Karen Armstrong, Holy War, Mecmillian London limited, ۱۹۸۸, P.۳۴۴. ۳۷. Encyclopedia Judaica, Vol.۱۱, P.۸۹۸. ۳۸. Dutch East India Company . ۳۹. Dutch West India Company. ۴۰. Elie Kedourie Spain and the Jews: the Sephardi Experience ۱۴۹۲ and After. Thames and Hadson Ltd. London ۱۹۹۲, P.۲۰۸.

آینده نزدیک-۱

فاطمه شفیع‌سروستانی اشاره: بسیاری از ما همواره به این موضوع می‌اندیشیم که آینده ما و سیاره ما چه خواهد بود؛ آیا ما در آستانه جهانی جدید همراه با صلح و آسایش و وفور نعمت قرار داریم، یا اینکه متزلزل و لنگ‌لنگان بر کناره جنگ و هرج و مرج و بلا ایستاده‌ایم، و یا هر دو؟ در این مقاله تلاش شده که با بررسی حوادث و رویدادهایی که یا اکنون در حال وقوع‌اند یا - براساس پیشگوییها - در آینده واقع خواهند شد، پاسخی برای این پرسشها ارائه شود. در این نوشتار، ابتدا حوادث و رویدادهای مهمی که در حال حاضر در جهان جریان دارند بررسی و در ادامه با بهره‌گیری از پیشگوییهایی که در اخبار انبیا و اولیای الهی آمده به تحلیل این حوادث و رویدادها پرداخته شده است. پیشگوییهایی که با صدها و هزاران سال قدمت، وضعیت جهان امروز ما را به صورت دقیق مجسم کرده و حوادثی را که امروز در جهان در حال وقوع است یا در آینده به وقوع خواهند پیوست به تصویر کشیده‌اند. آگاهی از این اخبار، چشم‌انداز جدیدی از تغییرات ریشه‌ای و بنیادین جهان و تحولات عظیم آینده را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. شاید با بیان این اخبار بیش از پیش امکان تحلیل و تشریح همه آنچه که بشر در این عصر در آن به سر می‌برد فراهم شود. ان‌شاءالله پرسش از آینده در سراسر اعصار، شماری از پیامبران، غیب‌گویان و مدرسان بزرگ مذهبی دید باطنی خاصی از حوادث آینده دریافت و سعی کردند در قالب سخنانی عمیق بشر را از وقوع آنها آگاه سازند؛ به عنوان نمونه رسول خدا(ص) در مراسم حجّه‌الوداع، در حین انجام مناسک حج، در حالی که حلقه در کعبه را گرفته بودند رو به اصحاب خویش کرده و آنها را از نشانه‌های پیش از ظهور خیردار نمودند. این سخنان برای اصحاب بسیار شگفت‌آور بود. اما برای ما بسیار شگفت‌آورتر. پیامبر(ص) فرمود: آیا می‌خواهید شما را از اخبار، نشانه‌ها و حوادث پیش از قیامت (ظهور) خبردار کنم؟ سلمان - که از همه به ایشان نزدیک‌تر ایستاده بود - گفت: بلی یا رسول‌الله! آنگاه ایشان فرمودند: از جمله آن خبرها ضایع و تباه کردن نمازها، تبعیت شما از شهوتها، متمایل شدن به هواهای نفسانی؛ تکریم و بزرگداشت ثروتمندان و مال‌پرستان و فروختن دین به قیمت دنیاست. در این زمان است که قلب مؤمن در درونش همانند نمک در آب حل می‌شود؛ چرا که منکرات، کژیها و کاستیها را می‌بیند و قدرت تغییر آنها را ندارد. و به دنبال آن حاکمان و امیران ستمگر و وزیران فاسق و کارگزاران و کارشناسان ستمکار پیدا می‌شوند و مردم به خیانتکاران اعتماد می‌کنند. در آن زمان

است که منکرات و انحرافات، معروف و خوب، و اعمال پسندیده، منکر و ناپسند شمرده می‌شود. دروغگو را تأیید و راستگو را طرد می‌کنند. در آن زمان است که به دنبال این حوادث، اقوامی پیدا می‌شوند که اگر حرفی بزنند کشته می‌شوند. اگر ساکت بمانند، غارتشان می‌کنند تا اینکه از اموالشان بهره‌مند شوند و به حریمهایشان تجاوز کنند و حرمتشان را شکسته، خونشان را بریزند. در آن زمان مردان تنها به مردان و زنان تنها به زنان مشغول می‌شوند. قلبهایشان نسبت به هم متنفر و در زبانهایشان، اختلاف نمایان است. ۱ دو هزار سال پیش نیز در دامنه کوهی بیرون از شهر بیت المقدس پریشی درباره آینده مطرح شده بود. اما این بار از زبان گروه کوچکی از حقیقت‌جویان که گرد معلم خود جمع شده بودند؛ نجاری که بعدها به به عنوان مسیح ناصری (ع) شناخته شد: چون به کوه زیتون نشسته بود، مریدان در خلوت نزد وی آمده گفتند به ما بگو این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و پایان جهان ۲ چیست؟ مسیح (ع) در پاسخ فرمود: و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید، زهار مضطرب نشوید؛ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهد نمود و قحطیها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید. اما همه اینها آغاز دردهای زه است. ۳ آری، انسانهای والامقام و چهره‌های بزرگ مذاهب با استفاده از دید باطنی خویش، حوادث پیش روی بشر را در سخنانشان تشریح کرده‌اند. پیشگویی‌هایی که ما را به تفکر و مقایسه وامی‌دارد. مقایسه حوادث ذکر شده با وقایع جاری پیرامون ما که هر لحظه امید به بازگشت منجی را در دل افزون‌تر کرده و تحمل حوادث و مصایب را آسان‌تر می‌سازد. برخی از رویدادها و حوادثی که در کلمات انبیا و اولیا پیش‌بینی شده و امروز ما با همه وجود آنها را احساس می‌کنیم به شرح زیر است: ۱. افزایش جنگها و نزاعها جهان هیچگاه از تازیانه جنگ در امان نبوده است. در تمام ادوار تاریخ، جنگها با علل مختلف چون کشورگشایی و دسترسی به منابع یا دلایل قومی، قبیله‌ای، مذهبی و... صورت گرفته‌اند. اما در سالیان اخیر بشر شاهد افزایش بیش از پیش این جنگ‌افروزیها بوده است. و این همان حقیقتی است که در اخبار انبیا و اولیای الهی و قدیسین بارها بدان اشاره شده بود. جنگها و نزاعهایی را که در پیش‌گوییها به آنها اشاره شده می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱-۱. جنگهای فراگیر ما در هیچ دوره‌ای از تاریخ مانند قرن بیستم شاهد افزایش جنگ نبوده‌ایم. چنانکه سازمان صلیب سرخ جهانی تخمین زده بیش از صد میلیون نفر در طول این قرن کشته شده‌اند. از آغاز قرن بیست و یکم نیز این جنگها به صورت افزون‌تری ادامه یافته‌اند. تا قبل از سال ۱۹۱۴م. جنگها عالمگیر نبودند، اما در جنگهای اول و دوم جهانی، بشر درگیر نبردهای سراسری شد. چنانکه در طول جنگ جهانی دوم، تنها ۱۲ کشور کوچک در حاشیه و به دور از درگیری ماندند. در این نبرد عالمگیر ۹۳ میلیون انسان در نیروهای هر دو طرف خدمت کردند که از این تعداد ۲۵ میلیون نفر کشته شدند. تلفات غیر نظامیان در این زمان بی‌سابقه بود. تنها در شوروی بیش از ۲۰ میلیون غیر نظامی جان خود را از دست دادند. واشنگتن پست در این باره می‌نویسد: جنگهای قرن بیستم ما نبردهای کلی و همگانی علیه نظامیان و غیر نظامیان بود... جنگ افروزیهای بربری قرون گذشته در قیاس با حال چون نزاعهای خیابانی نمود می‌یابند. ۴ بعد از جنگ جهانی دوم - که فرض می‌شد «نبردی برای پایان بخشیدن به تمام نبردها» باشد - بیش از ۱۵۰ جنگ عمده دیگر به علاوه صدها کشمکش کوچک، شورشهای مسلحانه و انقلاب روی داد. تلفات کشمکشهای بعد از جنگ جهانی دوم بیش از ۱۴۲/۲۳/۰۰۰ نفر تخمین زده شده است. ۵ هیأت بلند پایه سازمان ملل در امور مهاجران در گزارشی اعلام کرد: بی‌رحمی و ستم پنجاه میلیون انسان را در سراسر جهان زیر فشار قرار داد تا خانه‌های خود را ترک کنند. همچنین در این گزارش آمده است: پایان جنگ سرد حسی قوی از خوش‌بینی درباره وضعیت جهانی مهاجران ایجاد کرد. با پایان رقابت ابرقدرتها اینگونه فکر می‌شد که بسیاری از ستیزه‌ها رفع شود... اما دقیقاً جهت عکس اینها روی داد. ۶ امیر مؤمنان علی (ع) از کشتارهای بی‌امان و جنگهای خونین پیش از ظهور چنین خبر می‌دهند: در پیشقدم حضرت قائم (ع)، مرگ سرخ و مرگ سفید است. اما مرگ سرخ، کشت و کشتار است. ۷ امام صادق (ع) نیز در بیان وضعیت رقت‌بار و سرشار از جنگی که بشر را در آستانه نابودی قرار می‌دهد می‌فرماید: در آن زمان سالها دگرگون می‌شود، اول صبح حکومتی به قدرت می‌رسد و تا آخر روز کشت و کشتار می‌شود و سقوط می‌کند. ۸ زمامداری چند ساله از بین می‌رود و زمامداری چند ماهه

و چند روزه معمول می‌گردد. ۹ و می‌بینی که در تمام جهان آبادیها تبدیل به ویرانی می‌شود. ۱۰ گویا این اخبار دربارهٔ همین سالها و همین ایام که من و شما در آن به سر می‌بریم از زبان آن بزرگان نقل شده است. ۱-۲. نزاعهای قومی و نژادی در پای کوی زیتون، آن نبی آسمانی (حضرت عیسی(ع)) به یاران خود فرموده بود: جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید...؛ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی درگیر خواهد شد... ۱۱ این مورد نیز به صورتی غم‌انگیز در زمان حال به وقوع پیوسته است و از همین روست که، «آرتور اسپچله ینگر» ۱۲، دریافت کننده تاریخی جایزه پولیتزر، هشدار می‌دهد: اگر قرن بیستم قرن جنگ و ستیزه میان ایدئولوژیها و افکار باشد، قرن بیست و یکم، قرن جنگ میان نژادها خواهد بود. ۱۳ آسوشیتدپرس در گزارشهای خود با اشاره به کشتارهای صورت گرفته توسط اقوام و نژادها علیه مردم خودشان - که پا را از کشمکشهای خارج از مرزها نیز فراتر نهاده‌اند - و با اشاره به انقلاب فرهنگی چین، صحنه‌های قتل عام در کامبوج، تطهیر نژادی در بوسنی، رواندا و... می‌نویسد: در تمام قاره‌ها به استثنای آمریکای شمالی و استرالیا، دولتها میلیونها و هزاران انسان تحت حاکمیت خود را کشتند. گاهی حتی با به جان هم انداختن همسایه علیه همسایه. در این قرن به ظاهر متمدن، شدت کشتار به ۱۷۰ میلیون نفر رسید... در همین قرن بود که اصطلاح «کشتار جمعی» و «قتل عام» ابداع شد. ۱۴ گویا در همهٔ قرون گذشته انبیا و پیشگویان الهی با چشم باطنی رخدادهای خانمانسوز عصر ما را مشاهده می‌کردند؛ چنان که امام صادق(ع) در روایتی می‌فرماید: همسایه به همسایه‌اش آزار و اذیت می‌کند و کسی جلوگیر او نیست. ۱۵ پیامبر اسلام(ص) نیز با اشاره به همین موضوع فرمودند: کفار شما را نمی‌کشند، بلکه همسایه، همسایه را برادرش را و پسر عمو، پسر عمویش را می‌کشد. ۱۶ آری این چشم‌انداز غم‌انگیز از سالهای پیشین توصیف شده است. با اینهمه انسانها این چراغ را در دل خود روشن نگه داشته‌اند که روزی خواهد رسید که خداوند با فرستادن منجی موعود در این دنیای خشن مداخله کرده و جنگ را برای همیشه پایان بخشد. چنانچه در اخبار بسیاری از بزرگان دین مژدهٔ آن داده شده بود: آری مهدی از ماست، خداوند به وسیلهٔ او دین را به اتمام می‌رساند، چنانکه به وسیلهٔ ما آغاز نمود. به دست ما از فتنه‌ها رهایی می‌یابند، چنانکه به دست ما از شرک رهایی یافتند. خداوند پس از کینه‌های فتنه‌گری، به دست ما در میان آنها الفت و صمیمیت ایجاد می‌کند، چنانکه بعد از کینه‌توزیهای شرک به دست ما در میانشان صفا و صمیمیت ایجاد نمود. بعد از عداوت روزگار فتنه، به وسیلهٔ ما برادری خود را باز یابند، چنانکه بعد از عداوت شرک، به دست ما برادر ایمانی گشتند. ۱۷ همین مضمون از امام باقر(ع) نیز روایت شده است. آن حضرت در دربار هشام بن عبدالملک در پاسخ گروهی از درباریان - که هم‌صدا با خلیفه به نکوهش او پرداخته بودند - فرمود: هان ای مردم! کجا می‌روید؟ کجا برده می‌شوید؟ خداوند اول شما را به دست ما هدایت نمود و آخر شما را به دست ما به انجام می‌رساند، اگر شما دولت زودگذر دارید، دولت پایدار از آن ماست. پس از دولت ما دیگر دولتی نیست؛ زیرا ما اهل عاقبت هستیم. ۱۸ ۲. گسترش قحطی و خشکسالی به راستی آیا ما در دورهٔ افزایش قحطی و گرسنگی به سر می‌بریم؟ «لستربرون»، مدیر مجمع اندیشمندان واشنگتن می‌گوید: در دوره‌ای از پیشرفته‌ترین تکنولوژیها، اکتشافات فضایی، شبکه‌های اینترنتی و جراحی پیوند اعضا؛ انسانیت ناگاه درگیر مشکلات کهن شد: اینکه چگونه محصول غذایی خود را فراهم کند. ۱۹ «سازمان ناظر بین‌الملل» مانند بسیاری کارشناسان، گرم شدن آب و هوای کره زمین را در گرسنگی جهان مقصر می‌شناسد. گزارش علائم حیاتی ۱۹۹۶م. این سازمان خاطر نشان می‌کند پرداختهای صنعت بیمه به خاطر نابودی محصولات در اثر آب و هوا در طول نیمه اول سال ۱۹۹۰ به ۴۸ میلیارد دلار رسید، در حالی که این رقم برای کل طول سال ۱۹۸۰، ۱۶ میلیارد دلار بود. ۲۰ «سرجان هاوتون»، متخصص آب و هوا و رئیس «انجمن رویال انگلیس» با هشدار در مورد آلودگیهای محیطی خاطر نشان می‌کند، ما هنوز باید شاهد ادامه ویرانیهای ناشی از گرم شدن هوای کره زمین باشیم: جنگلها از بین خواهند رفت، بیماریهایی چون مالاریا گسترش خواهند یافت و مهاجران گرسنه در مرزها سرگردان خواهند شد. ۲۱ از زمانی که این مقاله را در دست گرفته‌اید، اگر با سرعت متوسط مطالعه کرده باشید، حداقل ۲۰۰ انسان به علت گرسنگی جان خود را از دست داده‌اند. برآوردها نشان می‌دهد اگر اوضاع جهان به سرعت بهبود نیابد سالانه

بیش از چهار میلیارد نفر جان خود را از دست خواهند داد. در حالی که به اندازه کل تاریخ بشر طول کشیده تا جمعیت جهان به یک میلیارد نفر تا سال ۱۸۳۰م. برسد، طی صد سال این جمعیت دو برابر شد (۱۹۳۰م.) و سی سال بعد به سه میلیارد نفر (۱۹۶۰م.)، شانزده سال بعد به چهار میلیارد نفر (۱۹۷۶م.) و یازده سال بعد به پنج میلیارد نفر (۱۹۸۷م.) رسید. انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۰ جمعیت جهان به ۵/۸ میلیارد نفر برسد. با افزایش جمعیت احتمال دسترسی به زمین قابل کشت کاهش می‌یابد. جالب توجه است که درباره این وضعیت رقت‌بار نیز قرن‌ها پیش از این سخن به میان آمده بود؛ پیامبر اکرم (ص) در این زمینه می‌فرماید: (ای مردم!) آن روز سختی، قحطی و خشکسالی زمانه را فرا گیرد. شهرها در تنگنا می‌افتند و امیدها قطع می‌شود. ۲۲ امام صادق (ع) نیز با اشاره به خشکسالی پیش روی انسانها فرمودند: مردم مصر را دشمن خارجی از آب و خاک خودشان بیرون نمی‌کند، بلکه همین نیل آنها را از دیار خود بیرون می‌کند، آب آن کاملاً می‌خشکد و حتی یک قطره هم نمی‌ماند و بستر آن به صورت تلی از شن درمی‌آید. ۲۳ البته باید توجه داشت که قحطی و کمبود مواد غذایی تنها ریشه در خشکسالیها و بلایای طبیعی ندارد، بلکه بی‌کفایتی دولتها و فساد حاکم بر آنها، جنگها، تحریمهای اقتصادی و از همه مهمتر بی‌عاطفگی انسان امروز نیز بر این قحطی و کمبود دامن می‌زند. در حالی که کودکان بی‌گناه گرسنگی می‌کشند، کشورهای ثروتمند میلیونها تن مواد غذایی را برای بالا نگه داشتن قیمتها نابود می‌کنند و یا دست به احتکار می‌زنند. «آسوشیتدپرس» به نقل از «سازمان نان جهان» چنین گزارش می‌دهد: گرسنگی جهان ریشه در فرو ریختن ارزشهای انسانی دارد. براساس گزارشهای سازمانی که از لوایح و برنامه‌های ضد فقر سخن می‌گوید، خشونت، قدرت سیاسی کم، فقر، تبعیض نژادی و فشارهای محیطی از مهم‌ترین عوامل سوء تغذیه به شمار می‌روند. ۲۴ اینجاست که گفتار پیامبر اکرم (ص) به روشنی درک می‌شود؛ زمانی که فرمودند: هنگامی که بعد از من فحشا و منکر رواج پیدا کند، مرگهای ناگهانی فراوان شود و کم‌فروشی رایج گردد، خداوند آنها را با قحطی و گرسنگی گرفتار سازد. هنگامی که زکات داده نشود، زمین برکتهای خود را از معدن و میوه و زراعت منع می‌کند. ۲۵ حضرت امیر (ع) نیز از احتکار غذا به وسیله امیران و پادشاهان خبر داده‌اند. ۲۶ امام صادق (ع) در ضمن تفسیر آیه ۲۱ سوره سجده - که در آن آمده است: «و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر به ایشان بچشانیم، باشد که بازگردند» - می‌فرماید: کیفر کوچک، قحطی، خشکسالی و گرانی قیمتها در آستانه ظهور قائم (ع) به شمشیر است و کیفر بزرگ شمشیر بڑان حضرت مهدی (ع) در آخرالزمان. ۲۷ نقش جنگها را در وقوع قحطی نباید نادیده گرفت؛ چرا که قحطی و جنگ همزاد و همراه همیشگی‌اند. معمولاً جنگ مساوی است با قحطی و گرسنگی بیشتر. «آیزنهاور»، رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحده، در سخنان خود به فجایع ناشی از جنگ اعتراف کرده، می‌نویسد: هر تفنگی که ساخته می‌شود، هر کشتی نظامی که به آب انداخته می‌شود، هر موشکی که آتش زده می‌شود، حکایت از دزدی از کسانی دارد که گرسنه‌اند، کسانی که از سرما بر خود می‌لرزند و لباس ندارند. جهان در جنگ تنها پول خرج نمی‌کند؛ جنگ نیروی کارگران، نبوغ و استعداد دانشمندان، امید کودکان و... را نیز هزینه می‌کند. در زیر ابر تهدید کننده جنگ، این انسانیت است که به صلیب آهنین کشیده می‌شود... آیا راه دیگری برای زندگی بشر وجود ندارد. ۲۸ در اینجا به بعضی از حقایق معاصر اشاره می‌کنیم تا موضوع را روشن‌تر سازیم: تنها جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ نیم میلیارد دلار در روز یا حدود ۳۵۰ هزار دلار در دقیقه برای هم‌پیمانان هزینه دربر داشت. یک هواپیمای جنگی ۲۵ میلیون دلار؛ یک موشک کروز توماهاک ۳/۱ میلیون و یک موشک هوا به هوا ۸۰۰ هزار دلار هزینه دربر دارد. اگر بخواهیم هزینه‌ها را گویاتر مطرح کنیم، باید بگوییم هزینه یک موشک راداری «اسپارو» برابر با هزینه غذای روزانه یک مدرسه پر از دانش‌آموز گرسنه به مدت پنج سال است. این ارقام در برابر میلیونها رقمی که سالانه به سمت تسلیحات و جنگ افزارها سرازیر می‌شود بسیار ناچیز است. «مؤسسه پژوهشی بین‌المللی صلح استکهلم» گزارش می‌دهد: هزینه نظامی جهان سالانه میانگینی بین ۹۰۰ میلیارد تا یک تریلیون دلار است این بدین معناست که رقم نجومی یک تریلیون دلار یا دو میلیون دلار در دقیقه صرف نظامی‌گری کشورها می‌شود! هزینه تأمین آب سالم برای مردم فقیر کشورهای در حال توسعه به مدت ده سال تنها ده

روز از خرجهای نظامی را دربرمی‌گیرد. ۱۸ روز هزینه نظامی، می‌تواند سوء تغذیه کل جهان را ریشه کن کند. متخصصان معتقدند دویست میلیون دلار یا حدود سه ساعت هزینه نظامی می‌تواند بیماریهایی چون دیفتری، تشنج، سرخک و فلج اطفال را - که روی هم سالانه ۴ میلیون کودک را به کام مرگ می‌کشد - نابود کند. ۲۹. شیوع بیماریهای واگیردار کمتر از بیست سال پیش حرفه پزشکی ادعا می‌کرد بر صافی از باکتریها و ویروسهای کشنده غالب آمده است. در سال ۱۹۷۹م. جراح آمریکایی، «ژنرال ویلیام استوارت» اعلام کرد: زمان آن فرا رسیده که «کتاب بیماریهای مسری» بسته شود. ۳۰ در سال ۱۹۸۳ در کتابی پزشکی بیان شد: بیماریهای واگیردار راحت‌تر از بیماریهای دیگر شناخته و درمان می‌شوند. ۳۱ اما بیماریهای واگیردار در طول سال ۱۹۹۰ به جای محو شدن، افزایش یافتند. دکتر «شروین نولاند»، در کتاب پر فروش خود با نام ما چگونه می‌میریم؟ به خاطر اعلام این مطلب که پیروزی علم پزشکی بر بیماریهای مسری خیالی باطل شده است، اظهار تأسف می‌نماید. ۳۲ آسوشیتدپرس گزارش می‌دهد که: اکنون پزشکان هشدار می‌دهند تجدید حیات و فعالیت اخیر باکتریهای مقاوم در برابر داروها می‌تواند بسیار کشنده‌تر از ایدز باشد. متخصصان معترفند، ظهور باکتریهایی که توسط زرادخانه آنتی بیوتیکها کشته نمی‌شوند، می‌تواند تهدیدی علیه سلامت عمومی باشد که بدتر از ایدز عمل خواهد نمود. امراضی که قبلاً فرض می‌شد بر آنها غلبه کرده‌ایم؛ یعنی سل، ذات‌الریه، مننژیت، غیر قابل کنترل شده‌اند. باکتری معمولی که عامل گوش درد ساده نوزاد یا ذات‌الریه می‌شود، قادر است به «ابر میکروبی» تبدیل شود که در مقابل داروها مقاوم است. دکتر «الکساندر ماهنامه موعود شماره ۴۹ پی‌نوشتها: ۱. مجتبی‌السادة شش ماه پایانی، ترجمه محمود مطهری‌نیا، صص ۲۵. ۲. آنچه پیروان از عیسی (ع) پرسیدند، معمولاً - با عناوین «بازگشت دوباره»، «آخرالزمان» و «پایان جهان» یاد می‌شود. اصطلاح «پایان جهان» نه به معنای پایان حیات جهان بلکه به عنوان پایان بی‌عدالتی و حاکمیت غیر انسانی بر انسان ذکر شده است. ۳. انجیل متی ۸-۶: ۲۴. ۴. AP. ۵. Washington Post: The Fatality of War ۲۲ April ۱۹۹۶. ۶. AP: War Force ۵۰ Million From Homes, ۱۵ Nov ۱۹۹۵. ۷. کامل سلیمان، روزگار رهایی، ج ۲، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، ح ۱۲۳۷. ۸. همان، ح ۱۲۵۰. ۹. همان، ح ۱۲۵۱. ۱۰. همان، ح ۱۲۵۹. ۱۱. کلمه یونانی اتنوس (ethnos) به کار رفته در این پیشگویی به معنی نژاد و قوم است و بیانگر این موضوع است که آن حضرت مستقیماً به جنگهای قومی و نژادی اشاره داشته‌اند. ۱۲. Arthur Schlesinger. ۱۳. Is a World Whithout War Possible? Awake ۲۲ Apr ۱۹۹۶. ۱۴. AP: Levinson Arlene ۲۰th Century Awash in Blood ۱۶ Sep ۱۹۹۵. ۱۵. کامل سلیمان، روزگار رهایی، ج ۲، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، ح ۱۰۴۲. ۱۶. همان، ح ۱۳۸۴. ۱۷. همان، ح ۷۶۴. ۱۸. همان، ح ۷۶۶. ۱۹. Reuter: Evans, Eddie ۱۸ World Forces Ancient Challenge of Growing Food ۱۸ may ۱۹۹۶. ۲۰. AP: Briscoe, David, ۱۸ May ۱۹۹۶. ۲۱. Reuter: Global Warming Means Third World bardship ۱۵ Feb ۱۹۹۶. ۲۲. کامل سلیمان، روزگار رهایی، ج ۲، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، ح ۱۳۷۶. ۲۳. همان، ح ۱۲۴۸. ۲۴. ۲۵. AP, B Oct ۱۹۹۴. ۲۶. همان، ح ۱۰۲۹. ۲۷. همان، ح ۱۲۴۳. ۲۸. Eisen hower, Dwight D. ۱۶ A chance for peace Apr ۱۹۵۳. Speech to the American Socociety of News paper Editors. ۲۹. Our Common Future ۱۹۸۷ UN report issued by the world Commission Environment and Development. ۳۰. Hamilton, Andera. ۲۹ Jan Becomes ever More Resistant. ۳۱. U.S News & World Report. ۳۲. The End of Antibiotics, Newsweek, ۲۸ Mar ۱۹۹۴. ۳۳. AP, ۲۶ Mar ۱۹۹۵. ۳۴. روزگار رهایی، ج ۲، ح ۱۲۳۷. ۳۵. همان، ح ۱۴۳۰. ۳۶. AP, Washington, ۲۳ May ۱۹۹۵.

عبدالرحیم موگهی (شمیم) در سلام و خطاب به امام مهدی (ع) عرض می‌کنیم و عرضه می‌داریم: السلام علیک یا ابا صالح المهدی! یا اینکه: السلام علیک یا ابا صالح المهدی! آیا در روایات ما کنیه «ابا صالح» به گونه‌ای مستقیم و صریح و منصوص برای «حضرت مهدی (ع)» به کار رفته است؟ و به فرض که این کنیه برای امام زمان (ع) به کار رفته است، آیا تلفظ و اعراب کلمه «صالح» به دو صورت پیشین است و یا به صورت دیگری است که به آن اشاره می‌کنیم. شایان گفتن است، آن چه نگارنده در این باب تا کنون به آن دست یازیده، این گونه است که «شیخ صدوق» روایتی را از امام صادق (ع) بدین مضمون آورده است: إذا ظلت عن الطريق فناد: یا صالح - أو یا ابا صالح - أرشدونا إلى الطريق - یرحمکم الله - و روی أن البرّ موکّل به صالح و البحر موکّل به حمزه. ۱ هرگاه راه خود را گم کردی، این چنین بگو: ای صالح! (یا) ای ابا صالح! راه را به ما نشان بدهید - خدا شما را رحمت کند - و نیز روایت شده است که (از سوی خدا) خشکیها دارای وکیل و مأموری به نام «صالح» و دریاها دارای وکیل و مأموری به نام «حمزه» هستند. شایان گفتن است که مرحوم علامه محمد باقر مجلسی (ره) در کتاب بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۱۷۵) و در فصل «کسانی که در زمانهای نزدیک به خودش امام زمان (ع) را دیده‌اند»، حکایتی را از مرحوم پدرش (ره) و بدین مضمون نقل می‌کنند: شخصی شریف و درستکار به نام «امیر اسحاق استرآبادی» در زمان ما زندگی می‌کرد که در میان مردم به داشتن «طی الارض» مشهور بود. وی در سفری به اصفهان آمد و من علت این شهرت را از خودش پرسیدم و وی چنین گفت: یک بار من در سفر حج از قافله خود جا ماندم و راه را گم کردم، به گونه‌ای که بسیار نگران و تشنه و از زندگی ناامید شدم. من هم ندا کردم و گفتم: «یا صالح! یا ابا صالح! أرشدونا إلى الطريق، یرحمکم الله». ناگهان از دور، جوانی خوش سیما، پاک جامه، سبزه گون، در چهره بزرگان و سوار بر اشتر به سویم آمد، در حالی که همراه خود مشککی داشت. به آن جوان سلام کردم و او نیز پاسخم را داد و گفت: تشنه هستی؟ گفتم: آری. از (آب) مشک به من داد و من آن را نوشیدم. آنگاه پرسیدم: می‌خواهی به قافله خود ملحق شوی؟ گفتم: آری. مرا بر اشتر خویش سوار کرد و به سوی مکه حرکت نمود. من طبق عادت خود، شروع به خواندن حرز یمانی کردم و او گاه می‌گفت: اینجا را این چنین بخوان تا اینکه زمانی نگذشت و به مکه رسیدیم. آن شخص به من گفت: پیاده شو. من پیاده شدم؛ اما همین که برگشتم و نگاه کردم، وی را ندیدم. در این هنگام، متوجه شدم که آن شخص حضرت قائم (ع) بوده است و تأسف خوردم که چرا وی از من جدا شد و من او را نشناختم. پس از هفت روز، قافله ما آمدند و مرا در مکه دیدند؛ در حالی که فکر می‌کردند من از دنیا رفته‌ام. بدین جهت بود که من به داشتن «طی الارض» مشهور شدم. مرحوم علامه مجلسی (ره) حکایت دیگری همانند این حکایت را از شخص دیگری به نام «شیخ قاسم» نقل می‌کنند و در ذیل آن، چنین می‌نگارند: «أبا صالح» کنیه امام زمان (ع) نزد بسیاری از عربهاست که در اشعار و مرثیه‌ها و استغاثه‌هایشان نیز آن را به کار می‌برند و «ظاهر» این است که کنیه مذکور را از همین حکایتی که گفته شد، برگرفته‌اند. سپس، ایشان به خدشه‌ای که ممکن است دیگران بر این کرامت وارد کنند و بگویند که پدید آمدن چنین کرامتی از سوی اولیای خدا و صالحان - نه امام زمان (ع) - نیز امکان دارد، پاسخ می‌دهند. ۲ این قلمزن - غیر از آن چه گفته شد - چیز دیگری را در این موضوع تاکنون ندیده است، هر چند خود به خوبی می‌داند که همواره «ندیدن»، دلیل بر نبودن نیست؛ اما گاه نیز «نبودن»، دلیل بر ندیدن است. «گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن امتحان کردم مرا معذور دار چون ز فعل خویش گشتم شرمسار ماهنامه موعود شماره ۴۹ پی‌نوشتها: *برگرفته از: ماهنامه شمیم یاس، سال چهارم، شماره ۲۰، آبان ۱۳۸۳. ۱. ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۸. همچنین ر.ک: ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، المحاسن، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ابونصر الحسن بن الفضل الطبرسی، مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۵۱؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۴۶ و ج ۱۰۰، ص ۱۱۲. ۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۰.

هم‌چنان در خواب نرمی به سر می‌بردند. آسمان صاف شهر، با چشم بیدار خود، همه‌جا را زیر نظر داشت و اما در میان یکی از خانه‌ها، زنی در حالی که به شدت نفس‌نفس می‌زد به خود تکانی داد. چشمانش را به هم فشرد و از هم باز کرد و پس از لحظه‌ای به سختی در بستر نشست. دانه‌های درشت عرق پیشانی‌اش را پوشانده بود و قلبش به تندی می‌زد، به اطراف نگاهی انداخت. اتاق در سکوت دلنشینی فرو رفته بود و سوسوی چراغ در گوشه آن، فضا را کمی روشن ساخته بود، به نرمی از جا برخاست. دستی به کمر و دستی به دیوار گذاشت و آرام پرده جلوی اتاق را کنار زد. پله‌ها را با زحمت از زیر پا رد کرد و وارد حیاط خانه شد، هنوز دست به کوزه پایین پله‌ها نبرده بود که صدای قدمهای آهسته‌ای از پشت سرش به گوش رسید. سرش را چرخاند. سلام فاطمه، تشنه‌ای. خب مرا صدا می‌کردی برای آب می‌آوردم. تو چرا خودت را به زحمت انداختی؟ فاطمه لبخندی زد و گفت: محمد امین! مرا ببخش که بیدارت کردم، راستش بیرون آمدم، دلیلی غیر از تشنگی داشت. مرد از پله‌ها پایین آمد، کوزه را خم کرد و گفت: نکنند وقتش رسیده، می‌خواهی بروم دنبال ننه خاتون؟ زن لب پله نشست و گفت: نه، دردی ندارم، می‌دانی خواب عجیبی دیدم. خوابی دلنشین و نورانی آنقدر که از هیبت و بزرگی‌اش از خواب بیدار شدم و آمدم بیرون تا هوایی تازه کنم. محمد امین در حالی که کاسه آب را به فاطمه می‌داد گفت: خیر است فاطمه، آیا نمی‌خواهی خواب دلنشینت را برای پدر فرزندت تعریف کنی؟ می‌گویم؛ اما اول بگذار حالم کمی جا بیاید «بسم‌الله» ای گفت و چند جرعه‌ای آب نوشید. کاسه را برگرداند و گفت: در خواب دیدم مجلسی مملو از نور و معنویت و صفا مهیاست؛ به درستی یاد ندارم که در آنجا چه بزرگانی حضور داشتند اما همین قدر می‌دانم که حضرت صادق(ع) در برابرم حاضر بود و من ادب کرده بودم و سر به زیر مقابلش ایستاده بودم. فاطمه مکثی کرد و ادامه داد: آنگاه امام صادق(ع) قرآنی تذهیب شده و زیبا به من عطا فرمود و من غرق در نورانیت و صفای آن بودم که از خواب پریدم. نگاهش را روی چشمان محمد امین که در تاریکی می‌درخشید دوخت. گویا می‌خواست با نگاه از او بخواهد تا نظرش را بگوید. محمد امین غرق در فکر به آسمان و ماهی که بر سینه‌اش می‌درخشید نگریست و گفت: خیر است فاطمه. ما را به تعبیر خوش خواب بشارت باد. چه سعادت‌ی از این بالاتر که در شب عید امامت چنین عطایی به تو شده باشد و چنین خوابی دیده باشی خیر است... خیر... در چشمان فاطمه که میزبان قطرات گرم اشک شده بود، برق شادی موج می‌زد و در حالی که به کمک محمد امین سراغ حوض می‌رفت گفت: جای آن دارد که به شکرانه این لطف به درگاه خداوند، نماز شکر برپا داریم. * * *

خورشید وسط آسمان رسیده بود اما هنوز خبری نبود، شیخ محمد، بیرون اتاق قدم می‌زد و با نگرانی دستانش را به هم می‌مالید از یکی دو ساعت پیش که به دنبال ننه خاتون رفته بود و او با سرعت، چارقد بر سر نهاده و پشت سرش به راه افتاده بود تا آن موقع، جز صدای ناله‌های همسرش فاطمه، هیچ صدای دیگری به گوشش نرسیده بود. لب حوض نشست. آبی به سر و رویش زد، کاسه گلی را از آب حوض پر کرد و به سمت در حیاط حرکت کرد. گلدانهایی که محمد امین از دیشب و به مناسبت عید غدیر بیرون خانه گذاشته بود، بی‌صبرانه انتظار آب را می‌کشیدند، کاسه را خم کرد و قطرات زلال آب سرد و شفاف از دل کاسه گلی بر خاکهای گلدان فرو می‌چکیدند. کوجه خلوت بود محمد امین سرش را به داخل خانه برگرداند، ناگهان دید ننه خاتون سراسیمه از اتاق بیرون آمد و بی‌آنکه به شیخ حرفی بزند سراغ آشپزخانه که گوشه حیاط بود رفت و با ظرف آب گرم به طرف اتاق برگشت. شیخ با عجله خود را به او رساند و پرسید: چه خبر ننه خاتون؟ حال فاطمه چطور است؟ بینم هنوز فرزندمان به دنیا نیامده؟ ننه خاتون، گیوه‌هایش را از پا کند و گفت: صبور باش ملا امین. روز عید است، هم دعا کن و هم عیدی مرا آماده کن که کار به زودی تمام می‌شود و فرزندت به دنیا خواهد آمد. ان‌شاء‌الله. لحظات به کندی می‌گذشت. محمد امین همانجا روی پله نشست و به خواب فاطمه و تعبیری که یکی از بزرگان کرده بود. فکر می‌کرد. صبح که برای نماز صبح به مسجد رفته بود از یکی از بزرگان تعبیر خواب را سؤال کرده بود و او گفته بود: خداوند به زودی فرزندی عطا خواهد کرد که سرشناس و باعث افتخارتان خواهد بود. و او اکنون بی‌صبرانه منتظر بود تا فرزندی را که افتخار بودنش، پیشاپیش وعده داده شده بود ببیند و در آغوش بگیرد. در همین

وقت صدای گریه شیرینی، افکارش را درهم ریخت و او را از جا بلند کرد... لحظاتی بعد ننه‌خاتون، پرده جلوی اتاق را کنار زد و با لبخند گفت: «مبارک است ملا امین، پسر است، پسر...» شیخ بلافاصله خداوند را شکر کرد و گفت: خداوندا! فرزندم مرتضی را از هم‌اکنون به خودت می‌سپارم. * * * جوان پرده جلوی اتاق را کنار زد و وارد شد. مادر که سر به پایین مشغول پاک کردن گندمها بود با آمدن جوان سر بلند کرد و گفت: آمدی مرتضی جان! - سلام مادر جان، خسته نباشی. - سلام پسر، تو هم خسته نباشی، راستی پدرت کجاست؟ - تا همین چند لحظه پیش با هم بودیم، یکی از اهالی با او کار داشت و برای حسابرسی خمس او را به خانه‌اش برد. مادر نگاهش به پسری که گوشه اتاق مشغول سر و کله زدن با کتابهایش بود انداخت و گفت: منصور جان! برادرت مرتضی خسته است، برو پیاله‌ای آب برایش بیاور... مرتضی به اتاقش رفت. عبا را از دوشش برداشت، و شال کمرش را باز کرد. زمان برای مرد جوان به سختی می‌گذشت دلش می‌خواست باز هم سراغ مادر برود و موضوعی را که چند روزی می‌شد همه فکر و ذهنش را به خود مشغول کرده بود، مطرح کند، از طرفی به‌خوبی از نارضایتی مادر خبر داشت و نمی‌خواست با اصرارهایش او را ناراحت کند، از جا برخاست، کتابی برداشت و گوشه‌ای نشست و همان‌طور که صفحات کتاب قطورش را ورق می‌زد به منصور که پیاله آب را کنارش می‌گذاشت رو کرد و گفت: ممنون منصور، راستی درس و بحث چطور پیش می‌رود؟ - الحمدلله به خوبی جلو می‌رود. تو چه کار کردی توانستی مادر را راضی کنی یا نه؟ - نه، هنوز که موفق نشده‌ام، دیگر خودم هم خسته شده‌ام، نمی‌دانم چه کنم، اینجا درس می‌خوانم، اما دلم آنجاست. - اما یک پیشنهاد مرتضی! بیا و این بار هم به نزد مادر برو و خودت را برای همیشه خلاص کن. یا اجازه می‌دهد و تو را راهی نجف می‌کند یا آنکه مثل من در همین دزفول می‌مانی و یا اصلاً به شهرهای دیگر ایران مثل اصفهان و مشهد و... می‌روی، هر چه باشد از این بلا تکلیفی نجات پیدا خواهی کرد، اما ای کاش تو که اینقدر علاقه به ادامه تحصیل در نجف داری در وقت محاصره کربلا - مانند اکثر طلاب به کاظمین می‌رفتی... - نه این چه حرفی است. وقتی قرار شد داوود پاشا والی بغداد، از طرف سلطان روم، کربلا را محاصره کند. آنها به کاظمین هجرت کردند چون جا و مکانی نداشتند تا در آن پناهی بگیرند. من خواستم تا هم پس از چهار سال دوری به خانواده‌ام سری زده باشم و هم در وقت خطر ایران باشم. منصور جان، اگر داوود پاشا کربلا را محاصره نمی‌کرد باز هم، جهت صله رحم و دیدن خانواده به ایران سفر می‌کردم. منصور لبخندی زد و گفت: درست است اما حالا - که پس از دو سال می‌خواهی برگردی، مادر، دلش طاقت نمی‌آورد... مرتضی فکری کرد، پس جرعه‌ای آب نوشید و بی‌درنگ از جا برخاست، دلش چون مرغی پرکنده بود که گوشه قفس آرام و قرار نداشت به مادر که حالا مشغول آسیاب کردن گندم بود نگاهی انداخت و به او نزدیک شد و همین که در آستانه درب رسید، ایستاد و گفت: سلام مادر مهربانم. - سلام مادر جان. مرتضی در حالی که مشتش را از گندم پر می‌کرد و آن را داخل آسیاب سنگی می‌ریخت، گفت: می‌خواهی کمک کنم؟ - بینم برنامه‌ات چیست؟ آیا می‌خواهی کمک کنی و در عوض اجازه‌نامه نجف را برایت امضا کنم؟ - این چه حرفی است، کمک به شما وظیفه من و اجازه دادن، لطف شماست. مادر دسته آسیاب را به حرکت درآورد و گفت: چه کنم که دست خودم نیست، طاقت دوری تو را ندارم، نمی‌خواهم مثل شش سال پیش که با پدرت به زیارت عتبات رفتی و چندی بعد، پدرت تنها بازگشت و تو چهار سال در آنجا ماندی، باز هم تو را از خودم، دور بینم. - اما مادر مگر من جز برای تحصیل علم می‌خواهم بروم؟ مرتضی مشتش را از گندمها خالی کرد و دسته آسیاب را در دست فشرد و در حالی که سنگ آسیاب به نرمی روی سنگ زیرین به گردش درمی‌آمد به آرامی به مادرش گفت: من خیلی وقت است که تصمیم به رفتن دارم. شما که می‌دانید اما تنها چیزی که مانع رفتن من شده عدم رضایت شماست و مطمئن باشید اگر شما باز هم راضی نشوید من هرگز پایم را از ایران بیرون نخواهم گذاشت. مادر از جا برخاست، کیسه نخی سفید رنگی را آورد، سرش را شل کرد و در حالی که آرد را به نرمی داخل کیسه می‌ریخت گفت: پس یک کار دیگر می‌کنیم؛ فکری به نظرم رسید، برو رو به قبله بنشین و به همین نیت استخاره کن، پس بیا و جوابش را برایم بخوان هر چه قرآن حکم کرد همان می‌کنیم. مرتضی با عجله به سمت اتاق رفت، منصور که

دورادور شاهد ماجرا بود قرآن را به دست مرتضی داد و گفت: برو برادر که کار به حکمیت قرآن کشید. لحظه‌ای بعد مرد جوان، رو به قبله، در حالی که دعا‌های مخصوص استخاره را می‌خواند «بسم‌الله» ای گفت و آرام قرآن را گشود. چندی بعد شگفت‌زده و مسرور آیات را بلند برای مادر خواند: لا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک و... آیه هفتم سوره قصص. در مورد به آب انداختن حضرت موسی (ع) بود و این که به مادر موسی (ع) وحی شد. نترس و اندوهگین مباش ما او را به سوی تو برمی‌گردانیم و او را از پیامبران قرار می‌دهیم. مادر لحظاتی به فکر فرو رفت، اما از آنجا که زنی پرهیزگار بود گفت. اگرچه باز هم فکرم به تو مشغول خواهد بود، اما در برابر حکم خداوند حرفی ندارم، برو که تو را به خدا می‌سپارم... * * * جوان بالشت دیگری روی بالشتهای قبلی گذاشت و آرام سر استاد را روی آن قرار داد تا شاید شیخ کمی راحت‌تر بتواند جمعیتی را که مقابلش نشسته بودند ببیند، به آهستگی نگاهش را به جست‌وجو از تک‌تک افراد حاضر در جلسه عبور داد. پس از دقایقی، نگاه کاوشگرش، ناامیدانه به نقطه آغاز خیره شد. دقایقی به سکوت اضطراب‌آوری گذشت تا آنکه صدای طلبه جوانی از بیرون اتاق به گوش رسید: آمد... شیخ... آمد... و به دنبال آن، نگاهها به در ورودی خیره شد و لحظه‌ای بعد خود وارد شد، گوشه‌ای ایستاد و گفت: پس از ساعتها جست‌وجو بالاخره، شیخ را در حرم حضرت علی (ع) یافتم، در حالی که داشت برای شفای جناب استاد دعا می‌نمود... حرفش هنوز تمام نشده بود که شیخ با جلال و جبروتی خاص علما وارد اتاق شد. سلامی عرض کرد و با اشاره دست به برخی از حاضران که به نشانه احترام وی از جا برخاسته بودند، اجازه نشستن داد و خود جهت عیادت بالای سر استاد نشست. استاد چشمان خسته‌اش را به او دوخت و دست چروکیده و استخوانی‌اش را به زحمت بلند کرد. سپس دستش را روی قلبش گذاشت، گویا می‌خواست با این کار، مرهمی کارساز را بر سینه سوزان و نگرانش قرار داد. بعد از لحظه‌ای، لبهای ترکیده و چسبناکش را از هم گشود و با صدایی ضعیف و پر از لرزه گفت: اکنون مرگ بر من گواراست. حاضران دور تا دور اتاق، نشسته بودند و همگی چشم به پیرمرد نحیف و بیماری دوخته بودند که او فارغ از سنگینی نگاهها، خود به شیخی چشم داشت که از دقایقی پیش بر بالینش حاضر شده بود. برخی هر چه کردند، نتوانستند جلوی خود را بگیرند، پس بغضهایشان ترکید و هق‌هق ناله‌هایشان بلند شد. شانه‌های شیخ نیز به لرزه درآمد و با کلماتی بریده بریده گفت: خداوند شما را به سلامت بدارد. شما استاد و معلم هستید. استاد، در این وقت، رخ از رخ او برگرفت و رو به جمعیت حاضر ادامه داد: این مرد پس از من مرجع و رهبر شما خواهد بود. نگاهها در هم گره خورد، هیچ‌کس تا آن لحظه نشنیده بود که مرجعی قبل از رحلت خود، مرجع بعدی را انتخاب کند. از طرفی آنان نیز به خوبی می‌دانستند این عمل استاد، نه به دلیل اجبار در امر، بلکه از سر اطمینان و علاقه فراوانی است که به شیخ دارد و چه بسا می‌خواهد از این راه فردی اعلم را به دیگران معرفی کند. شیخ اگر چه سالیان سال در محضر استاد خویش شاگردی می‌نمود اما در جای خود، او نیز استادی درخور تعظیم و احترام بود... هوای سنگین اتاق، هر لحظه سنگین‌تر و اندوهناک‌تر می‌شد و زمان به کندی سپری می‌شد، اما سرانجام خورشید پر فروغ زندگانی مرجع عالیقدر آیت‌الله محمدحسن نجفی صاحب کتاب ارزشمند جواهرالکلام، همزمان با غروب خورشید، غروب کرد و کوچه پس کوچه‌های شهر نجف را در هاله‌ای از اندوه و ماتم، محو نمود... روزهای خسته و ماتم‌زده از پی هم می‌گذشتند و شیخ با سیمایی گرفته و اندوهناک، آرام وارد خانه شد و درب نیمه باز آن با صدای زوزه‌ای کاملاً بسته شد. خادم، بلافاصله خود را به شیخ رساند، آستین پیراهن مشک‌آلودش را پایین آورد و سر به زیر گفت: آقا جان! خداوند به شما صبر دهد. مصیبت بزرگی است غم از دست دادن علما، خداوند سایه شما را بر سر شیعیان برقرار دارد. آقا جان! اگر اجازه بدهید، قرص نان و خرمایی برایتان بیاورم. شیخ در حالی که عبا را از دوش برمی‌داشت گفت: نه ملا فتح‌الله میل به خوردن ندارم... اما اینطور که شما پیش می‌روید خدای نکرده از پا می‌افتید، دو روز است که چیزی نخورده‌اید، درست از وقتی که مرحوم صاحب جواهر، رحلت کرده‌اند می‌ترسم... خدای نکرده... نترس ملا- هیچ طوری نمی‌شود. وارد اتاق مطالعه‌اش شد، عمامه را کناری گذاشت و بلافاصله پشت میز کوچکش قرار گرفت، کاغذ سفیدی مقابلش گذاشت. قلم را به نرمی از دوات بیرون آورد، از لبهای

قلم، قطرات سیاهی فرو می‌چکید، کمی آن را تکان داد پس بالای صفحه نوشت: بسم‌الله الرحمن الرحیم. و کمی پایین‌تر ادامه داد: إذ مات العالم ثلم فی الإسلام ثلمة... محضر، حضرت آیت‌الله العظمی سعید العلماء مازندرانی، سلام علیکم. به اینجا که رسید، بار دیگر صدایی، فضای ذهنش را درهم ریخت: شیخ! دست نگهدار. این کارها چیست که می‌کنی؟ وقتی چهارصد مجتهد، اعلیت تو را تأیید می‌کنند، خب، یعنی تأیید کردنی هستی... کنار بگذار این حرفها را. خواست کاغذ را مجاله کند با خود گفت: اگر کسی در این میان باشد که در هر صورت از من بهتر باشد، مقام علمی‌اش بالاتر و تقوا و ورع‌اش بیشتر باشد و من با پذیرفتن مرجعیت، جای او را گرفته باشم، آن وقت فردای قیامت، چه جوابی خواهم داشت و کی برای مولایم سربازی خوب، خواهم بود نه نمی‌شود، باید از دیگران کاملاً مطمئن شوم. پس بار دیگر قلم را بر سینه کاغذ لغزاند و نوشت: همانطور که جناب‌عالی مستحضرید، شب گذشته، چشمان روشن استاد اعظم صاحب جواهر، به روی جهان فانی بسته و به روی عالم ملکوت و غیب باز شد و شیعیان را از داشتن مرجعی شایسته و با تقوا محروم ساخت... و اما بعد، با توجه به آنکه وقتی جناب‌عالی در کربلا بودید و با هم از محضر شریف العلماء مازندرانی استفاده می‌کردیم، استفاده و فهم شما بیشتر از من بود، اینک سزاوار است که به نجف آمده و امر مرجعیت را عهده‌دار شوید. پس، با دقت نامه را از ابتدا مرور کرد و وقتی از اتمام آن، اطمینان حاصل کرد و در پایان نوشت: والسلام علیکم. بنده خدا مرتضی انصاری. در این وقت نفس راحتی کشید، احساس می‌کرد، بار سنگینی از روی دوشش برداشته شده، کاغذ را لوله کرد تا ملا مقدمات انتقال آن به ایران و از آنجا به بابل را فراهم سازد، در این وقت ضربات نرمی به درب اتاق کوبیده شد... - بیا تو ملا فتح‌الله...! درب آرام باز شد و سایه کشیده ملا، پیش از خود او، وارد اتاق شد، مؤدب جلو آمد و گفت: آقا جان، کاسه‌ای شیر و لقمه‌ای نان و خرما آورده‌ام، اینجا کنارتان باشد، هر وقت میلتان کشید، نوش جان کنید. شیخ با مهربانی، سینی را از دست ملا گرفت و گفت: چرا خودت را به زحمت انداختی، من که گفتم میل ندارم... - اما آقا جان! اگر چیزی نخورید دیگر قوت و توانایی برایتان باقی نمی‌ماند، آن وقت چطور می‌خواهید پاس‌خگوی مراجعات مردم باشید. - منظورت چیست؟ مگر کسی به درب خانه آمده؟... - بله، یکی همین امروز عصر، یکی دو ساعت پیش از اذان مغرب، دو نفر آمدند و با شما کار داشتند، ضمناً شما را با لفظ مرجع خواندند. شیخ متعصبانه پرسید: خب، تو چه گفتی؟ - من هم گفتم، برای شرکت در مجلس ختم استادشان، تشریف برده‌اند، قرار شد، فردا مجدداً مراجعه کنند. - عجیب است، من که هنوز مرجعیت خود را اعلام نکرده‌ام... - ملا فتح‌الله گفت: دیگر اعلام کردن لازم نیست، آقا جان، وقتی حضرت آیت‌الله العظمی نجفی، در آن مجلس و در حضور علمای طراز اول نجف، شما را مرجع می‌خواند... معلوم می‌شود که... - این چه حرفی است، خودت خوب می‌دانی، سخن استاد به این دلیل نبوده که من حتماً باید مرجع شیعیان شوم و اصلاً در رسم علما و مراجع چنین چیزی وجود ندارد، مرجعیت که امری انتسابی نیست تا به وسیله مرجع قبل تعیین شود بلکه ایشان می‌خواستند به این طریق علاقه‌اش را نسبت به من خیر داده باشد. - اما آقا، گذشته از این حرفها چرا مرجع شیعیان نمی‌شوید؟ مگر چهارصد مرجع برای اجتهاد به شما اجازه‌نامه نداده‌اند، آیا این همه اجازه برای شما کفایت نمی‌کند؟ شیخ لبخند خشکی زد و به نرمی از جا برخاست و در حالی که مقابل پنجره نیمه باز اتاقش می‌ایستاد، به ماه درخشانی که چون هلالی نقره‌ای به سینه آسمان خودنمایی می‌کرد، خیره شد و گفت: می‌دانی ملا فتح‌الله...، اگر چه می‌دانم، اجازه آن چهارصد مجتهد، هیچ یک به دلیل حرف صاحب جواهر نبوده اما من، اجازه کس دیگری را هم می‌خواهم که اگر او به تنهایی مرا لایق این مقام بداند، بی‌معطلی قبول خواهم کرد. ملا فتح‌الله مات و مبهوت در ذهن خود به دنبال کسی می‌گشت که هنوز اجازه اجتهاد نداده باشد، هر چه فکر کرد به نتیجه‌ای نرسید می‌خواست، سؤالی بی‌رسد که شیخ خود ادامه داد: اصلاً تو خودت را بگذار جای من اگر موقعیتی برایت پیش بیاید تا کاری به تو محول شود، حال آنکه تو خود را برای آن کار مناسب ندانی، اما مجبور به پذیرفتن باشی، چه می‌کنی؟ ملا- کمی فکر کرد و گفت: اگر مثل شما، علما به من هم بگویند، می‌توانم، پس حتماً می‌توانم... - شیخ افزود: آیا دوست نداری در آن شرایط حساس و سخت، نظر آقایت را نیز بدانی، آیا نظر من، برایت دلگرمی و

برگه تأییدی نخواهد بود... ملا- همین که این را شنید، از جابرخواست، کنار شیخ آمد و گفت: این حرفها چیست، تا شما اجازه ندهید، من کاری نمی‌کنم، شما مولا و آقا می‌هستید، از ادب نوکری دور است. کاری کنم که نظر شما را در آن ندانم. - پس ملا فتح‌الله چگونه به من اصرار می‌کنی امر مرجعیت را بپذیرم، حال آنکه از نظر مولا-یم بی‌خبرم. اگر او به این کار راضی باشد می‌تواند با اشاره‌ای مرا دلگرم سازد... ملا من هم آقا می‌را دوست دارم و نمی‌خواهم، مسئولیت خطیری را بپذیرم که او مرا شایسته آن نداند. این دروغ است اگر بگویم، او سرور من است، اما کارهایم را بدون اعتنا به نظر او انجام دهم. صبحی بر نمی‌خیزم و شبی به خواب نمی‌روم مگر آنکه سعی می‌کنم کارهای روزانه‌ام را طبق خواست امامم انجام دهم. پس در این وقت اشک در چشمانش جمع شد. سر به زیر انداخت و گفت: او مولای من است، نظرش هر چه باشد، نظر من است. کوچه پس کوچه‌های ماتم گرفته شهر نجف زیر لحاف شب، کز کرده بود و می‌رفت تا خستگی یک روز دیگر را از تن خسته و بی‌رمقش، به در کند. ماه همچنان می‌درخشید و با نگاه نافذ خود، ملا فتح‌الله و شیخ را می‌دید که دوشادوش هم گریه می‌کردند. * * * ساعاتی از طلوع آفتاب می‌گذشت و سر و صدای بچه‌هایی که در پی مادرانشان مشک به دست از کوچه عبور می‌کردند از آغاز یک روز دیگر و کار و تلاش خبر می‌داد. ملا فتح‌الله سینی چای را آماده کرد. آرام در را کوبید و پس از شنیدن صدای شیخ وارد شد. دو مرد جوانی که از صبح زود مراجعه کرده بودند، هم‌چنان مشغول سؤال و جواب بودند و شیخ با روی گشاده پاسخشان را می‌داد، یکی از جوانان قلم و کاغذی در دست داشت و بیشتر می‌نوشت و دیگری فقط حرف می‌زد، حتی وقتی ملا وارد شد، تنها سر برگرداند، به او نگاه کرد و دوباره مشغول صحبت شد و گفت: خب، پاسخ شما درباره سؤالات ما، می‌شود همان فتوای شما، و ما باید به آن عمل کنیم چون شما مرجع ما هستید. - صحبت شما درست، اما به شرطی که من هم اعلام کرده باشم اما من هنوز رساله خود را بیرون نداده‌ام. شما از من استفتا کردید من هم نظر خود را گفتم... - پس چرا در این شهر همه می‌گویند، شما پس از مرحوم صاحب جواهر مرجع همه شیعیان هستید؟ - مردم لطف دارند ولی من باید مطمئن شوم که فردی اعلم از خودم وجود ندارد. چند روز پیش نامه‌ای به یکی از علما در ایران نوشتم که به زودی جوابش خواهد آمد. درباره سوالهایتان، من نظر خود را گفتم، اختیار با شماست که به آن عمل کنید یا به فتوای مرحوم صاحب جواهر، بمانید و شیخ در حالی که سینی چای را جلو می‌کشید گفت: بفرمایید چایتان را تا سرد نشده بنوشید. ملا فتح‌الله بیرون اتاق انتظار می‌کشید تا مهمانها هر چه زودتر بروند و او نامه‌ای را که دقایقی پیش از ایران برای شیخ آمده بود را به او بدهد با خود فکر کرد شاید درون نامه، مطلبی نوشته شده باشد که تکلیف مرجعیت را معلوم کرده... دقایقی گذشت تا مهمانها از اتاق بیرون آمدند و یکی از آنها وقت خداحافظی گفت: جناب شیخ، دوست داشتیم بیشتر از محضر شما استفاده می‌کردیم اما چون تا ساعتی دیگر کلاس درستان شروع می‌شود، فعلاً رفع زحمت می‌کنیم تا فرصتی دیگر که باز هم خدمت برسیم. پس از بسته شدن درب، خیلی زود، نامه در میان دستان شیخ و مقابل چشمان منتظر و نگرانش گشوده شد: بسم‌الله الرحمن الرحیم ... بنده مدتی است مشغول امور مردم هستم و جلسه بحثی نداشتم و شما را که در نجف مشغول تدریس و مباحثه هستید، اعلم می‌دانم. والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته... سعید العلماء مازندرانی. چشمان اندوهناک شیخ از نامه برگرفته شد و روی سیمای ملا فتح‌الله که مقابلش ایستاده بود، متوقف شد. لحظه‌ای بعد شیخ وارد اتاقش شد و در را پشت سرش بست. احساس می‌کرد، فضای اتاق برایش تنگ و کوچک است، عرقچین را از سر برداشت و همانجا پشت میز کوچکش نشست، آرام با خود گفت: مرتضی، بالا-خره می‌خواهی چه کنی؟ مرجعیت را قبول می‌کنی یا نه؟ پس سرش را به دیوار تکیه داد پلکها روی هم نشستند و شیخ به آهستگی گفت: یا صاحب الزمان، سلام‌الله علیکم، شما بفرمایید مرتضی چه کند؟ چگونه خود را از این موقعیت پیش آمده رها کند، از طرفی باید مرجعیت را بپذیرم و از طرفی هنوز خود را لایق این مقام و جایگاه نمی‌دانم... یا صاحب الزمان (ع) کمکم کن. قطرات اشک از گوشه چشمان شیخ جریان یافتند و در میان محاسن انبوهش ناپدید شدند. پس چشم گشود و گفت: یا صاحب الزمان (ع) منتظر عنایت و اشاره شما می‌باشم. منتظر دستگیری شما هستم به داد مرتضی برس! ساعتی گذشت و هم‌چنان شیخ غرق

در نجوا با مولای خود بود که ناگهان صدای در به صدا درآمد و به دنبال آن، صدای فتح‌الله که زمان کلاس استاد را به او یادآوری کرد. شیخ در حال مهیا شدن برای رفتن به سر کلاس درس بود و با خود فکر می‌کرد، بعد از فوت مرحوم صاحب جواهر، شیخ مرتب به محضر صاحب‌الزمان (ع) استغاثه می‌نمود و امید داشت که سعید العلماء امر مرجعیت را خواهد پذیرفت و امروز با آمدن نامه، امیدش از آنجا هم قطع شده بود، دوست داشت تا مدت بیشتری به عرض حال می‌پرداخت اما چاره‌ای جز رفتن به سر کلاس نداشت... آفتاب شهر نجف مثل هر روز گرم و صمیمی به نور افشانی مشغول بود و مردم نیز با آغاز یک روز دیگر، از خانه‌ها بیرون زده بودند و دنبال کسب روزی حلال و امرار معاش بودند، کلاس درس شیخ، چون روزهای قبل برپا شده بود و اینک شاگردان، او را چون نگینی دربر گرفته بودند و به بیان سؤالات و اشکالات علمی خود، مشغول بودند، همه چیز مثل هر روز بود و تنها چیزی که تفاوت داشت قلب ناآرام شیخ بود که برخلاف روزهای قبل، به تندی می‌زد، احساس عجیبی داشت، دانه‌های عرق پیشانی‌اش را هر از گاهی می‌پوشاندند و او هر چه بیشتر سعی می‌کرد بر حس درونی‌اش غلبه کند و از انقلابی که درونش برپا بود، به آرامشی هر چند موقت در میان شاگردان دست پیدا کند. مثل هر روز که برخی از مردم پس از اجازه وارد می‌شدند و سؤالات خود را مطرح می‌کردند، پیرمردی عامی نیز وارد شد و وقتی نگاهش به استاد افتاد، بلافاصله پرسید: آقا جان! چند ماه پیش مردی امانتی به من سپرد و به سفر رفت و گفت هر وقت خودم برگشتم امانت را می‌گیرم. در این وقت، مرد با جلال و خوش سیمایی با لباس عربی بلند و شال سبزی که بر دوش داشت وارد کلاس شد تازه‌وارد چنان هیبت و جذابیتی داشت که ناگاه شیخ از جایگاه استادی تمام قد برخاست. تازه‌وارد همانجا ایستاد و نگاهها به سویش خیره شد. مرد جوان که بوی عطر خوشی از او به مشام می‌رسید در حالی که شیخ مرتضی را مخاطب قرار داده بود در کمال فصاحت و بلاغت کلام پرسید: جناب شیخ! نظر شما درباره زنی که شوهرش مسخ شده باشد، چیست؟ با این سؤال، سکوت در فضای کلاس حکم فرما شد. حتی طلبه‌هایی که با هم مباحثه می‌کردند سکوت کردند و به تازه‌وارد، خیره شدند یکی دیگر از شاگردان آرام به کنار دستی‌اش گفت: بینم مگر مسخ همان نیست که آدمی از حالت انسان خارج شود و به صورت حیوان یا چیزی دیگری در بیاید؟ - چرا همین است. - خب مسخ که در این امت وجود ندارد... پس چرا این آقا چنین سؤالی می‌کند؟ و بعد هر دو ساکت شدند و به شیخ که در فکر فرو رفته بود خیره شدند، شیخ آرام سر بلند کرد و رو به تازه‌وارد گفت: چون در کتابها، این بحث عنوان نشده و مسخ هم از این امت برداشته شده، من هم نمی‌توانم جوابی عرض کنم. شاگردان شگفت‌زده، زاویه نگاهشان را از روی شیخ به سمت مرد با جلال و هیبت تنظیم کردند و سراپا گوش تا ببینند او چه می‌گوید صدای تازه‌وارد در فضا پیچید: حالا بر فرض یک چنین کاری انجام شود و مردی مسخ شد زنش باید چه کند؟ نفس در سینه‌ها حبس شده بود همه منتظر بودند تا ببینند، استادشان برای یک سؤال فرضی چه جوابی خواهد داشت. شیخ اندکی تأمل کرد پس سر بلند کرد و گفت: اگر مرد به صورت حیوانات مسخ شده باشد، زن باید عده طلاق بگیرد و بعد شوهر کند چون مرد زنده است و روح دارد. ولی اگر شوهر، به صورت جماد درآمده باشد باید زن عده وفات بگیرد؛ زیرا مرد به صورت مرده درآمده است و فاقد روح. مرد تازه‌وارد که به دقت سخنان او را می‌شنید، در این هنگام خطاب به او گفت: أنت المجتهد... أنت المجتهد... أنت المجتهد... پس از جا برخاست و از جلسه درس بیرون رفت. شیخ که گویا از عالم دیگری خارج شده باشد به خود آمده و با عجله از جا بلند شد و در حالی که با دست به سمت در اشاره داشت، گفت: این آقا را دریابید... دریابید... مولا را دریابید... او رفته بود و هیچ اثری از خود به جای نگذاشته بود. شیخ بر زمین نشست و های های گریه سر داد. شاید اگر ملا فتح‌الله بود، شاگردان زودتر می‌فهمیدند که ماجرا از چه قرار است... منابع: ۱. داستانهایی از زندگی علما. ۲. توجهات حضرت ولی عصر (ع) به علما و مراجع. ۳. مردان علم در میدان عمل.

عنايات امام زمان (ع) به علما و اندیشمندان حسین رضایی فرد اشاره: فقها، مراجع و علمای با تقوای شیعه همواره مورد عنایت ویژه حضرت بقیه‌الله (ع) بوده‌اند؛ به نحوی که گروهی از آن بزرگواران به شرف بزرگ درک حضور مبارک آن حضرت نایل شده یا صدای ملکوتی و نعمه دلنواز ایشان را شنیده‌اند یا به گونه‌های مختلف؛ مانند تقدیر و تشکر، دعای خیر، ارشاد و راهنمایی، تصحیح اشتباهات، پاسخ به سؤالات و... مشمول لطف و عنایت آن حضرت (ع) واقع شده‌اند. از جمله این عنایات ویژه دستور حضرت ولی عصر (ع) به برخی از علما و اندیشمندان شیعه جهت تألیف کتاب است، که در این نوشتار به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱. شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق.) عمر با برکت «علی بن بابویه» از پنجاه می‌گذشت و او هنوز فرزندی نداشت. از آنجا که فرزند میوه شیرین باغ زندگی است و همه انسانها آرزوی داشتن فرزندان را دارند که پس از خود نام و آثار آنها را حفظ کنند، این بابویه جهت طلب فرزندی صالح دست به دعا برداشته و برای استجابت دعایش از مولایش حضرت ولی عصر (ع) استعانت می‌جوید. بدین منظور درخواست خود را در نامه‌ای نوشته و توسط «محمد بن علی الاسود» برای «حسین بن روح»، سومین نایب خاص حضرت ولی عصر (ع) می‌فرستد تا وی آن را به محضر حضرت حجت (ع) تقدیم نماید. محمد بن علی الاسود می‌گوید: من پیغام را به نماینده حضرت (ع) رساندم پس از سه روز به من خبر داد که آن حضرت برای علی بن بابویه دعا کرده و فرموده است: به زودی فرزندی مبارک برای او متولد خواهد شد که خداوند به وسیله او جامعه را بهره‌مند خواهد گردانید و بعد هم فرزندان دیگری نصیب وی خواهد شد. و بدین سان بود که در حدود سال ۳۰۶ ق. شیخ صدوق با دعای امام زمان (ع) و با تعبیری چون «فقیه خیر و مبارک» به دنیا آمد. دامان علم و فضیلت و زهد و تقوای پدر، از یک سو، و تیزهوشی و ذکاوت، حافظه فوق‌العاده و استعداد ذاتی خود او، از سوی دیگر، موجب گردید که شیخ صدوق در اندک مدتی به قله‌های بلندی از کمالات انسانی دست یابد و در سن کمتر از بیست سالگی هزاران حدیث و روایت با سلسله سند آنها به حافظه بسپارد و خود نیز به مضامین آنها عمل نماید. مؤلف ریحانه‌الدب با این تعبیر از وی یاد می‌کند: او از وجوه اعیان و مشایخ عظام و فقهای کرام شیعه امامیه، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌الشان، استاد شیخ مفید، خازن احادیث حضرت سید المرسلین (ص) و حافظ اخبار و آثار حضرات ائمه طاهرین (ع)، بلکه شیخ المشایخ و رئیس المحدثین و رکن مذهب جعفری و حصن حصین فرقه محقه اثنی عشری، در تحقیق و انتقاد اخبار خبیر، و در معرفت حال رجال و محدثین بصیر می‌باشد. موافق فرموده شیخ حر عاملی و بعضی دیگر از اکابر اهل فن، نظیر او در کثرت علم و حفظ و ضبط اخبار اسلامی دیده نشده، بلکه اگر وجود مسعودش نبود آثار اهل بیت رسالت (ص) به کلی محو و نابود بودی. ۱ این عالم بزرگ و محدث کبیر - که به دلیل زحمات طاقت فرسایی که در جهت حفظ و جمع‌آوری احادیث و انتقال آنها به آیندگان متحمل شده است، او را «رئیس المحدثین» لقب داده‌اند - حدود سیصد تألیف داشته که همگی در نهایت نیکویی و استحکام و حسن سلیقه و شیوایی بیان است. از جمله آنها کتاب گرانسنگ من لایحضره الفقیه است که یکی از چهار کتاب معتبر شیعه (کتب اربعه) شمرده می‌شود. البته ایشان کتابی هم به نام مدینه العلم در ده جلد داشته‌اند که در حدود ۴۰۰ سال قبل از بین رفته است. پدر شیخ بهایی می‌گوید: «کتب معتبر شیعه پنج تاست: الکافی، مدینه‌العلم، من لایحضره الفقیه، التهذیب والاستبصار». این بیان به خوبی ارزش و اهمیت آن کتاب را مشخص می‌کند. سرانجام این عالم جلیل‌القدر پس از گذشت هفتاد و چند سال از عمر شریف و پر برکتش در سال ۳۸۱ ق دعوت حق را لیبیک گفت و در شهری دیده از جهان فرو بست. علامه خوانساری (م. ۱۳۱۳ ق.) در روضات الجنات می‌نویسد: از کرامات صدوق که در این اواخر به وقوع پیوسته و عده کثیری از اهالی شهر، آن را مشاهده کرده‌اند آن است که در عهد فتحعلی شاه قاجار در حدود ۱۲۳۸ هجری مرقد شریف صدوق که در اراضی ری قرار دارد از کثرت باران خراب شد و رخنه‌ای در آن پدید آمد به جهت اصلاح آن، اطرافش را می‌کنند پس به سردابه‌ای که مدفنش بود برخوردند هنگامی که وارد سرداب شدند دیدند که جثه او هم‌چنان تر و تازه با بدن عریان و مستور العوره و در انگشتانش اثر خضاب و در کنارش تارهای پوسیده کفن به شکل فتیله‌ها بر روی خاک قرار گرفته است... ۲. تألیف کتاب کمال‌الدین یکی از آثار قلمی رئیس المحدثین،

شیخ صدوق کتاب کمال الدین و تمام النعمه اوست که جامع‌ترین و کامل‌ترین کتاب درباره اثبات وجود امام زمان (ع) و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی است. در این کتاب از آیات قرآن و روایات معصومین (ع) و تاریخ انبیای سلف (ع) به شیوه‌ای بدیع استفاده شده و طول عمر حضرت ولی عصر (ع) با استدلال‌های عقلی و ادله نقلی به اثبات رسیده است و به اشکالات و شبهات مطرح در این زمینه به بهترین وجه پاسخ داده شده است. آنچه ارزش و اعتبار کتاب را مضاعف می‌کند، یکی شأن و منزلت، عدالت و وثاقت نویسنده کتاب و دیگری نزدیکی زمان تألیف آن به زمان آغاز غیبت حضرت مهدی (ع) است. استناد بسیاری از محدثان شیعی به این کتاب و نقل روایات آن حاکی از جایگاه برجسته و اعتبار این کتاب است. شیخ صدوق (ره) در مقدمه کتاب یادشده راجع به انگیزه خود برای تألیف کتاب چنین می‌نگارد: چیزی که مرا به تألیف این کتاب واداشت این بود که چون به خواسته و مراد خودم که زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بود، رسیدم به نیشابور آمدم و در آنجا اقامت کردم و مشاهده نمودم اکثر کسانی که به نزد من رفت و آمد می‌کردند راجع به جریان غیبت [امام زمان (ع)] [دچار تحیر و سرگردانی شده و در امر قائم] آل محمد (ص) [به شبهه افتاده‌اند و از مسیر تسلیم و پذیرش به اظهار نظر و قیاس، روی آورده‌اند. من برای ارشاد و هدایت آنان به راه راست با ذکر اخباری که از پیغمبر و امامان (ص) وارد شده، کوشش و تلاش بسیار کردم. بعد از مدتی مردی بزرگ از اهل فضل و خرد به نام شیخ نجم‌الدین ابو سعید محمد بن الحسن از بخارا، در شهر قم بر من وارد شد من از دیر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم و برای جنبه دیانت و فکر استوار و اندیشه‌های بلند او مشتاق دیدارش بودم پس خدا را بر این نعمت و رسیدن به آرزویم و بر دوستی و محبت و صفای او شکر کردم تا یک روز که با من مشغول صحبت بود نقل کرد که در بخارا به مردی از بزرگان فلاسفه و اهل منطق برخورد کرده و از او درباره حضرت قائم (ع) سخنی شنیده که موجب تحیر و شک و شبهه‌اش در موضوع غیبت امام زمان و انقطاع خبر آن حضرت شده، من در اثبات وجود امام زمان (ع) مطالبی برای آن شخص فاضل و دوست باوفا گفتم و اخباری را از پیغمبر و ائمه (ع) راجع به غیبت امام زمان برایش ذکر کردم که شک و شبهه‌اش مرتفع گردید و قلبش اطمینان یافت و در برابر این اخبار صحیح کاملاً تسلیم شد و از من درخواست کرد که برای او کتابی در این موضوع بنگارم من وعده دادم که خواسته او را در آینده انجام دهم. در این میان شبی درباره خانواده و فرزندان و برادران و نعمتی که در ری رها کرده بودم، فکر می‌کردم، ناگهان خواب بر من غلبه کرد. در عالم خواب دیدم گویا در مکه‌ام و بر گرد بیت‌الله الحرام طواف می‌کنم و در دور هفتم می‌باشم و به نزد حجرالاسود آمده‌ام، دست بدان می‌کشم و آن را می‌بوسم و این دعا را می‌خوانم: «امانت خود را ادا کرده و عهد و پیمان خویش را مواظبت نمودم تا به وفاداری من شهادت و گواهی دهی». در این هنگام مولایم حضرت قائم (ع) را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده من با قلب مشغول و فکر پریشان نزدیک شدم، آن حضرت در چهره من نگرست و راز درونم را دانست پس سلام کردم و جواب سلامم را دادند سپس فرمودند: «لم لا تصنف کتاباً فی الغیبه حتی تکفی ما قد همک؟»؛ چرا درباره غیبت کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوه دلت را برطرف کنی؟ عرض کردم: «ای فرزند پیامبر (ص) درباره غیبت چیزهایی نوشته‌ام». فرمودند: «به آن روش و سبک تو را امر نمی‌کنم که کتاب را بنویسی بلکه الان کتابی در غیبت بنویس و غیبت‌هایی را که پیامبران (ع) داشته‌اند ذکر کن». این را فرمودند و سپس رفتند. من هراسان از خواب برخاستم و تا طلوع صبح به دعا و گریه و درد دل و شکایت مشغول بودم صبح که فرا رسید در پی امتثال امر ولی‌الله و حجت الهی شروع به تألیف این کتاب کردم در حالی که از خداوند، استعانت جسته و بر او توکل می‌کنم و از تقصیرات خود طلب آمرزش می‌کنم. ماهنامه موعود شماره ۴۹ پی‌نوشتها: ۱. کمال‌الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، مترجم: منصور پهلوان، تصحیح: آقای غفاری صفت. ۲. شیخ صدوق، محمدعلی خسروی، ناشر اطلاعات، ۱۳۷۷.

شهید سید محمد صدر مترجم: حسن سجادی پور اشاره: در دو قسمت پیشین، نویسنده، به عنوان مقدمه بحث از تاریخ پس از ظهور، به بررسی اهمیت موضوع، روش استدلال، مشکلات موجود در این بحث، راههای خروج از این مشکلات و در نهایت ترتیب بخشها و فصلهای کتاب پرداخت و شمای کلی از مباحث آینده را ارائه داد. اینک ادامه بحث را پی می‌گیریم. فصل اول ظهور امام مهدی (ع) و برنامه کلی الهی برنامه کلی الهی که به دنبال خود، شرایط ظهور را فراهم خواهد آورد، اینک در انتظار آخرین و بزرگ‌ترین نتیجه و ثمره خویش، یعنی «روز موعود» است. حاصل این اندیشه ۱ آن است که: ما از رهگذر سخن پروردگار متعال که فرمود: «وجن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.» ۲ درمی‌یابیم که غرض ارجمند الهی از آفرینش بشر و اعطای دو نیروی تفکر و اختیار به او، به کمال رسانیدن وی می‌باشد. این کمال چیزی نیست جز پرستش خالصانه پروردگار بزرگ و این هدف گذاری الهی، هرگز تغییر نخواهد کرد. بندگی خالصانه و پرستش حقیقی خداوند ۳، منوط به شرایطی است ۴ که ذیلاً به آن می‌پردازیم: الف) وجود طرح و برنامه‌ای کامل و عدالت محور که بشر آن را از سوی خداوند دریافت دارد و قانونی اساسی و فراگیر برای جامعه بشری گردد؛ ب) وجود پیشوایی حکیم که آن قانون را در «روز موعود» به طور کامل اجرا نماید؛ ج) وجود شماری کافی از مؤمنین مخلص که آن پیشوا را در اجرای مطلوب مأموریت‌اش یاری دهند. توضیحی درباره شرط الف: برنامه خداوند آن است که چنین قانونی را بنیان گذارده، بشر را به مدد آن و در امتداد کاروان انبیا(ع) در درازنای تاریخ پرورش دهد تا سرانجام اجرای این برنامه در چارچوب مکتب اسلام با موفقیت صورت پذیرد. البته روشن است که آن «طرح و برنامه کامل و عدالت محور» چیزی جز اسلام نیست. ۵ توضیحی درباره شرط ب: خداوند متعال این شرط را در امام مهدی (ع) به عنوان پیشوایی اسوه و نمونه ذخیره کرده است تا آن که حضرتش همان کسی باشد که آن قانون کامل را در روز موعود، پیاده سازد. خداوند او را پس از گذشت زندگی نسلهای فراوانی از انسانها، همچنان زنده نگه داشته است و بی‌شک زنده بودن آن حضرت در طول این دوران، برای به عهده گرفتن رهبری قیام جهانی در روز موعود، امری لازم و ضروری است. ۶ توضیحی درباره شرط ج: تحقق این شرط در برنامه الهی، تنها پس از ظهور دین اسلام امکان پذیر شده است. به عبارت دیگر، اسلام است که می‌تواند چنان مؤمنان مخلصی را برای یاری آن رهبر جهانی در روز موعود پرورش دهد؛ زیرا تربیت افراد بر اساس درک و عمل به شرایع پیشین، آن چیزی نیست که در تحقق بخشیدن به «عدالت» در روز موعود، به کار آید و ثمربخش باشد. بشر در دوران پیامبران گذشته، توان فهم و هضم مفاهیم عالی آن «برنامه و قانون کامل عدالت محور» را نداشته است ۷ و بنابر این فقط امت اسلامی‌اند که می‌توانند براساس آن قانون و برنامه، هم از نظر فراگیری و درک مفاهیم آن و هم از نظر پیروی عملی از آن، تحت تربیت قرار گیرند؛ تا در این سیر و سلوک علمی و عملی، توفیق هم‌یاری و مشارکت در تحقق وعده روز موعود و تحکیم پایه‌های حکومت عدل جهانی، برای گروهی از مخلصین پاک سرشت این امت فراهم آید. از این رو باید امت اسلامی مسیر طولانی تربیت را در شرایط ویژه‌ای هم چون امتحان و پالایش روح و روان پیمایند، که این خود در دو ساحت تربیت فکری و تربیت معنوی سامان می‌پذیرد: تربیت فکری (عقلی): امت اسلامی و نیز به‌طور غیر مستقیم همه بشریت، از رهگذر آموزه‌های علما و متفکران اسلامی و نازک‌اندیشیهای آنان درباره معارف والای دین اسلام، تحت تربیت قرار می‌گیرند تا آن که به سطحی از تفکر و تعقل برسند که توان درک اندیشه‌ها و قوانین جدیدی را که در روز موعود اعلان خواهد شد، پیدا نمایند. تربیت معنوی (ایمانی): این جنبه از تربیت، آنگاه حاصل می‌شود که امت اسلامی، شرایطی دشوار از ظلم و بیداد و انحرافات را از سر بگذرانند و برگزیدگان صالح این امت، آن‌چنان اخلاص و ایمان و اراده‌ای داشته باشند که عکس‌العمل‌شان در برابر این کژیها و زشتیها، تنها و تنها در راستای اجرای آن «قانون کامل» و یا به عبارتی دیگر، پیروی تام و تمام از اسلام باشد. بر همین اساس، نسل در نسل، این تربیت استمرار می‌یابد و در طی این فرآیند، شمار این مخلصان فزونی می‌یابد - هم‌چنان که برشمار هواخواهان جور و ستم نیز افزوده می‌گردد - تا آن که روزی فرا رسد که تعداد این مؤمنان مخلص برای قیام جهانی در روز موعود به شماری کافی برسد؛ در آن هنگام است که تحقق وعده

الهی حتمی خواهد شد (زیرا سه شرط پیش گفته، محقق شده است). در این جا می‌توانیم میزان ارتباط «روز موعود» را با «برنامه کلی الهی برای بشریت» به روشنی دریابیم؛ زیرا حقیقتاً در آن روز است که عبودیت و پرستش واقعی پروردگار - به عنوان هدف اصلی آفرینش آدمیان - محقق می‌گردد. پس در این صورت، روز ظهور نه روزی غیرمنتظره و اتفاقی است و نه پدیده‌ای موقت و زوال‌پذیر بلکه نتیجه طبیعی و مورد نظر خداوند از آفرینش می‌باشد. در این مسیر بوده است که پیامبران و اولیا(ع) و شهیدان، تلاشها و مجاهدتها نموده‌اند. اگرچه تکاپوی خالصانه آنها در عصر و دوره خویش به نتیجه مورد نظر نرسید ولی تلاش آنها ذخیره‌ای گردید برای روز موعود. تحمل رنج و سختیها و فداکاری و جانفشانی انسانها در طول تاریخ، در راه رسیدن به چنان روزی بوده است، زیرا پیشوای آن روز بزرگ، فریادرس فریاد خواهان، آرزوی آرزومندان، برطرف کننده درد و رنج مظلومین و پدید آورنده عدالت بزرگ است. فصل دوم در این فصل درباره نتایج غیبت کبرا در دوران پس از ظهور، نسبت به خود امام مهدی(ع) و نیز نسبت به اصحاب و خواص ایشان و همچنین امت اسلامی به شکل عام و بلکه تمامی بشریت، سخن خواهیم گفت. غیبت کبرا در معنای عظیم و پر دامنه‌اش، می‌تواند سه مفهوم داشته باشد: اول: به تأخیر افتادن روز موعود تا زمانی دور و موعودی نامعلوم. دوم: طول عمر آن امامی که برای مأموریت جهانی در روز موعود ذخیره شده است و نیز معاصر بودن وی با نسلهای بسیاری از امت اسلامی (بر اساس برداشت و فهم معتقدان به امامت آن حضرت). سوم: غیبت آن رهبر در این میان و بی‌اطلاعی مردم از شخص او و نیز محل سکونت و روش زندگی‌اش. ۸ هر کدام از این سه مفهوم، تأثیری حقیقی و مهم در روز موعود برجای خواهد گذاشت. اما مفهوم اول: این مفهوم را شیعه و غیر شیعه قبول دارند؛ زیرا مسأله به تأخیر افتادن روز موعود، از امور روشن و مسلم در نزد همه مسلمانان از صدر اسلام تا آینده است. در چارچوب این مفهوم، تفاوتی نمی‌کند که در خلال این مدت زمانف طولانی، آن حضرت به دنیا آمده باشد یا خیر و یا این که غائب باشد یا حاضر. این «به تأخیر افتادن» از جهات مختلفی، ثمرات مهم و آثار ژرفی در ارتباط با روز موعود و دولت جهانی، از خود به جای می‌گذارد: جهت اول: عبور امت اسلامی از گردنه‌های آزمایش و ابتلائات و ظهور جوهره ایمان در انسانهای صالح و ره‌سپردن آنان در راه تعمیق اخلاص و بیداری. جهت دوم: این شرایط سخت و طولانی، باعث برآمدن شماری کافی از انسانهای مخلص و کاملی خواهد شد که افتخار فرماندهی نبرد عدالت‌خواهانه جهانی در روز موعود، نصیبشان می‌شود. جهت سوم: این مدت زمان طولانی، چونان یک مربی، عهده‌دار کامل کردن تربیت نسلهای امت اسلامی در دو ساحت فکری (درک برنامه عدالت محور و کامل الهی) و معنوی (تمرین و ممارست برای اطاعت از آن قانون و برنامه و جان‌فشانی در راه آن) می‌باشد. باید یادآور شد که این تربیت، تنها مخصوص مؤمنان کامل و مخلص نیست بلکه امری است فراگیر که دیگران را نیز با وجود اختلاف مرتبه فکری و عملی، دربرمی‌گیرد. چنین تربیتی موجب می‌گردد امت اسلامی در سطحی قرار گیرد که آمادگی لازم برای درک قوانین و نیز اندیشه‌هایی، که در دولت جهانی اعلان خواهد شد، داشته باشد. هم‌چنان که گفتیم این جهت‌های سه‌گانه، ربطی به وجود امام غایب(ع) ندارد بلکه می‌توان به نتیجه‌دهی آنها باور داشت و در عین حال به وجود آن حضرت - مثلاً - ایمان نداشت؛ هم‌چنان که غیر امامیه چنین‌اند. تا آنگاه که خداوند با علم بی‌کران خویش دریابد که این امور طبق آن برنامه کامل، به کمال خویش رسیده و نتیجه داده است. در آن هنگام است که خداوند امام مهدی(ع) را در زمان خویش پدید خواهد آورد تا ایشان امت اسلامی و بشریت را با رهبری خود به ساحل صلح و عدالت برساند. البته اگرچه به‌طور اجمال، معتقدیم که بین آن جهت‌های سه‌گانه و وجود امام غایب ربطی نیست اما نباید در این باره تن به مبالغه دهیم. برای روشن شدن این سخن، توجه خوانندگان را به دو مطلب زیر جلب می‌نماییم: نکته اول: همه مذاهب اسلامی با وجود اختلافاتی که دارند، در این باور مشترکند که «حقانیت»، منحصر به یکی از آنهاست و مذاهب دیگر، همگی کم و بیش از اسلام واقعی دورند. در اینجا هر مذهبی مدعی برحق بودن خویش است. نکته دوم: تزکیه و پالایش دلهای مؤمنان - که برای روز موعود، امری ضروری است - جز بر مبنای «حق» نیست و آزمایشها و امتحانات جز از رهگذر اطاعت پروردگار و اخلاص ورزیدن نسبت به او معنی ندارد. بر این اساس

می‌توان گفت که آموزش و تربیت انسانها براساس مذهب یا مذهبی که از اسلام حقیقی دورند، جز آموزش براساس باطل نیست هر چند که اسم اسلام روی آن باشد. در این صورت، امر تزکیه و پالایش جانهای مؤمنان، منحصر به مذهبی است که حق‌مدار، مطابق با اسلام و مورد رضایت خداوند و به طور اجمال، مذهبی که پرورش دهنده انسانهای کاملی باشد که در روز موعود تحت ولایت امام مهدی(ع) به‌پا خیزند. بنابراین ثمرات و نتایجی که از مفهوم اول به دست می‌آید، جز بر همان مذهب حق مترتب نمی‌شود. اما مفهوم دوم که عبارت است از: طول عمر امام مهدی(ع) و هم‌عصری آن حضرت با تاریخ طولانی امت اسلامی به‌طور خاص و تمامی بشریت به شکل عام. هر نتیجه‌ای که از این مفهوم به دست می‌آید، تنها مربوط به دیدگاه امامیه در خصوص امام مهدی(ع) است. در نتیجه هرگاه بدانیم این مفهوم چه نقش مهمی در تکمیل و تثبیت عدالت در عصر ظهور خواهد داشت. آنگاه به برتری دیدگاه امامیه بر دیگران، در این موضوع، پی خواهیم برد. خداوند متعال، بهترین طرح برای تحقق عدالت در دولت جهانی را طرح و برنامه غیبت قرار داده است؛ از همین جاست که به درستی دیدگاه امامیه پی می‌بریم. ۹ اینک با تحلیل بیشتری از این موضوع آشنا خواهیم شد: در دیدگاه امامیه، حضرت امام مهدی(ع) ویژگیهای زیر را داراست: ویژگی اول: عصمت آن حضرت(ع)؛ زیرا ایشان دوازدهمین نفر از ائمه معصومین(ع) هستند؛ ویژگی دوم: آن حضرت چه غائب باشند و چه حاضر، یگانه رهبر حقیقی جهان - به طور عام - و رهبر امت اسلامی - به طور خاص - می‌باشند؛ ویژگی سوم: هم‌عصری ایشان با نسلهای بسیاری از امت اسلامی - به طور خاص - و بشریت - به‌طور عام -؛ ویژگی چهارم: قرار داشتن او در افق بالایی از علم و آگاهی به‌نحوی که از حوادث و رویدادها و علل و نتایج و ویژگیهای آنها، هر روزه و هر ساله آگاه می‌گردد؛ ویژگی پنجم: ارتباط آن حضرت با مردم در دوران غیبت، به نحوی که او آنها را می‌بیند و آنها نیز او را؛ او با مردم در ارتباط است و آنها نیز با او، جز آن که آنها او را به طور حقیقی نمی‌شناسند و نمی‌دانند که او امام مهدی(ع) است مگر در مواردی بسیار نادر. ۱۰ بدیهی است که این ویژگیها در تصور و فهم غیر امامیه درباره امام مهدی(ع) نمی‌گنجد. در باور آنان، امام مهدی(ع) شخصی است که در آینده به دنیا خواهد آمد و خداوند شرایط انقلاب جهانی را برایش، سهل و آسان خواهد نمود. با این وصف، آیا این کار سترگ از سوی شخصی غیر معصوم شدنی است؟ هر چند که او نماینده فرهنگ عصر خویش و نماد بیداری اسلامی باشد؟ حقا باید اعتراف کرد چنین انسان غیر معصومی هرگز شایستگی رهبری جهان را نخواهد داشت. ویژگیهای امام مهدی(ع) در نگاه امامیه، ویژگیهایی موقت و غیر اصیل نیست بلکه ویژگیهایی است ثابت و حقیقی که به او امکان می‌دهد جامعه‌ای عدالت محور را که خداوند و عده فرموده، پایه‌ریزی نماید. توضیحی درباره ویژگی اول: ویژگی عصمت امام، ثمراتی به دنبال دارد، از جمله: ۱. او وارث علم امامت است؛ علمی که متضمن پایه‌های اصلی تفکر در رهبری جهانی است. ایشان این علم را از پدران معصومش(ع) و آنان نیز از پیامبر اکرم(ص) و آن حضرت هم از خداوند متعال دریافت نموده است. چگونه می‌توان در دوران متأخر به این عصمت دست یافت مگر با وحی جدیدی از سوی خداوند متعال؛ و البته این چیزی است که سایر مسلمانان - به‌طور اجماعی - آن را برای امام مهدی(ع) منتفی می‌دانند. پوشیده نماند که آگاهی و احاطه بر پایه‌های اصلی این تفکر (تفکر متناسب برای رهبری جهان که از عصمت برمی‌خیزد)، موجب افزایش قدرت و توانایی در رهبری جهانی است؛ اگر نگوییم که بدون این آگاهی و احاطه، رهبری بر جهان ناممکن است. هرگاه امری برای رهبری جهانی لازم باشد و یا آنکه وجودش بهتر باشد، قطعاً خداوند آن را پدید خواهد آورد؛ زیرا این کار در مسیر هدف خلقت آدمی است و حرکت برخلاف آن، ظلم به بشریت و به معنی تخلف از آن هدف عالی است؛ و این هر دو بر خداوند محال است. ۲. احساس پدری و عطف نسبت به همه انسانها؛ زیرا امام(ع) هنگامی که با کفار و منحرفان می‌جنگد و شورشیان را می‌کشد، هرگز در دلش نسبت به آنها ذره‌ای کینه ندارد و فقط برای مصلحت آنها و گسترش عدل و نیکی در سرزمینهایشان و رساندن سخن حق به آنها می‌جنگد. پیوند زدن بین این دو جهت به ظاهر متضاد، یعنی احساس پدری داشتن در کنار قصد کشتن، با توجه به تاریخ جنگهای مسلمانان، جز از شخص معصوم ساخته و پرداخته نیست. و از این روست که می‌بینیم در

فتوحاتی که در غیاب معصومین صورت گرفت نه تنها از آن حس پدری و عاطفی نسبت به قوم مغلوب خبری نبود بلکه آن جنگها صرفاً شکلی غنیمت‌طلبانه و اقتصادی به خود گرفت. هنگامی که این احساس متعالی برای افراد غیرمعصوم در فتوحات با دامنه محدود، وجود نداشته باشد پس چگونه می‌توان در آن نبرد جهانی، که کشته‌ها خواهد گرفت و غنایم فراوانی را به دنبال خواهد داشت و دامنه تسلط را به تمام جهان خواهد کشاند، از غیر معصوم انتظار داشت نسبت به قوم مغلوب، احساس پدری داشته باشد؟ بدون حضور شخص معصوم، این نبرد، نبردی کاملاً سودجویانه و نامقدس و در جهت گردآوری غنایم مادی خواهد بود. ۱۱ ۳.

رهبری قیام جهانی از مفهوم صحیح اسلامی اش منحرف نخواهد شد؛ زیرا اسلام حقیقی، هرگونه سوءاستفاده از آن مقام را برای تحکیم پایه‌های قدرت‌طلبی رد می‌کند و چسبیدن به حکومت را برای ارضای طمعیهای شخصی، محکوم می‌نماید. در جایی که این اخلاق زشت و خویهای ناپسند - تقریباً - بر همه حاکمان، چیره می‌باشد، پس چگونه است هنگامی که حکومت، جهانی شود و سلطه و نفوذ از نظر گستره و فراگیری به اوج خود برسد؟ تا زمانی که یک رهبر، از ارتکاب گناهان و زشتیها، عملاً مصون و معصوم نباشد، هرچند که پیش از رهبری اش صالح و پاک هم باشد، این رهبری برای او محکی خواهد بود که میزان کثرت‌فتری و آزمندیهای سنجیده شود؛ زیرا پس از کسب قدرت، فشار انگیزه‌های شخصی و دلبستگیهای فردی بر شخص حاکم بیشتر خواهد شد. ۴- دقت کامل در اجرای «برنامه جهانی عدالت محور» و از آن رهگذر، سوق دادن اجتماع و هدایت آنان به سوی پرستش حقیقی خداوند بزرگ که هدف اساسی خلقت انسانهاست. به اعتقاد امامیه این دقت‌ورزی برای شخص معصوم به سادگی امکان‌پذیر است. انسان معصوم، علاوه بر دوری از گناه، از اشتباه و فراموشی نیز مبرا است و بر طبق روایات هرگاه بخواهد چیزی را بداند، خداوند آن را به او می‌فهماند. ۱۲ در این صورت، مشکلات جهانی هر قدر هم فراوان و پیچیده شود، امامی که این صفات را داراست می‌تواند برای رفع آنها، نزدیک‌ترین راه‌حلها را آماده سازد. و چه بسا سرّ اساسی در اعطای موهبت «عصمت» به ائمه (ع) همین امر باشد و گر نه تنها امری شخصی بود که برای معصوم فقط ثمرات فردی به دنبال داشت. اشکال: یکی از اشکالهای کهنی که به مسأله عصمت گرفته می‌شود، این است که: ادله اثبات‌کننده عصمت، حداکثر، وجوب مصونیت از گناهان و به ویژه دروغ را در امر تبلیغ و ارشاد مردم، ثابت می‌کند، تا آنکه سخن معصوم در دیگران مؤثر و قانع‌کننده باشد. برخلاف حالتی که او را به احتمال دروغ‌گویی در گذشته زندگی اش بشناسند که در این صورت هرگز آن تأثیرگذاری لازم را نخواهد داشت. اما عصمت او را از اشتباه و فراموشی نمی‌توان با این ادله ثابت کرد؛ زیرا این امکان وجود دارد که شخص معصوم پس از آن که پی به اشتباه خود برد، آن را جبران نماید؛ یا در صورت فراموشی چیزی، پس از یادآوری آن را انجام دهد. پاسخ: در پرتو نتایج گذشته باید گفت، عصمت از اشتباه و فراموشی از جمله شروط اصلی در اجرای برنامه عدالت جهانی است؛ به ویژه در نخستین مأموریت امام که تغییر جهان پر از تباهی به جهانی لبریز از صلح و عدالت است و شخص معصوم باید آنچنان قابلیت‌های داشته باشد که هیچ چیز مانع از اجرای آن برنامه جهانی، توسط او نگردد؛ زیرا اساساً بر خداوند محال است که به فردی که از اجرای آن برنامه، ناتوان است، کاری را بسپارد بلکه باید همواره ادعای داشتن رسالت الهی در ساحت نظر با امکان پیاده نمودن آن در ساحت عمل هماهنگ باشد. این، حال معصوم است، اما رهبری جهان، براساس عدالت هرگز از غیرمعصوم ساخته نیست به‌ویژه در ابتدای کار که باید جهانف پر از ستم و بیداد را تبدیل به جهانی لبریز از عدالت کند؛ کاری که آکنده از مشکلات و موانع سخت است. شاید بهترین توضیح برای این مطلب، روایتی باشد که از «ذوالقرنین» نقل شده است: آن هنگام که خداوند رهبری جهان را به او سپرد (در حالی که تا پیش از آن تنها برب ماهنامه موعود شماره ۴۹ پی‌نوشتها: ۱. ر.ک: تاریخ الغیبة الکبری، ص ۲۳۳ به بعد. ۲. سورة الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶. ۳. همان، برای آشنایی با مفهوم پرستش حقیقی خداوند؛ ر.ک: تاریخ الغیبة الکبری، ص ۲۳۴. ۴. ر.ک: همان، ص ۴۶۷ به بعد. ۵. همان، ص ۲۶۱. ۶. همان، ص ۵۰۱ به بعد. ۷. همان، ص ۲۵۵ به بعد و ص ۲۵۸ به بعد. ۸. ر.ک: تاریخ الغیبة الکبری، ص ۳۴. ۹. ر.ک: التخطيط الخاص بایجاد القائد، ص ۴۹۷ به بعد. ۱۰. ر.ک: تاریخ الغیبة الکبری، ص ۳۴ به بعد. ۱۱. همان، ص ۹۶ به بعد. ۱۲. ر.ک:

الاصول الكافی، باب: إن الأئمة إذا شاءوا أن يعلموا علموا.

پرسش شما، پاسخ موعود

چرا کوفه به عنوان مرکز حکومت امام مهدی (ع) برگزیده شده است؟ اشاره: این صفحه اختصاص به طرح پرسشها، شبهات و مسائلی دارد که برای شما عزیزان مطرح شده و یا در محیط خانواده، مدرسه، دانشگاه یا محل کار شما از آنها صحبت به میان آمده است. چه در موضوع مهدویت و چه در سایر زمینه‌های اعتقادی و اخلاقی. پس، دست به کار شوید و از همین حالا پرسشهای خود را با ما در میان بگذارید. ما هم سعی می‌کنیم، پاسخهای مناسبی به آنها بدهیم. برادر عزیزمان محمدرضا سلطانی از اسلام‌شهر پرسیده‌اند: در تاریخ اسلام شهر کوفه عراق مثل بی‌وفایی است و مردمان آن شهر به پیمان شکنی شهره شده‌اند. وانگهی مردم آن شهر زمینه‌ساز ظلم به خاندان امام حسین (ع) بوده‌اند، پس چرا امام زمان (ع) آن شهر را بعد از ظهور مرکز حکومت خود قرار می‌دهند؟ فلسفه این اقدام چیست؟ در پاسخ این برادر ارجمند نکاتی را یادآور می‌شویم: ۱. کوفه در تاریخ ۱۲ رجب سال ۳۶ق. با ورود مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) به عنوان پایتخت حکومت علوی درآمد و پس از شهادت آن حضرت، حدود شش ماه، پایتخت حکومت امام حسن مجتبی (ع) بود و اینک در انتظار ظهور حضرت مهدی (ع) است تا یک بار دیگر تداوم بخش حکومت عدل علوی، بر سریر عدالت تکیه داده، طومار عمر ظالمان را در هم پیچد و حکومت واحد جهانی را براساس عدل و داد بنیان نهد. اما اینکه چرا این شهر به چنین سعادت‌هایی دست یافته و می‌یابد شاید به دلیل قداست و شرافت ذاتی این سرزمین باشد. چنان که می‌دانید روایات فراوانی در فضیلت شهر کوفه وارد شده که ما در اینجا از میان این روایات به ذکر چند حدیث بسنده می‌کنیم: رسول اکرم (ص) در تفسیر سوره مبارکه «تین» فرمودند: خداوند متعال چهار شهر را از میان شهرها برگزید. [در این سوره] منظور از «تین»، مدینه؛ مقصود از «زیتون»، بیت المقدس؛ منظور از «طور سینا»، کوفه و «البلد الامین»، مکه می‌باشد. ۱ رسول اکرم (ص) در یک حدیث طولانی خطاب به امیر مؤمنان (ع) فرمود: خداوند ولایت تو را به آسمانها عرضه نمود. (از میان آسمانها) آسمان هفتم سبقت جست؛ پس آن را با عرش زینت بخشید؛ سپس... از میان شهرها کوفه سبقت جست، پس آن را با وجود تو زینت بخشید. ۲ امیر مؤمنان (ع) نیز می‌فرمایند: اینجا (کوفه) شهر ما، جایگاه ما و اقامتگاه شیعیان ماست. ۳ البته آنچه که باعث مزید فضیلت سرزمین کوفه گردیده است وجود مکانهای خاصی نظیر «مسجد سهله» و «مسجد کوفه» است که روایات فراوانی نیز در فضیلت این دو مکان مقدس در خصوص این اماکن وارد شده است؛ از جمله امام صادق (ع) ضمن حدیث مفصلی درباره حضرت ولی عصر (ع) به مفضل فرمودند: مرکز حکومت او کوفه، و مرکز قضاوتش مسجد کوفه و مرکز بیت‌المال و محل تقسیم غنایم مسلمانان، مسجد سهله، و محل خلوت و مناجات‌هایش تپه‌های سپید و نورانی نجف اشرف است. ۴ حضرت صادق (ع) در حدیث دیگری به ابوبصیر فرمودند: مسجد سهله محل اقامت قائم (ع) و اهل و عیالش است. مسجد سهله، اقامتگاه حضرت ادریس (ع) بود. مسجد سهله، اقامتگاه حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (ع) بود. خداوند، پیامبری را مبعوث نکرده، جز اینکه در مسجد سهله نماز گزارده است. مسجد سهله، پایگاه حضرت خضر (ع) است. کسی که در مسجد سهله اقامت کند، همانند کسی است که در خیمه رسول اکرم (ص) اقامت کند. هیچ مرد و زن با ایمانی یافت نمی‌شود، جز اینکه دلش به سوی مسجد سهله پر می‌زند... ۵. ۲. اگر مردم کوفه در یک دوره خاص پیمان‌شکنی کرده و به اهل بیت (ع) ظلم روا داشته‌اند هیچ دلیلی وجود ندارد که این ویژگی را نسبت به تمام ساکنان آن در تمام زمانها صادق بدانیم. همچنانکه جمعی از یاران امام حسین (ع) از میان همان کوفیان بی‌وفا برخاسته بودند و حتی روایاتی از اهل بیت (ع) نقل شده که در آن روایات، اهل کوفه مورد تمجید و تحسین قرار گرفته‌اند. مثلاً امام باقر (ع) می‌فرماید: ولایت ما به اهل شهرها عرضه شد، اهالی هیچ شهری همانند اهل کوفه آن را نپذیرفتند. ۶ امام صادق (ع) می‌فرماید: اهل خراسان پیشتر از ما، اهل قم یاوران ما، اهل کوفه تکیه‌گاههای ما و اهل این دیار (نواحی کوفه) از ما هستند و ما نیز از آنها هستیم. ۷. حتی بر فرض اینکه

بپذیریم اهل کوفه همگی و همواره دارای چنین ویژگی هستند می‌توان گفت که؛ ما روایاتی در باب نشانه‌های ظهور داریم که اشاره به تخریب کامل کوفه و قتل عام کلیه ساکنان آن به دست سفیانی دارند؛ که از جمله می‌توان به این روایات اشاره کرد: سپاه سفیانی وارد کوفه می‌شوند و احدی را فرو نمی‌گذارند جز اینکه به قتل می‌رسانند. ۸ سفیانی سپاهی را به سوی کوفه گسیل می‌دارد که تعدادشان هفتاد هزار نفر می‌باشند، اهل کوفه را می‌کشند و به دار می‌زنند و اسیر می‌گیرند. ۹ از این رو می‌توان گفت ساکنان کوفه‌ای که مرکز حکومت حضرت قرار می‌گیرد، اهالی سابق آن نیستند بلکه مؤمنانی هستند که از اقصی نقاط جهان به مرکز حکومت حضرت ولی عصر (ع) می‌آیند. چنان‌که حدیث شریف می‌فرماید: هنگامی که قائم (ع) وارد کوفه شود، هیچ مؤمنی نمی‌ماند، جز اینکه در آنجا باشد و یا به سوی آن عزیمت نماید. ۱۰ و با توجه به آمار انسانها، طول مدت و گستره حکومت آن حضرت به شرق و غرب عالم، گرد آمدن همه مؤمنان در پایتخت حکومت مهدوی، از وسعت، شکوه و عظمت بی‌نظیر و بیرون از حد تصور شهر کوفه در عصر ظهور حکایت می‌کند. به طوری که برخی روایات قطر کوفه را در آن زمان ۵۴ میل (در حدود ۱۱۰ کیلومتر) عنوان کرده‌اند. ۱۱ بنابراین اگر هم کوفیانی ناسپاس باقی مانده باشند که از کشتار سفیانی جان سالم به در برده باشند، در جمعیت عظیم و طول و عرض وسیع پایتخت جهان اسلام گم شده و به حساب نمی‌آیند. ۱۲ پی‌نوشتها: ۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۶۵. ۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۶۲. ۳. تاریخ الکوفه، ص ۶۳. ۴. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۵. همان، ج ۱۰۰، ص ۴۳۶. ۶. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۱۸. ۷. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۸. ۸. همان، ج ۵۲، ص ۲۱۹. ۹. همان، ج ۵۲، ص ۲۳۹. ۱۰. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۵۵. ۱۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲. ۱۲. برای نگارش این پاسخ، به ویژه از مقاله زیر استفاده شده است: مهدی‌پور، علی‌اکبر، «اماکن زیارتی منتسب به امام زمان (ع) در ایران و جهان»، فصلنامه انتظار، ش ۶، زمستان ۱۳۸۱، ش ۹۸، تابستان و پاییز ۱۳۸۲.

او سلیمان وجود است...

بلقیس، ملکه کشور سبأ و رئیس خورشیدپرستان مشرک بود. هدهد تاجدار نامه حضرت سلیمان (ع) را برای ملکه تاجدار برد. سلیمان او را به اسلام دعوت نمود. ملکه، در رفت و برگشت هدیه‌ها و سپس عزیمت به سرزمین سلیمان با دیدن آیات و نشانه‌های صدق و نبوت آن پیامبر خدا، سیر و سلوک معنوی خویش را آغاز کرد. قرآن کریم در دو جمله کوتاه، آغاز و انجام سلوک معنوی او را بیان فرموده است: قالت ربّ اِنّی ظلمت نفسی ۱. بلقیس گفت: ای پروردگار من! حقیقتاً که من به خودم ظلم کردم. در گام نخست، ملکه سبأ به درک عمیقی نسبت به ربّ خود دست یافت و دانست که ربّ او چقدر خوب است و اعتراف کرد که خود چه بنده بدی بوده و چقدر نسبت به خویش ستم روا داشته است. البته تنها این که موجودی به این حقیقت پی برد که ربّ و صاحب اختیاری دارد، دردی از او دوا نمی‌سازد؛ زیرا ابلیس نیز این مطلب را معترف بود و به همین خاطر گفت: ربّ فأظنرني إلی یوم یبعثون ۲. ای پروردگار من! پس به من مهلت بده تا روزی که انسانها مبعوث می‌شوند (یعنی تا قیامت). بنابراین، آنچه اهمیت دارد و نجات‌بخش است پی بردن و ملتزم بودن به لوازم رابطه رب و عبد است. بلقیس دانست که رابطه‌اش با خدا رابطه ربّ و عبد است پس اگر او رب است و این عبد است، عبد بدون اذن مولایش به خود اجازه هیچ کاری را نمی‌دهد. اینجا بود که آه از نهادش برخاست و با یک دنیا خوف و امید گفت: پروردگار! من به خودم ستم کردم؛ زیرا تو ربّ خوبی برای من بوده‌ای و هستی و در تربیت و کمال و هدایت من از هیچ چیز فروگذار نبوده‌ای و من چه بنده بدی بوده‌ام که از رابطه واقعی بین تو و خویش در غفلت بودم و سالها در این بی‌خبری بسر بردم. بلقیس این گام را خیلی خوب برداشت؛ هم ربّ خویش را خوب شناخت و هم رابطه خود با او را به خوبی با جان و دل خویش یافت و به ستمی که در حق خویش روا داشته بود اعتراف کرد. این گام شایستگی ویژه‌ای را برای او به وجود آورد تا گام دوم را بردارد و به مقام اسلام که همان تسلیم است برسد. او در ادامه چنین گفت: و أسلمت مع

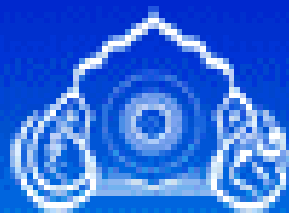
سلیمان لله رب العالمین. ۳ و همراه با سلیمان، تسلیم خدای رب العالمین هستم. بلقیس در همه ابعاد اسلام با سلیمان حرکت کرده و تسلیم بودن خویش نسبت به خدا را ادامه داده است. اما این پرسش در اینجا مطرح می‌شود که همراهی با سلیمان چه موضوعیتی دارد که خدای متعال آن را مطرح و بازگو فرموده است؟ این «معیت» و همراهی چه معیتی بوده است؟ آیا همراهی با سلیمان، صرفاً یک همراهی ظاهری بوده یا مراد، چیزی دیگری است؟ بررسی آیاتی که کلمه «مع» در آنها به کار رفته و نیز مراجعه به لغت‌نامه‌های معتبر - مثلاً - مفردات قرآن - نشان می‌دهد که معیت با مصاحبت تفاوت اساسی دارد. در جایی که بخواهند همراهی معنوی را بیان کنند از کلمه «مع» کمک می‌گیرند و در جایی که مراد، همراهی بدنی و ظاهری باشد مصاحبت را به کار می‌برند. برای نمونه، آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ سوره نساء را بررسی می‌کنیم: خدای سبحان در این آیات، وضع منافقان را بیان کرده است: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا. حقیقتاً که منافقان در پایین‌ترین درکات آتشند و برای آنها هرگز یآوری نمی‌یابی. منافقان در مصاحبت با مؤمنان بودند اما در معیت آنان نبودند. به همین خاطر در ادامه چنین می‌فرماید که اگر منافقان چهار مطلب را انجام دهند از مصاحبت - که چندان ارزشی ندارد - به معیت مؤمنان می‌رسند. مصاحبت با مؤمنان آنان را نجات نمی‌دهد اما اگر به منزلگاه معیت با آنان برسند اهل نجاتند و به این معیت نمی‌رسند مگر پس از احراز چهار مطلب: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ... به جز آنانی که توبه کنند؛ اصلاح کنند؛ به خدا چنگ بزنند و دینشان را برای خدا خالص گردانند اینان در معیت مؤمنان خواهند بود. از همین جا روشن می‌شود که در فرهنگ قرآن کریم، معیت به معنای همراهی روحی و معنوی و در عالم معناست نه در عالم ظاهر و ماده برخلاف مصاحبت که مربوط به همراهی در عالم ماده و ظاهر است. بلقیس گفت من تسلیم شدم - با سلیمان - نسبت به خدای رب العالمین. و خداست که می‌داند این تسلیم همه‌جانبه که در معیت سلیمان انجام گرفت بلقیس را به کجا رساند. این آیه و داستان ایمان و اسلام بلقیس، امروز پیام زنده‌ای دارد که باید به آن توجه کرد، همانگونه که آیات دیگر قرآن کریم نیز چنین هستند که همواره در هر عصر و زمانی و در هر شهر و مکانی، پیام زنده دارند به طوری که هر شخص یا گروه و قومی در هر عصر و زمانه و در هر مکان و آشیانه‌ای به قرآن تمسک کند هدایت خویش را می‌یابد. در مورد آیه مذکور پیام زنده‌ای که می‌توان گرفت این است که: سلیمان (ع) حجت زنده‌ی زمان بلقیس بود و بلقیس توانست در معیت او مسلمان باشد و به مقصد برسد. امروزه نیز حجت زنده‌ی زمان ما، حضرت بقیه‌الله الاعظم، امام زمان - ارواحنا فداه - است. بنابراین کسی که بخواهد راهی به سوی خدا پیدا کند و مطمئن باشد که به مقصد خواهد رسید به خدا عرضه خواهد داشت که: ربّ اِنِّی ظلمت نفسی و اسلمت مع الحجة بن الحسن المهدي (عج) لله رب العالمین. این معیت از ما می‌طلبد که در همه ابعاد اسلام، از امام زمان فاصله نگیریم. لازمه این همراهی آن است که در نماز حضور دل و خشوع قلب داشته باشیم؛ زیرا قرار است که تسلیم ما نسبت به خداوند، در معیت با امام باشد و از آنجا که امام کامل‌ترین خشوع را دارد کسی که همراه او نماز می‌خواند نیز نمی‌تواند خالی از خشوع باشد و گرنه از منزلگاه معیت خارج خواهد شد و از امام فاصله معنوی خواهد گرفت. این معیت از ما می‌خواهد که نماز شب بخوانیم؛ زیرا در غیر این صورت چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که در معیت امام زمان، تسلیم خدا هستیم؟ امام زمان که هرگز نماز شب را ترک نکرده است پس کسی که در معیت اوست نیز اینچنین خواهد بود. این معیت از ما می‌طلبد که به خدا آن طوری که امام زمان می‌شناسد و معرفی می‌کند ایمان داشته باشیم. این معیت از ما می‌خواهد که اخلاق الهی و ربانی داشته باشیم تا همراهی با امام زمان، صادق و راست باشد نه لقلقه زبان. البته هر چه قدم نخست سالک؛ یعنی اعتراف به ربوبیت پروردگار، پذیرش عبودیت او و اقرار به ستمی که بر خود روا داشته، محکم‌تر و استوارتر باشد گام بعدی که اعلام به تسلیم بودن نسبت به خدای رب العالمین در معیت حجت زنده است با قاطعیت و استحکام بیشتری همراه خواهد بود. اگر بنده‌ای، صادقانه و عارفانه گفت «ربّ اِنِّی ظلمت نفسی»؛ و سپس اعلام نمود که در معیت اما معصوم تسلیم رب العالمین است او به هر جا که قرارست برسد خواهد رسید؛ زیرا که گفته‌اند: اگر به ذره‌ای نظر لطف بو تراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند ماهنامه موعود

شماره ۴۹ پی‌نوشتها: ۱. سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۴. ۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴. ۳. سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به

رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

